ابن کی

از مال محمد شاه دہلی محمد

این کتاب مستطاب

ہرکہ دعوی اللہ

ہرکہ اپنے دعوای تکلم عن ... نسبت ندارد

لایق سزاوار ست

Acc 4220

مالک اس الثانی خلیفہ کا محمد شاه است

ہرکہ دعوا کند آن بیدی نیست

Acc. No = 4220

M. A. MOHD. NADVI
M. A. SHAH

این کتاب مال سید محمد شاه ان شخص در ملک
اورنگاباد حال دارد از حیدراباد اگر کسی شخص
بغیر از او نشان دعوا کند هر دو چشم او را کور گردد
بقلم خود خاکسار غلام محمد عفی عنه او نشان را علم عمل
الله تعالی عطا کند و فرماید

ماشاء اللہ ولا قوۃ الا باللہ

حسب فرمایش مولوی سید عیسی شریف صاحب تاجر کتب حیدرآباد مجموعۂ منشآت لطیفہ

انشای خلیفہ

باہتمام ہیچمدان محمد عبد الرحمن تربیت یافتۂ خدمت نواب معظم محمد مصطفی خان مغفور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد دانشور املای تحریر انشای ثنای بی پایانش چون قلم سرگردانست و منشی بلاغت نشان خرد دانش پروران از تقریر املای صفت بی پایانش خامه وار بریده زبان رباعی

صانعی که کمال عز و جلال	در ستایش زبان ناطقه لال	آنکه کنه حقیقتش برتر	از قیاس گمان و وهم و خیال

تقدست صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام و تنزه ذاته عن ادراک وهم الافهام و تحفه درود بر آن عاقبت محمود آیت فیض هدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بیت از کلک افضال او و منطق لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفیست

از دفتر کمال او رباعی	آن مالک ملک شرع و دین بود	کشاف دقائق یقین بود
بر اوج پیمبری و آدم	آندم که میان ماء و طین بود	و علی آله الطاهرین و صحابه الکرام باد

اما بعد پس هیچمدان غنچه چین چمن ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر بود ابیات

		خاطر آشفته دارم و دل سرد
لاله سانم ز داغ محنت و درد	دیدن بر مراد دل نرسید	فرحت از من بتیغ نقاب کشید
هر زمانم الم کند پامال	شربت غم دهد بجای زلال	از سموم غم بباغ وجود
هرگز این غنچه دلم نگشود	مثل من نیست در جهان ثانی	حرف خوانی ز لوح نادانی
من که عیبم همه سر تا پا	در هنر کی شوم سخن آرا	فهم نافهم کنی به نهج شگرف

هنگام طالب علمی بلده قنوج که بدیده تنگ ظرفان خنده بین شکل قنوج

دهند گو نادره

می درآید و بچشم دانادلان سخن آفرین صورت فتوح مینماید فی مقامی ست فیض آگین که علم بعمل عالمان
عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته و خطه ایست دلنشین که عمل بعلم عاملان رفیع المکانش مشعل آفتاب را
درخشان ساخته حذاقت پیشگان است گفتارش معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش
چراغ افروز موسوی مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف اسرار و منجمان دقیقه گزینش از ثری
تا فلک الافلاک واقف اسرار شاهدان جادو طرازش بترانه ادائی تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر سازش
بنکهت سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را شام بی اختیار
بر زمین می اندازد و وقت طلوع عارض سیمبرانش از غایت اضطراب صبح گوهر انجم را نثار میسازد ابیات

تو گوئی گلستان شده کوچه گرد	بهر کوچه اش گلرخان ره نورد
همه حسن سنج و لطافت اساس	به آئین گل گشته رنگین لباس

گلستانیست که تنا طرازش مد سکندری تواند بست و بوستانیست که مرح پردازش
بر مسند جم تواند نشست صحنش بدلکشائی چون چهرهٔ پریرویان مهوش روشن مانند دیدهٔ امید و تماشائش
بدلربائی چون زلف مشکبویان دلکش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمهٔ کوثر را آب داده
و طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نظارگیان کشاده بیت

زهی صفای عمارت که در تماشایش | بدیده باز نگردد نگاه از دیوار

و فور خواهش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم
میداشتند و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بران آورد که باجتماع مکاتیب سلسله که بخدمت بزرگان
و عزیزان اتفاق افتاده بود پرداز و بترتیب مرغوب جمع نموده گلدستهٔ انجمن سازد که هرگاه گردش دور دوران
چون حروف خود از بساط سرای انشا طرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری بماند این قلیل البضاعه
بحکم واجب الاطاعه همه را فراهم آورده بچهار فصل مرتب ساخت و بتطویل الکلام که باعث تکلیف تام میباشد نپرداخت بیت

مجموعهٔ فضائل تاریخ گفته شد	درسلک نظم چون گهرش سفته شد

فصل اول در مکتوبات

فصل دوم در رقعات

فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز قسم دوم
در مکاتبات تعزیت انگیز

فصل چهارم در آداب و القاب خاتمهٔ کتاب

اگرچه نظر برعایت مناسبت مناسب آن بود که آداب القاب داخل فصل اول می نمود لیکن از انجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر اول را با آخر نسبتی دارد

باغ در کوچه ای ... بناطراز که معنی عمارت است بلباس ثناطراز در بر گرفته ... خار خلجان خاطر کمال ... عبد العلی ... تهنیت ... تعزیت

در فصل آخر تحریر یافته این تقدیر طراز نکته دلپذیر در مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است * التماس از صحیح نفسان معنی رس و معنی شناسان صحیح نفس که از خطا بعین عطا چین ساہو می گذارند و اندر ہگذر کمال خوبی عیب را ہنر می پندارند آنست که بمقتضای فحوای الانسان مرکب من الخطاء والنسیان بیت بقدر وسع در اصلاح کوشند * اگر اصلاح نتوانند بپوشند.

فصل اول در بست و شش مکتوب

مکتوب اول بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صمدیت قرب بساط احدیت مقبول بارگاه

بیچون فدوی عون شیخ پیر محمد زینت بخش پرگنه سلون تحریر یافت **بیت**

آرزو دارم که خاک آن قدم	توتیای چشم سازم دمبدم

کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم آداب تسلیمات معتقدانه و مراسم کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن ہدایت موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید کعبهٔ اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف انسیه معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد ظلال جلاله و نواله میرساند که اگرچه بحکم بیت مولوی جامی **بیت**

نه تنها عشق از دیدار خیزد	بسا کین دولت از گفتار خیزد

فدوی جان نثار از مدت بسیار از روی بوی ناصیه سایان آستان فیض نشان که اکسیر وجود و فروغ بخش پیشانی سجود است فی الحقیقت الحمد دارد لیکن **بیت**

ز بس بمکتب غم مشق لاغری کردم	تنم بکاغذ مسطر کشیده می ماند

قطع مسافت بعیده را دشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول عمدست حرمانست و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم که با جریان آب از ہر مژه موشعلهٔ آتشین ہمرہ میریز حالتی داشت که برکس مباد بلکه ہیچکس مبیناد الحمد لله که در ینولا توجهات کریمانه آن قبلهٔ آمال که بیمین و یسار این خاکسار سراپا انکسار بود از آن عذاب الیم تخفیف یافته و سیلاب چشمی زائل شده از غبار چشم که تا حال مائل به تغیر گیست **نظم**

سگ در دشمن نگه دید معهد	صبری نه که از عشق به پرہیزم من
بختی نه که با دوست آمیزم من	
دستی نه که با قضا در آویزم من	پائی نه که از میانه بگریزم من

درین صورت بمقتضای فیض عام آن قبله انام امید وار است که اگر آفتاب توجه خاص در بارهٔ ذرهٔ بیمقدار تابد ہر آینه از گرداب اضطرار مناص یابد **مصرع** یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس * پیوسته خورشید ہدایت بر اوج و دریای عنایت فیض موج باد

ظاہر که بجای لفظ خطا لفظ صحیح بمعنی ہوشیاری باشد و ابن ... ۱۲ قدوه بالضم ... ذی عون ... صاحب ... واقع ... لفظ ... ترکیب ... دراوِ علامت ضمه فارسیان دران تصرف نموده جمع آن تسلیمات بالف و نا استعمال کرده اند ۱۲ موقف ...

مکتوب دوم بگرامی خدمت فیض موهبت مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی آگاه دل قدوة الواصلین زبدة المحققین حضرت مولوی نظام الدین دامت برکاته و نواله و افضاله مشتمل بر استعفای جرمیه واستدعای فیمه تحریر یافت بیت

تو ئی مقصود گر مشغول غیرم	تو ئی معبود گر نزدیک دیرم

ای عطا پاش خطا پوش و ای جرم بخش عذر نیوش فره بمقدار که تا این مدت خود را بارسال عرائض فرا یاد ضمیر فیض آباد آن قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد کعبهٔ مستفیضان واثق الانقیاد نداده آن بود که در ادای لوازم فدویت که لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت اندیشان عبودیت قصوری راه یافته باشد بل از رهگذر انفعال کمال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور موفور السرور رخصت نشده نتوانست که حقیقت حال را بقلم آرد رباعی

لطف و کرمت گوشه نشین دلم است	یاد تو شب و روز قرین دلم است
از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم	تا نقش حیات در نگین دلم است

ضمیر آگاه کمترین عقیدت گزین هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را که توتیای دیدهٔ اولی الابصار است سرمهٔ چشم خود گرداند و بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذرهٔ بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان مور چه بیزبان را به پیام یاد فرماید چه قصور امیدوار است که در مادهٔ رفع ندامت این سراپا ملامت نوازشنامهٔ فیض شمامه فرزین مهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تسکین افتخار به فلک ساید و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور آید بیت

گر شود لطف و کرم در شان من	جلوه طاعت شود عصیان من

سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد دالی یوم التناد مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد

مکتوب سوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت میان عبد الغفور بخشی بلگرام تحریر یافت رباعی

گر شاه تفقد بگدائی بکند	و ز لطف نظر به بینوائی بکند
جز آنکه بصدق دل دعائی بکند	از دست گدای بینوا ناید هیچ
	ذات قدسی صفات آن مجمع

فیوض سبحانی جامع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و منقول واقف حقائق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرا و هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین فدویت گزین

لطیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض سعادت اندوزان حضور موفور السرور میگرداند که بود بعد سرفرازنامه نوازش آمود که مشتمل بر اطلاع مانده بود مقبول بارگاه صمیمان ابو محمد مرقوم قلم فیض رقم گردیده بود جبین نیاز به سجود معبود حقیقی سود قبله گاها میان ابو محمد خود راه عدم اخلاص پیش گرفتند و بی آنکه به بنده خبر شود بطالب علمی قصبات رفتند و پاس سخن خود نکرده قرار داد حضوری را بر باد داده ابواب الم بر روی دوستان همدم کشادند و مشتاقان یکدل یکجهت را در ششدر مهاجرت گذاشته نرد دغا باختند و رشته مواصلت دوستان صمیم القلب گسسته با آشنایان جدید هنگامه موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت و صداقت به تجاوز یک نقطه محنت کشیدن و صورت آن دیدن ست غرض که حکایت شکایت آن عزیز که باین مهربانیهای آن حضرت از خدمت فیض موهبت جدا شده بقلم شکنجی و بمیزان بیان نمیسنجی تجبیر آگاها بحکم آنکه بیت

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند		یکی همی رود و دیگری همی آید

از رفتن ایشان به دل فیض منزل که نمونه لوح محفوظ ست غباری نخواهد نشست شرح دلپذیر معمای بی نظیر مقبول کونین میر سید حسین نور الله مرقده نقل بر داشته مرسول داشته بنظر مرحمت اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود بحق الملک الودود

مکتوب چهارم فراقنامه جانگداز بخدمت یار دلنواز بی نیاز سراپا ناز نگارش یافت بیت

حسن تو همیشه در فزون باد		رویت همه سال لاله گون باد

تا وقتیکه شکبار غالیه مویان نازنین بخشای خونین جگران سیه روز صحیفه رخساره مهوشان زهره جبین به شک افزای مهرست بهار جمال آن طراوت گلشن آمال و امانی و نضارت حدیقه عیش و کامرانی گلگونه عارض خوبی خال چهره محبوبی سواد دیده وداد سرمه چشم اتحاد مقبول نزد جهان آفرین میان شهاب الدین تنگ افروز گل نهال آمو بلبل باد بعد ادای مراتب سوز و ساز جانی که آتش انداز کاشانه دانش و آگهی ست باظهار حقیقت حال زبان هجران می پردازد که دل را از شدائد ایام حرمان خالی میسازد جانان آن قامت سرو رفتار که در چمن رعنائی شاداب ست و بان سنبل گره دار که بصد زیبائی زنجیر گردن آفتاب ست و بان قوس عنبرین که بجهت صید این آهوان دل ناشکیبا زه کشیده و بان نرگس مست نیمخواب

که در سایهٔ چتر مشکلین تکیه بر گل زده و آن مژگان فتنه کیش که ناوک سینهٔ امید ست و آن خال مشکین

که مردمک دیدهٔ خورشید ست و آن دهان غنچه آیین که راه اندیشه در وگم ست و آن لعل شکر خند

که پیوسته چون گل صبح در تبسم ست که تا از بزم وصالت مانند حلقهٔ در بیرون شده ام قامتم چون

هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی

سرم چون سر حلقهٔ میم با قدم هم راز ست و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون حبیت

جمالت آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان ضمانسان و جعه را

در حدیقهٔ گیتی مگر جهت سرسر فراق پرورده و چمن طراز روزگار یا سمین چشم را از چشمهٔ غم آب داده

که غنچهٔ سربستهٔ دلم از نسیم بهاری نمیگشاید و چمن طبعم از گریهٔ ابرآذاری بخنده نمی گراید **بیت**

زجوش گریه اشکم گشت گلگون		شده مژگان من فوارهٔ خون		خوش آن ساعت که سوده زمان محمود

که خاک آستان دولت نشان تو توتیای چشم ساز دو سینهٔ محبت کشیده را از غم والم جدائی پرداند د

ودل بی وسیلهٔ قاصد و پیام نغمهٔ محبت روبرو سراید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بیتابی

اشتیاق بتفصیل ادا نماید **مثنوی**

بعشوه بشکنی مهر دهانم		تو باشی از غرور حسن مدهوش		من از حیرت کنم خود را فراموش
بخوانم نامهٔ بیتابی خویش		کنی گویا چو چشم خود زبانم		بگویم قصهٔ بیخوابی خویش
		جوابی بشنوم زان لعل سیراب		که از بزم وصالم بهره میاب

مکتوب پنجم بدوست سراپا مغز بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد که کمانی فرستاده بود تحریر یافت **بیت**

زهی سعادت آنکس که یار تیر اندازی یاد		کند ز بند غم و محنت و الم آزاد		بیک تیر نگاه آن مقبول الانام

گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی در فرخنده ایام محبت کیش نشستهٔ نامه کمانی که خجلت ده ابروی

مهوشان دل آرام مثل هلال انگشت نمای خاص و عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش را از گران بار شاکر

حرمان و ملال سبکدوش گردانید		بسی سر بلندم ز احسان دوست		دل و جان من هر دو قربان اوست

قسم باسم پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست اگر این گوشه نشین را به حرمان مقابل این

عطیهٔ غیبیه تیر قامت ناتوان را کمان سازد رواست و اگر بمیدان وفا در آمده بسی سر قربان نماید

سجاست تا قوس قزح بخط زنگار رنگ صفحهٔ زرین چرخ برین بیاراید و عطارد رقم رد و قبول

بر تختهٔ جبین اهل زمین ثبت نماید سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقرون باد

مکتوب ششم در جواب تلمیذ بر تمیز عبد الغفور مشتمل بر ترغیب علم تحریر یافت بیت

ادب تاجیست از لطف الهی
بنه بر سر برو هر جا که خواهی

مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر مشتمل بر صلاح پر پیچ قصد طالب علمی قصبات در ملازم گنجفه

که بعد انجام ایام شب شنبه صورت بند ورسید خاطر را قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه این کاغذ

نما تش امتیاز سفید و سیاه ندارد اما بهر حال این مشتاق سوختهٔ آتش فراق و دوختهٔ ناوک اشتیاق

کم و بیش بر حرف دوستانه که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی تکلفانه برروی قلم می آرد

و آن این ست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطن هست بمقتضای کلام خیر الانام علیه الصلوة والسلام

اطلبوا العلم ولو کان بالصین تا رنج شدت غربت بر خود نه پسندد گنج مطلوب بر ندارد و تا غلام وار کمر

خدمت بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراخ چنگ نیارد آری تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکهٔ مردان

سرخرو نماید جان من اگر موجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر زیردستی پامال از زاویهٔ خمول

بر آورده شدائد سفر را که صورت سقر دارد بر خود نگزیند هر آئینه تحصیل کسب کمالات دستی بر ابنای جنس خود

نه بینه بر آدم بحکم آنکه تا این بستر تیر وار از قوس خانه بر نجهد بهدف مراد نه نشیند بیت

بسفر رفتنت مبارک باد
بسلامت روی و باز آئی

الله تعالی آن یگانهٔ روزگار را از خلال دو ره دوار که دفتر جمعیتش ابتر

برکنار داشته بعلمی که با وجود خرج ترقی پذیر در رسانا و بعمل در زمرهٔ مقبولان خود گرداناد

مکتوب هفتم شکایت سپهر حمیر استدعای نامهٔ فیض شمامه تحریر یافت رباعی

ما گرچه پا شکسته بصحرا نشسته ایم
اما ز آب دیده بدریا نشسته ایم
آغشته صد هزار کدورت ز چرخ پیر
مانند دُرد در تهٔ مینا نشسته ایم

بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانهٔ آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد

که دوست دار سراپا نثار از آن بازکه از بساط انبساط حضور دور افتاده و تیر وصل بمحمل دور رستم پیشه فرزند

منصوبهٔ عیش شیم را شکست داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته و بهواب رنج و عنا بر انا ملکیبا

پیاده وار سراسیمه ساخته در هیچ عرصت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم کشت زار مشتاقان را نه وزیده خاطر مخلصان قدیم را چون

شگفته گرداند هر آینه بازی محبت محبان بصمیم قائم ماند مصرع — شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

تاریخ بساط زمین و زمان از تاب آفتاب درخشانست بغایات تا تا از سرنسیم سحاب تو بهجت و آرام رام باد

مکتوب هشتم بهاریه که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده بیت — وقتست که گل بر فلک بر شه رخ باد

زانسان که ز فانوس چراغی بدر آید — از آنجا که باغبان قضا و قدر چارچمن گیتی را بر شحات سحاب مکرمت

بگلهای متنوعه زیب و زینت بخشیده سیراب گرداند آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن

و شگفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط داده و غمگین خاطران را پیرایه مسرت و انبساط

بر روی قلم آرد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت

خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نو باوه های نگین بست خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته

سرو با هزاران تدرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلوده بلبسان حال این مقوله دا نموده بیت

سرو در باغ بیکپای ستاده ست نگر	بر رکاب تو ددو دگر بوده ش بهای دگر	سوسن کبود پیراهن ما هزاران
زبان شوق و ثنا در گفتگو بیت	در روش حسن و ناز هست بسی خوشنما	غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا

لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمه حسب حال خود را در جستجو بیت — لبالب است زخون جگر پیالهٔ ما

دم نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما — نرگس مجنون مزاج بتماشای لیلی گلزار از دور چشم گشاده این نکتهٔ موزون

بلسان وقت بیرون داده بیت — باز آی که در سوز و گداز م بینی — بیداری شبهای دراز م بینی

سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب عتاب بر گل در دعاگزاری فرد — از بهر دفع چشم بد از خوبروی تو

ستاره ها سپند شود مجمر آفتاب — سمن سیمین بدن بتلافی آداب لوازم جان سپاری بیت

باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم — گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم — در جبین حسین نضارت آگین

بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا ناز با جان شستمند سخن پرداز فرد

تغافل تو مرا به نماید از لطفت — که این بهر کس و آن خاصه از برای منست — گاهی ز بهار وصال یار دامن دامن

گل عیش چیده و گاهی ز باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده ساعتی جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط

لبالب و دمی جان غمگینش از غایت مدهوشی بهجت و انبساط را در طلب زبانی چون گل بشگفتگی هم آغوش

وتر نم گویا قرن لحظه چون غنچه با تنگدلی در جوش و عشوق جویان آن آهی مبیت
دو گونه رنج و عذابست جان مجنون را

بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی
بس کن بس کن که استان آتش به عشق بیچم پیر در نیاید و این نامه شعله خیز

پنبه تقریر برانشاید فرو
قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز و دم در کش
حسن این قصه عشق است در دفتر نگنجد

مکتوب نهم بخدمت گرامی خلاصهٔ خاندان اصطفا نقاوه دودمان ارتضا شرافت و نجابت دستگاه میر خیر الله
بلگرامی تحریر یافت بر ضمیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن رونق بخشای مضامین نو کهن نگاه آموز چشم بینش
چراغ افروز بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مردمک دیدهٔ قابلیت متبع قوانین مروت مخترع آیین فتوت
مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت واضح و لائح باد که وصول مژدهٔ
بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که وعدهٔ بعید نیست کلبهٔ احزان تهیدستان صورت و معنی را
بقدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ انبساط گردید رباعی

ای آمدنت باعث آبادی ما
ذکر تو بود زمزمهٔ شادی ما
ما را چه بود که تا بشارت سازیم

قربان سر تو باد آزادی ما
اگرچه در عالم معنی دیده بی وساطت باصره نظر بر روی شاهد مقصود میگشاید
و دل غم دیده بی منت معانقهٔ جسمانی مشاهدهٔ روحانی مهیا دارد لیکن آتش آنکه فرو
وعدهٔ وصل چون شود نزدیک

آتش شوق تیزتر گردد
دوستدار سراپا انتظار از غایت اضطراب در شاهراه انتظار مصرع

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
تسبب حقیقی زود تر لطیفهٔ انگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد بیت

بی تو جان قطره ایست لب شوق
در تو دیر آمدی چکید اینک
مصرع قلم اینجا رسید و سر بشکست

مکتوب دهم در جواب صداقت پناه فضیلت دستگاه میان عبد الشکور پسر شیخ نور متوطن بلدهٔ فاخرهٔ جونپور
مشتمل بر جفاکاری فلک ستم کیش و دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت ورود رقیمهٔ شوق آمود که بعد انقضای
مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دال اخلاص منزل ام امر و محبت ساخت اما
بمطالعهٔ حقیقت حال ایشان که باوجود چندین تگاپو هنوز ره فرا اول ست در گرداب اضطراب انداخت ای عزیز
مرا یاد انفس ممیز از گردش گردون دون همت ست و نا هنجاری که انا بمکر و حیله اخته گمی فتار و ناوان ابای غمگسار ست
نمی توان حرف زد که درین روزبازار نادانی پست فطرتان کج نهاد که از غایت کم فهمی فرقی میان من و ابی

نمی انند بزعم کسب کمال سر بفلک کشنده و بلند حوصلگان و الاشراف که از غایت دوربینی سرنوشت انجام را از ناصیهٔ آغاز می خوانند بجای زلال جام درد آمیز دردی چشند بیت

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان | طوق زرین همه در گردن خر می بینم

معالجه کجاست که معدهٔ زمانه را از اخلاط فاسده و اوصاف ذمیمه که صاف نموده بصلاح آرد و نوشدارو‌ئی کو که در ازالهٔ امراض نادانی و ناقدردانی سپهر به اعجاز عیسوی بکار برد بهرحال مقتضای دانش و کمال آنست که تا تمادی ایام زندگانی همه وقت بکشاده پیشانی در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را کاشتهٔ باغبان حقیقی انگاشته لب بچون و چرا نباید کشود بیت

بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش | که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

الله تعالی بمراتب عالی رساناد و یاد دوستان راسخ الوداد از ضمیر خلعت تصویر آن یگانه کارخانهٔ تقدیر فراموش نگرداناد

مکتوب یازدهم بخدمت فضائل پناه فوضل دستگاه میان شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش دوست صداقت مشحون تحریر یافت نتائج طبع صافی و ذهن وافی آن صورت‌دان معنی و معنی‌شناس صورت که دانشوران نکته‌پرور را محک شست کامل و نکته‌پروران دانشور را معیاریست قابل بهجت‌افزای دلهای حزین و مسرت‌پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش و نگارش نمی پذیرد در معرض بیان جانگیر و مشهود ضمیر خلعت پذیر میگرداند که رباعی طبعزاد آن مجمع مروت و وداد و منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصراعش چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند بل از رهگذر لطافت مبانی و نزاکت معانی هر مصرعه از آن مصرعه چهارم بود و هنگامیکه از نظم و نثر تعلق مانند نقطهٔ انتخاب کناره بوده فرو میگذرانید این نغز نخوان بیت [illegible] حالی و تنهائی مرا همدوش شادمانی تازه و هم‌آغوش کامرانی بی اندازه گردانید بیت

بهانه داد آن دوست کو دوستان را | غذای دل و راحت جان نست

هرجا که همبر این آئین ضیافت طبع موزون با شعار تازه مضمون که از قلم مریم شکم آن مقبول بارگاه بیچون سر زند لازم شناسنده سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهت معامله چند قطعهٔ زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد بگرامی خدمت میرسد یقین هست که در انجام کار آن یگانه روزگار این دوستدار را سراپا انکسار رهین منت بیشمار خواهند فرمود بیت

بود تا خاطر از فکر سخن شاد | در تو مامن اهل سخن باد

مکتوب دوازدهم بخدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه سید مظفر امین بیگ بگانوی نگر مشتمل بر استدعای واگذاشت غلهٔ محصول زمین پروانجات تحریر یافت بیت

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار	که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست

مسند دولت و اقبال و وسادهٔ حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن مشفق قدردان عمیم الامتنان میر صاحب جیو زاد الله عمره و قدره زیب گیر و زینت پذیر باد خیر اندیش عبودیت کیش خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات بندگی سمات خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور موفور السرور میرساند اگرچه این فدوی باستماع خوبیهای ذاتی و صفاتی آن ملاذ مهربان غائبانه آرزوی ادراک ملازمت سراپا بهجت در سر دارد لیکن بموجب آنکه گل آخر بهر مجنون باوقات حصول آن دولت فیض وصول را موقوف بر وقت داشته بمدعای واجب العرض می پردازد که چون پیش ازین رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذر عدم وجه کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگهه زمین در سواد موضع رسول آباد برضامندی مالکان موضع مزبور بمهر خاص خود باین قلیل البضاعة عنایت نموده بودند محصول یک فصل در ایام بحالی ایشان بوابستگان این پریشان رسیده بود بعد ازان که این هیچمدان از غایت شوق کسب علم باعتماد کمال مهربانی عاملان حال و استقبال که البته متعلقان حال بیکسان شکسته بال خواهند بود و بمقتضای دریادلی آب از لب تشنگان بر نخواهند گرفت شدائد سفر را که صورت سقر دارد اختیار نموده بهمرهان اثنای چگونه مرقوم نقد قوم بیمنت لزوم میر صاحب شکر چمن گردید ازان باز باوجود فیض عام آن خیر الکرام از محصول زمین مسطور بان جماعت نان طلب جان بلب یکدانه نرسید بیت

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست	ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

فیض رسان بیکسان سلامت اگرچه این خبر شدت اثر محنت شاقه و فقر و فاقه متعلقان و نرم چون شب هجران جانگداز است و شبنم مانند روز قیامت دراز لیکن بشکر اینکه باریافتگان حضور بمقتضای وفور مهربانی غلهٔ محصول ماضیه بجای محفوظ امانت نگاهداشته اند رطب اللسان و عذب البیان می باشد آری بیت

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان	چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان

درین صورت امید آن دارد که غلهٔ مرقومهٔ محفوظه حوالهٔ مالکان موضع مذکور شود و آینده را نیز مترصد توجهات کریمانه و مربیانه آن مشفق مهربان است بیت

زمین و آسمان تا برقرار است

بدنیا نام نیکو یادگار است … آفتاب دولت و اقبال لایزال باد بحرمة النون والصلو

مکتوب سیزدهم در جواب دوست اخلاص پرور بجان برابر میان ابو المظفر تحریر یافت **بیت**

نیم یک لحظه از یاد تو خاموش … فراموشی شده از دل فراموش

فهجو صوری و موصول معنوی بتعداد محاسن اخلاق آن مجموعة الشمائل محمود الخصائل رطب اللسان و عذب البیان میباشد اگرچه شمهٔ از جوش و خروش باطن محبت مواطن معرض بیان آرد هر آئینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعلهٔ آتش بنامه در گیرد **بیت**

زشرح شوق قلم آتش در پر روح الامین افتد … اگر غمنامهٔ هجر تو بر بندم به بال او

الهذا عنان دل تو دو منزل را که از بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از زیر شوق و ترا و بازداشته بمطالب پرداخت که مطالعهٔ مضمون خلت مشحون رقیمة الوداد خاطر مضطرب را که بوصول مژدهٔ خیریت اثر آن سرمایهٔ مروت و فتوت روز و شب آگهی طلب بود و بهمه بهجت عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساخت **ع**

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی … یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که بمغز سخن نغز میرسند از شغل سبق علمی و انشا که هر دو رفیق موافق اند خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که بر خط خوشان بهره جبین خط نسخ مشق شد در مشق شبا روزی خواهند نگاشت **بیت**

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی … کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

اگرچه بآن عزیز سراپا تمیز درین باده حرفی زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن بمقتضای دلسوزی که ثمرهٔ اتحاد معنویست ناگزیر است و کشان کشان بدین مدعا میرسد **مصرع**

بحکم آنکه اول نامهٔ انشای محبت و اتحاد … می تراود چه کنم انچه در او ندوبست

یاد دوستداران صادق الوداد دست تواتر و توالی بدست آیندگان ابن جا الی تحریر مکاتیب بهجت اسالیب مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود و چمن عیش و عشرت به نسیم عنایات رب العزت شگفته و ریان باد

مکتوب چهاردهم در جواب فضائل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرامش خاطر خیرخواه سید عبد الله مشتمل بر استعذار عدم اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتیب اختصاص ترقیم یافت **بیت**

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد … هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد

رنگین نامهٔ که از حسرت آب در رنگش غنچهٔ گل بر خود پیچیده از فیض رائحهٔ مشکبارش بلبلان چمن یکرنگی را دماغ شوق عطرآمود گردیده شگفته ترین زبانی ورود نموده طراوت افزای بوستان خاطر دوستان گشت انچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم

ملاطفت رقم بود معلوم نمود مخلص پناها از انجا که تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت معنوی

بمراحل دور افتاده خاطر صداقت مآثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین

میسازد و بآن نمی پردازد بیت

سوای قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست		که در میان من و تو سخن بتو بسیم

اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی غنچه دار دلتنگ است از نهایت بینوائی با بخت مخالف جنگ ده سخن سرائی

و خامه فرسائی نداشت اما بجهت عدم حمل نسیان حیف است از بسیگی خاطر بهیج خرسند بقلم داده امید که خادم دیرینه تقویم

پارینه خیال نکرده همیشه بالها صدار عنایت نامجات بهجت سمات تسلیه بخش خاطر مسکین خواهند بود ایام شادمانی بکام باد

مکتوب پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب میان محمد یعقوب مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب باب

حصول مطلب مرغوب تحریر یافت مطالعه رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص را از بند غم و الم خلاص داد

و سرمایه بهجت و شادمانی را بنیاد نهاد توجهات کریمانه غائبانه بحال این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت

و اتحاد شیخ الله داد را بجهت حصول سند نوکر گماشتن یاد از عطوفت کمال آن مرجع الآمال میدهد خبر مقدم آیت

الهی در جهان باشی باقبال		جوان بخت جوان دولت جوان سال

آری غیر از ذات فیض سمات ایشان

شهر نا پرسان کیست که این قدر تفقد بحال بیکسان فرماید و در انجام مهام خسته دلان سعی مربیانه نماید بحکم آنکه در

خانه اگر کسی ست حرفی بس ست احتیاج نیست که حرفی از اظهار مطلب بتکرار برنگارد مصرع

آغاز کرده بر سانش بانتها		

حسب التحریر قصیده پیر دستگیر حضرت میر رحمة الله علیه بر کاغذ رنگین

بخط نمکین نویسانیده مصحوب خلاصه اخلاص و قبول سید عبد الرسول رسول نموده با نجام خدمتی دیگر که لائق

دوستدار باشد متوقع الاشاره ست مترصد که همیشه بخط نامه پیام شادکام دارند بهجت خاطر روز افزون باد

مکتوب شانزدهم بنجابت دستگاه گاهی مرتکب منهیات بیهوده باغوای ارباب ضلالت بعقائد مکتوب

می پیمود مشتمل بر ابراز مقدمات نصائح سمات در ضمن ضوابط علم صرف مرقوم یافت بیت

دل من لفظ و یاد تو معنی ست		معنی از لفظ کی جدا باشد

اینه متعال فرات عدیم المثال

آن صدر مکارم اخلاق یگانه آفاق را از انجه بنا بر فروق و بهر حد شاید مقرون دارا دوائر ناقص کم ظرف

که از غایت اتحاد حاضر و غائب خود را جدا نمی پندارد در اظهار مراتب صیغه شوق که بمیزان دانش صرافان نقود

از باب مفاعلت بمعنی باهم سخن انداختن ۱۲ انفصال بالکسر بمعنی جدا شدن ۱۲ باین میسازد و بآن اشارتست بسوی مواصلت روحانی و آن بسوی تحریر تمهیدات رسمیه ۱۲ بی برگی ای بی سامانی ۱۲ سخن سرائی خیال سخن گفتن ۱۲ پارینه بمعنی کهنه ۱۲

عوض از شمار الله داد ... ۱۲

محبت معنوی و زن جنبه کال سدوا و مبالغه نموده جوش و خروش خاطر انقلاب آیی رد شایسته همت عالی فطرت
آنست که بمقتضای آیهٔ کریمهٔ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ دل خود را از خیالات ذمیمه و نهی منکر
که دلیل ضلالت ست اجوف سازد و مردانه و مجردانه الف قامت را بانقیاد باطن نون ساخته مزید تاکید
بادای لوازم امر معروف پردازد و از روی کسر نفسی که فتح باب مقصود ست همه حرکات سکنات از فال حقیقی
دانسته بموجب بیت آل و ثیقه

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ	تو در طریق ادب کوش گو گناه منست

نیک انجد او بد را انجوف ضم گرداند تا از طعن مجهول فرمان عمل العین که بر عم مهموز خود ترجیحی و تفضیلی بنحو می‌جویند
و از غایت خفت عقلی نابینایانه براه خطا می‌پویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی افعال متصرفهٔ زمان ماضی
که بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب اَلْاِنْسَانُ حَرِیصٌ فِیْ مَا مُنِعَ محال می‌نماید لیکن
اگر طالب صادق بمساعدت توفیق ازلی خود را بگروه والا شکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا درد بر کنار
بوده بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقی می‌باشند ملحق گرداند بحکم آنکه اَلصُّحْبَةُ مُؤَثِّرَةٌ با ثبات صفات روحانی
نفی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال را در ضلال نگذارد و درین صورت شاید که دری از هدایت غیبی گشاید
محبت پناها مودت دستگاها این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقه تازیانهٔ افعال آن سرمایهٔ امانی و آمال
اگر خلاف قیاس پندارند مجمل نیازمند آمید که تا شام فراق به صبح وصال ابدال یابد فراموشی را که در باب محبت
جایز نیست از دوستان و احباب اخلاص حذف سازند دولت بهجت و بهجت دولت روز بروز مضاعف باد

مکتوب هفدهم بخدمت فضائل پناه فواضل دستگاه مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم هنگامیکه
از قصبهٔ خورجه بسیر قصبهٔ ... چون تشریف داشته بودند ترقیم یافت بیت

بر هر زمین که بگذری ای نوبهار حسن	روید بجای سبزه براحت هزار چشم

مخلص صمیمی هیچ عبارتی شایسته که در شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آن
عمدهٔ سخن پردازان معنی طراز زبدهٔ معنی طرازان سخن پرداز بکار برد در کارخانهٔ دانش و آگهی نمی‌یابد لهذا
بحکم این مصرع دل آویز مصرع

خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست	

عنان شبدیز قلم را بمیدان
مشاطگی شاهد مطلب میتابد از آن باز که آن هوشیار خوشخرام مایهٔ جمعیت خاطر بی آرام آرزومندان محبت گزین
را در ظلمات هجران اسکندروار بهر و غم حرمان گذاشته مهم آن چرا الی را خضر مثال بهره‌مند صورت و معنی نموده اند بیت

15

ز سر بگذشت بی تو آب چشمم — یکی از سر گذشتم بی تو این ست — این نیاز مند دیرین که همچو دریا

نمایان سراب فروش و زبان مشتاقان دل فراموش نیست از این که ع — هر چه آن خسرو کند شیرین بود

همه جا و همه حال خیال جمال آن سرمایهٔ فضل و کمال از مطمح نظر دارد و در عالم معنی خود را از بهره اندوزان

انجمن حضور می شمارد بیت — گر دور م از تو نقش تو ام در نظر بس است — دل پیش است و دولت من تقید نسبت

حقا که از غایت انتظار بیت — بجستجوی خبر جانم از دریچهٔ گوش — زبان رها بسر راه کاروان آید

در صیورت چنین حال چشم امیدواران مشتاق راه ترقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افروز بقدوم مسرت لزوم کلبهٔ احزان منتظران

سراپا چشم رشک گلستان شود یاد نمودن مرهم جراحت نهفته ستادن ست بیت — باز آهی که در سوز و گدازم بینی

بیداری شبهای درازم بینی — همیشه هنگامهٔ روز بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر معانی گرم باد

مکتوب هیزدهم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم اشفاق اقبال

و اجلال پناه شوکت و بسالت دستگاه میر سید کرم الله زاد عمره و قدره تحریر یافت رباعی

از طرف چمن نسیم اقبال وزید — در گلبن امید گل لطف دمید — یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید

پروانهٔ التفات عام تو رسید — گلشن دولت و اقبال چمن حشمت و اجلال ذات مجمع البرکات منبع الحسنات

خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخشای وسادهٔ نجابت

مشفق قدردان مکرم سراپا احسان میر صاحب جیو سلمه الله تعالی بر شحات سحاب الطاف ایزد متعال و اجلال

طراوت گیر و نضارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفهٔ طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات

بعرض ملتزمان آستان رفیع المکان کرامت نشان میرساند که شرف مطالعهٔ سرفراز نامهٔ مرحمت شمامه

که صد شمع مقصود پروانهٔ اش تواند بود سر عزت این زاویه گزین حسرت را از خاک با فلاک بر داشت ع

زهی سعادت آن کس که یار شد آید یاد — بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دل ایشان از بادهٔ عنایت لم یزل

لبریز ست جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم عطوفت رقم گشته بود که درینجا

طبق و سبق هر دو موجود دست بی تکلفانه خانهٔ خود دانسته بجمعیت خاطر روانهٔ این طرف شود استطها

از انجا که این خیر خواه دست امید خود را از دامن فیض دامن دولت آن امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمیداند نیست

عزم بالجزم داشت که پیش از ورود ممتاز نامهٔ نوازش آمود سعادت اندوز خدمت اکسیر خاصیت بوده
تربیت پذیرد و تحصیل علوم سرمایهٔ استعداد خود را تمامی بر گیرد لیکن ازین رو که بیت

بلبل ز ادب پا ننهد در صف گلزار ... تا گل به طلبگاری او لب نگشاید

حصول این دولت عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود درینولا که عنایت نامهٔ مشتمل طلب خیر طلب شرف صدور یافت کثرت آب که حجاب راه بود نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض نشان فروغی دهد انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام برسات بسلک بار یافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت بیت

خواهم که همیشه در هوای تو زیم ... خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایت لایزال درخشان باد بالنون والصاد

مکتوب نوزدهم مشتمل بر طلب مایهٔ مروت و اتحاد پیرایهٔ محبت و وداد اخلاص گزین باعث آرامش خاطر حزین میان بدر الدین هنگامیکه این فقیر بمقتضای تماشای باران گهر ریز با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر جنت نظیر بیگم صاحبه نشسته بود تحریر یافت بیت

سرو دیوانه شدست از هوس ... میرود آب که زنجیر نهد بر پایش

چاره ساز دلنوازا درین وقت خوش و موسم دلکش که از یکطرف سرو در رقص و از جانب دیگر رعد در جوش نرگس بانتظار قدوم بهجت لزوم آن نخلبند معنی چشم گشاده و شمشاد بجهت استقبال آن سرمایهٔ امانی و آمال شادی بیک پای استاده سوسن بصد زبان نغمهٔ شادمانی مینوازد و یاسمین بدین نمود رنگ برنگ میسازد لاله پیاله برکف نهاده و بلبل بمیل ندای جزاکم الله خیرا در داده آمدن بی صحبت یار گل بمنزلهٔ خار و بی مصاحبت دلدار مل بمثابه خمار است بیت

بی تو جان قطره ایست لب بشوق ... در تو در آمدی چکید اینک

تا ابر بهار آبروبخش چهرهٔ گلزار است گلشن بهجت و شادمانی شگفته باد

مکتوب بستم بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت خان عالیشان میان مصطفی خان سلمه الله تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و استدعای توجه آن مرجع الآمال تحریر یافت رباعی

ای خاک سعادت قبلهٔ آمال همه ... وی کعبهٔ کوی تست اقبال همه
انعام تو عام ست چو نور خورشید ... زان یافته انتظام احوال همه

کمترین فدویت کیش خیر اندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیاز زمین بجا آورده بعرض بهجت اندوزان محفل فیض منزل میرساند که اگرچه مراسلهٔ قطرهٔ بی سامان بدریای عمان

غایت بی ادبی ست و مکاتبهٔ ذره سرگردان به خورشیدِ درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از انجاکه ع

کرمهای تو مارا کرد گستاخ	

بترقیم حقیقتِ حالِ خیریت مآلِ خود می پردازد و آن انیست که آن مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقتِ رخصت فرموده بودند که زیاده از دو هفته در انجا نخواهند ماند و زود تر رسیده خود را سرگرم تلاش معاش فرمائی گردانند مگر تا سلامت از آن باز که این کمترین دارین سرزمین رسید بسبب اختلاف آب و هوا عارضهٔ تب لرزه دامن گیر صحت گردید و در بیولانا کام از نهایتِ ضعفِ بدن طاقتِ یک گام ندارد و از غایتِ ناتوانی تن نیم قدم را برابر یک منزل میشمارد درین صورت بحکمِ ضرورت عوض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار میان عبد الغفار را که سربراه کار و سلیقه شعار ست با سفارش نامجات مطلوبه بواسطهٔ حصولِ این مطلب که بمراحم مربیانهٔ آن فیض بخشِ انام صورتِ انجام یابد بخدمتِ حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهاتِ عامه و فیوضاتِ تامه در بابِ این بی دستگاه که غیر از ذاتِ شریف امیدگاه و تکیه و پناه ندارد توجه اتم مبذول خواهند کرد الٰهی عمر و دولت در تضاعف باد

مکتوب بست و یکم بخدمتِ محبت و مودت نشان میان جهان خان مشتمل بر نصائح دوستانه

در بابِ استعذار گستاخیها که بدرویش دل ریش کرده بود تحریر یافت قطعه		تکیه بر نکهت جهان نکند
هر کرا دل پر از صفا باشد	زانکه در پیش صاحب دانش	از قلبِ اقبال لا بقا باشد

خانِ بلند مکان سلامت بر دولتِ سریع الزوال که اول او دو آخر آن لت ست مغرور بودن و بر حسن و جمالِ قریب الانتقال غمزدگان را دلبری نمودن عاقبتِ کار راه ندامت پیمودن ست و در خجالت بر روی خود کشودن آری ع

بادل شدگان هر که در افتاد بر افتاد	

مغرور از انجاکه سراپا مست انفوائدهٔ صافی طبعان نکته گزین بس انداز گشته و دلبر بواسطهٔ اینکه سراپا درست بگوش مهوشان نخورده جبین گرانی در یافت این معنی قبیح از هر دو لفظ پیدا و هویداست بمقتضای انشاء و راندیش آنکه امروز بکیدو کس التفحص بگمارند کران درویش دلریش ابلطف مدارا بیان روایشان بعجز تمام سرخود را بقدمش گذارند و این استعفاگی سلفیها را بپایهٔ افتخار فخر رسانند

کنیم تا رعن که فروغی بود تا قمر منیر	خوانده باشی که هم از غیرتِ درویشان ست	

وما علینا الا البلاغ

مکتوب بست و دوم بخدمتِ مستورِ مخدومی بمرافق میان محمد صادق و سفارش محبت آثار شایسته که بدا

محمد عاشق تحریر یافت رباعی | قاصد نبود محرم راز دل من | بی نامه کند تحمل مشکل من
آیینهٔ رونماست جانان مثل تو | هم از دل خویشتن بپرس حال دل من | داستان شوق نقلم در نیاید و حدیث

اشتیاق گفتن نشاید آری جراحت جسمانی نیست که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید دامن
و گریبان چاک نشده که سوزن عیسی رشتهٔ مریم بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو
افزونست لهذا بشرح آن بی نبرده بمطلب می پردازد که حال عریضهٔ نیاز مرور عزیز الوجود سلیقه شعار است
بامید آنکه بوسیلهٔ جمیلهٔ آن نافع الخلق جامع الخلق بسلک نوکران سرکار نواب الاجناب انتظام یابد اجرام
ملازمت آن خیر الکرام بسته از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آینده مندی را بهره مند آینده ساختن
در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین هست که مشار الیه را بمراحم مربیانه بلب نانی خواهند رسانید و بتوجهات
کریمانه از فکر قوت متعلقانش فارغ البال خواهند گردانید همواره شادمانی و بهجت و کامرانی روز افزون باد

مکتوب بست و سوم بنجابت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز و قدوهٔ معنی طرازان سخن پرداز مقبول
حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن صوبهٔ بهار مشتمل بر سفارش تحریر یافت بیت

چو گل بخنده در آید لب امل ز نشاط		اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول	ذات سامی صفات آن خلاصهٔ دودمان

آفرینش و نقاوهٔ خاندان بینش نخلبند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب
اختصاص وسیلهٔ انجام مهام خاص و عام باد آین بادیه پیمای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم به بیان
بیان آن نمیرسد مرفوع ضمیر صافی پذیر میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنهٔ سکندر آباد
غریب نامراد است بجهت حصول حسب الحکم این مقدمه که آله داد خان افغان ساکن پرگنهٔ مرقوم بجمایت قاضی آنجا
بحال مشار الیه موجب حسابش بی تعدی مینماید ببارجان ما رسیده امید که بدانچه مومی الیه را آرزوی خود گردد
توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص را با محبت بیاری باز نسبت شمار خواهند انگاشت شادمانی و کامرانی دارین نصیب باد

مکتوب بست و چهارم بنجابت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یگانگی نونهال
چمن یکرنگی محک امتحان طبیعت ذکی و غبی میان عبد النبی تحریر یافت بیت | دور از تو سر آسیمه تر از دود چراغم

بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم		آتش شوق و آرزوی مواصلت آن اختر منیر برج مروت گوهر بی نظیر درج

فتوت معدن دانش و بینش یگانه کارخانه آفرینش از لطف الهی پذیرد بل لحظه بلحظه ترقی میگیرد آری مجنون وشان اگرچه در
بادیه محبت سرگردان اند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و فرهاد منشان که کوهستان محبت بسنان فلاخن مانند بحر وصال
شیرین تسکین نمی پذیرند صورت این مهجور صوری موصول معنوی ابراز حرف شوق را که از دلها بدلها پرتو انداز و از جانها بجا
هم راست از آیین سهم پیمایان عبارت طراز و عبارت طرازان سهم پرداز دسته پرده کشای چهره مطالب میگردد
که در زبان محمود و داوان مسعود در ورود مفاوضه لطف آموز زنگ غم از آئینه سینه بی کینه زدوده بر روی دل اتحاد منزل
در بهجت و انبساط کشود حقا که اگر آن رقیمه کریمه را حرز جان ناتوان خوانم رواست و اگر آن نامه فیض شمامه را مرهم جراحت
روح مجروح دانم بجاست بیت

من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم		لطفها میکنی ای مخزن صد گونه کرم

بجا که تا رفع حجابات بی حضوری دوستان با خلاص صحیح ست را لوحه خاطر صافی خود محو و منسی نخواهند فرمود الله معکم اینما کنتم

مکتوب بست و پنجم بخدمت مطلع انوار الهیت مخزن اسرار قابلیت مجمع اخلاق زبدة العصر یگانه آفاق برگزیده
درگاه صمدیت میان شیخ محمد فتح تحریر یافت بیت

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد		که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

اگرچه صیت کمالات کسبی و وهبی و آوازه خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فواضل
و محک امتحان اصحاب فضائل مورد مراحم اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن
عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را غائبانه آرزومند ملازمت کثیر البهجت ساخته
لیکن حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت داشته بدو کلمه نیاز آمیز که تحفه تهیدستان بی مایه
به ازین نباشد خود را بیاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آن حضرت درین ظلمات چشمه حیات
و این عقیدت اندیش از ان منبع زلال فیض مالامال اسکندر مثال همدوش حرمان است میدان آن دارد که تا این
عبودیت منش را همنمونی خضر طالع بوصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت نامجات رحمت آیات
سرفراز مینموده باشند که سر دفتر نوازش گرانمایه همان توجه اند بوده بیت

اگر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست		خاشاک من که بر دل دریا گذر کند

هنگامه افادت و افاضت گرم باد بالنون والصاد

مکتوب بست و ششم بخدمت گرامی آب گوهر بینش تاب جوهر آفرینش یگانه کارخانه تقدیر سیدی
سندی میر سید میر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی

هر چند جدا بصورت آمد گل من		

پیوسته معنی ست در شرح حال من | دل گشت زیاد من فراموش ولی | یاد تو فراموش نگشت از دل من

مخلص صمیمی خلیفهٔ طالب علم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر منیر خورشید اقتباس دقیقه شناس آن امیدگاه اتحاد کیشان دلریش و تکیه پناه دلریشان اتحاد کیش میگرداند که حامل عریضهٔ نیاز دستار سر سربلندی و سر دستار ارجمندی ست درینولا از غایت افلاس بند زندان اضطراب است و در خوانش بجای نان قرص آفتاب لهذا بمقتضای مهربانی آن طرهٔ عمامهٔ کام بخشی و کامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی خدمت گشته درین صورت آرزو دارد که اگر مشار الیه توجهات کریمانهٔ ایشان گل عشرت از گلشن امید بر چیند و نقد مراد در آستین خود بیند و مراحم مربیانهٔ آن حامی خیراندیشان سرمایهٔ جمعیت فراهم آورده گریبان پریشانی را تا دامن چاک زند و شمع کامیابی را برافروخته نهال ناکامی از بیخ بر کند هر آینه بار منت بیشمار بر ذمهٔ دوستداران اخلاص شعار خواهد بود تا چاک جیب دامان ورد زینت گریبان است دامن امید بدست لطف شما بخت ما ارجمند آن بخت بلند باد

فصل دوم در پنجاه و چهار رقعه

رقعهٔ اول بمایهٔ بهجت و سرور میان عبد الشکور که تن بادای حقوق استاد نمیداد و باغوای ناقصان کمینه کیش زبان بمقدمات لاطائل میگشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک صحبت اهل نفاق تحریر یافت ع

ناتوانی سرمتاب از صحبت روشندلان | سعادت یار کامگار سلامت از صحبت نادانان یعنی سنج محروم بودن

راه بطالت و ضلالت پیموده نیست آدمی را که فی الجمله امتیاز دارد باید که بقدر استعداد پیوسته صحبت از خودی جوید و حرفیکه غیر مستحسن باشد نگوید الحال آن عزیز تمیز که بکنه نکته میرسد شایسته آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشد و حروف دوستانه که بمقتضای دلسوزی بقلم آمده درست پنداشته بر نهج شعار

برادرم بحکم آنکه سخن درست بمنزلهٔ درست هر که دریافت دریافت مصرع | بر رسولان بلاغ باشد و بس

رقعهٔ دوم که بنظم و نثر توان خواند بدوستی تحریر یافت | بر ضمیر منیر مهر نظیر

آن خردمند صاحب تدبیر	معدن لطف و مخزن اشفاق	منبع الجود و مجمع الاخلاق
بهجت افزای خاطر غمگین	عیش پیرای سینهٔ بی کین	نمک خوان بزم صاحب فن
محک امتحان اهل سخن	رونق فضل و زیب دولت و جاه	دانش آگاه شیخ نور الله

واضح و لائح ست کاین احقر
داعی عمر و جاه آن یکتاست
تا زمان حصول خدمت اگر
یاد گردد محب نخواهد بود

اندرین اتحاد شام و سحر
شرط انصاف آنکه پیوسته
از سر التفات جان پرور
نامه برحرف اختصاص تمام

از خدای کریم بی کم و کاست
این محب نحیف دل خسته
بمکاتیب ابتهاج آمود
کرده شد والسلام والاکرام

رقعهٔ سوم عبارتیکه بحضور ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل خان بلند مکان منبع الجود و الاحسان نواب ارشد خان در اعتذار قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب علمی تحریر یافت من هیچ مدان بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و قدم گامی بسوی کامی ننهاده گوشه گیری که بگذارش مقدمات شایسته سوسن مثال زبان تا قفس بیان کشاید یا نگارش عبارات پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو داشته باشد جرأت نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگرچه در خدمت باریافتگان حضور بودن سرمایهٔ سعادت جاوید حاصل نمودن ست لیکن درصورتیکه خود را باشغال تعلق متعلق گرداند هر آینه از کسب علوم که بجهت اولویت فیض لزوم لذائذ روحانی و جسمانی گذاشته دل نهاد کرده ست محروم می ماند آری مصرع

| یک خانه و دو مهمان نگنجند | حقیقت این بود که عرض نمود ظل لکم ممدود بحق الملک الودود |

رقعهٔ چهارم بخدمت سرمایهٔ جمعیت دبستان خاطر خرمی میان شیخ غلام محی الدین مشتمل بر عدم تربیت نالان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت فضائل پناها فواضل دستگاها تربیت چنین کسی که در کتاب و کباب امتیاز ندارد و چنین ختم احدانه پندار دیر داختن گوهر را در خلاب انداختن ست و نکته علم با مثال این قسم کم فهم آموختن دل را بی آتش سوختن ست بحکم آنکه ع

| صحبت نیکان بد را سود نیست | سعی و دلسوزی شبانه روزی در باب او بی اثر دانند و توجهی زان مجمع الجلا خود را اخلاص گر دانند که درخور مزاج آن سرمایهٔ مسرت و ابتهاج جاگیر دلپذیر بهم رسیده دو وشدار بر طبق وعدهٔ انتظار بسیار کشیده باقی ع |

| صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست | جمعیتی که دل دوستان خواهد و جان دشمنان کاهد قرین حال فرخنده مآل باد |

رقعهٔ پنجم در جواب دوست بهجت پیرای محبت گرای مجتبا مهر رای مشتمل بر ترک صحبت یاران آشنا و بیگانه خو تحریر یافت دولت و سعادت یار و دیدهٔ بخت بیدار باد مکتوبیکه در بارهٔ ناحق شناسی ناسپاسی

پانڈے کاسی برادر گھاسی که اول بلباس دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر جا ست آری مصرع

برادرم بحکم آنکه از گل کاغذ بوئی بر آید و غنچه تصویری کشاید بیت

اصل بد از خطا خطا نکند ۔۔۔ که از مصاحب ناجنس احتراز کنند

نخست موعظت پیر مجلس این نکته است ۔۔۔ دوستان دوستی دشمنان نسبت دشمنی مر بعبود رب المعبود

رقعه ششم بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال شمرات مرادات

حال و مآل مثمر باد سفینه که بیاض و سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش جان از بند غم رهاند

رسید خاطر را گل گل شگفانید این مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شدائد طوفان فراق نوح وار آن نسخه جمعیت

سفینه وقت خود ساخت و با این مصرع دلا و نیز پرداخت مصرع ۔۔۔ سفینه که در و بحر ها بود انیست

تا بیاض و سواد لیل و نهار بیت بیاض اوقات آن دوست محبت سیما از سواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد برب العباد

رقعه هفتم مشتمل بر نصائح دوستانه بدوستی که اسب محبت و صفا بمیدان نرد اخلاص کم می باخت نگارش یافت بیت

بود دشمنش تازه و دوست ریش ۔۔۔ کسی کش بود دشمن از دوست بیش ۔۔۔ دوستدار سراپا نثار بحبت آنکه از

بدسلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب فی الاقتدار شکوه گذارند در گرداب

اضطراب ست عجب آمد که داستان موعظت را افسانه انگاشتند و تخم محبت مزرعه دل خاص و عام نکاشتند بیت

چند خرامی و تکبر کنی ۔۔۔ دولت پارینه تصور کنی ۔۔۔ الحال از ان محبوب القلوب

تلافی زمان ماضی مطلوب تا محبت محبان صفا کیش مرهم گذار دل ریش باشد از بیش هست آن مهر افزای خونین

جگران سپهر منظور نظر دانادلان حقیقت آگاه مقبول خاطر سخن سنجان شرف نگاه باد

رقعه هشتم بیاری که نمیخواند و بلهو و لعب میگذراند محتوی بر مقدمات نصائح تحریر یافت بیت

زمان خوشدلی دریاب دریاب ۔۔۔ که هر دم در صدف گوهر نباشد ۔۔۔ برادر من درین جمعیت که از

طرفی بار هی از کس غباری بر سر و خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و در بطالت و ضلالت گذرانیدن

بنای عشرت کندیدن و زهرابه عشرت چشیدن ست آری ع ۔۔۔ قدر نعمت ست بعد زوال

قطع نظر از حصول استعداد قابلیت باری در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودن ست بیت

حافظ گر رتت زنند حکیمان ملالت ست ۔۔۔ کوته کنیم قصه طول کلام را ۔۔۔ توفیق رفیق باد

رقعهٔ نهم بدوستیکه بجهت دفع آزار چشم ادویه طلب داشته بود تحریر یافت ع بنو لاکه خبر آزار چشم آن نور چشم مروت و چشمهٔ نور فتوت وسمهٔ ابروی دانش و آگاهی و زرد دان سپیدی و سیاهی سینه گشم آن چشم چراغ اهلیت که چشم این دوست را با چشم مژگان سنان گردید الله تعالی چشم آن مردمک دیده مردمی را از چشم زخم زمانه بر کنار داراد چشمداشت انکه ادویه فرستاده را بتر تیب مرقوم بکار برند و حقیقت ام بنگارند شفای چشمی و صحت جسمی مقارن حال فرخنده مآل آن سلالهٔ عز و کمال باد

رقعهٔ دهم بدوستیکه از دوستان دوستی دوست گرانی خاطر بهم رسانیده رو گردانیده بود تحریر یافت بیت

آتش مزاج من بگذار این عتاب را		چنین جبین ندید کسی آفتاب را

دل خیر اندیشان ابناء وک ملامت دوختن و سینهٔ ایشان را بنایرهٔ غضب سوختن باعث ناکامی بی آرامی میدانند لهذا آن سرمایهٔ جمعیت و بهجت را ازین حال آگاه میگردانند

ما تنگظرفان حریف این قدر سختی نه ایم		دانهٔ اشکیم ما را گردش چشم آسیاست

زیاده برین نمک بر جراحت پاشیدن جان بیدلان را بگز لک ستم تراشیدن ست درین صورت آن محبوب القلوب را باید که تبلافی گذشته گراید و برین ابیات عمل نماید نظم

دل بدست آور که حج اکبرست		از هزاران کعبه یک دل بهترست
کعبه بنگاه خلیل آزرست		دل گذرگاه جلیل اکبرست

خلق پسندیده مقارن روزگار بهجت آثار باد

رقعهٔ یازدهم بمایهٔ جمعیت خیر اندیشان مولوی محمد درویش که بظاهر خود را انجمن ثانی می شمرد و بباطن مشتغل بوجه غفلت مینمود تحریر یافت بیت

غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش		شاید همین نفس نفس واپسین بود

بیت از انجاکه رموزدانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط نمیدهند و بر نغمات این خراب آباد بنیاد اساس نمی نهند شایسته آنست که هر دم را دم آخر تصور نموده بحرکت زبان و لب دل را مشغول ذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ماسوی الله پردازند و ثبت

یک لحظه جدا مباش از یاد خدا		عمرت گذرانست چو آب از ته پل

پیوسته پاس انفاس مصاحب دائمی آن دقیقه شناس حقیقت اساس باد

رقعهٔ دوازدهم در جواب دوستیکه از شکایت یاران زمانی نوشته بود تحریر یافت همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی باشند انچه از حکایت شکایت یاران خرده جو زشت خو که بظاهر در اخلاص کشایند و بباطن کار دشمنی نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه باین گروه بی شکوه محبت داشتن و دشمنی بر خود گماشتن ست لیکن بحکم آنکه مصرع

با دوستان تلطف با دشمنان مدارا		بلطف و مدارا پرداختن دوستان

نهانی اثر مند ساختن است ع	اینها از تو آید و چنینها تو کنی بیت	هر کیا و نیک میکند باید

نیک و بد هر چه میکند باید | توفیق کریم الاخلاقی نسیم الاشفاقی رفیق باد

رقعهٔ سیزدهم خوشحال آمین اقبال نهال جلال که خود از کسب کمالات بانشیت و آیات ادب ... حال خود بی نگاشتند یافته مصرع

بندگی باید به چه بیچارگی منظور است | نقابت پناها نجابت دستگاها باغوای جو فروشان گندم نما بر شرافت که مرکب

شرافت است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود ایمان جهالت ساختن از پایهٔ اعتبار به چاه جهالت افتادن ابواب تلطف ...

پیرو هیچ دلکشادن سست آنست بیت | مجردان طریقت به نیم جو نخرند | قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

برادر من تا طالب صادق دل از خیالات فی نفسه خالی نگرداند خود را بشرف تحصیل دولت علوم فیض لزوم نرساند

در یاب عالم که ترکیب از حقیقت ... یافته مشهور ست که تا این کس چشم بر نفی ندارد جوهر مقصود به دست نیاید ع

... اشتناسی نه وا ... بیت | تا طبع نازکت نه پذیرد طراوتی | آن به که نامه ابر عاشق نفرستیم

توفیق کسب علم و حصول مراتب حلم یاور باد عمر ... یده بر شب الحبیبه

رقعهٔ چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل میان محمد فاضل تحریر یافته است بیت

یا سینه بدرد دل آن خسرو شیرین آید | که بر جهت گذری بر سر فرهاد کند | فضیلت پناها ضمیر آگاها امروز که

جمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز ست اگر بقدوم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان این ناتوان رشک چمن

سازند و بخاطر ... داشته مشتاقان مهجور رسیده اند غایت عنایت است بیت | در ان انجمنی که شمع روی تو نیست

چراغ دیده را کی میتوان کرد | هنگامهٔ افادت و افاضت بکرم رب العزت گرم باد

رقعهٔ پانزدهم در صنعت سجع المتقین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد در طلب دوستی که نامش هم از همین ...

تحریر یافته از انجا که دیده در اشتیاق آن یگانهٔ آفاق اشک ریزان و سینه از آتش فراق آن سراسر اشفاق

شعلهٔ آه و ناله خیزان ست درینصورت اگر از روی تلطف و التفات که طریقهٔ یاران راسخ الاتحاد و

واثق الوداد است دوستان جانی را از تشریف شریف خود خورسند گردانند هر آینه خاطر

را از نگرانی انتظار وارهانند زیاده چه نگاشته آید الله تعالی عیش و نشاط جاودانی رفیق گرداناد

رقعهٔ شانزدهم بخدمت محبت و صداقت اطوار مؤالفت و مخالصت آثار مقبول درگاه ...

و تفریط نساز ند ۱۲ نگاهدارد و افراط چنانکه گفته است ابنٔ ماهر چیز را حدی ست ازانکه مراتب عبارت ۶ حفظ واللّٰه اعلم ۱۲ و جلوت از خلوت خلاء و ملاء کنایت

میرسید محمود تحریر یافت مخلص پرور دوست نواز یارانی که در خلاء و ملاء دمساز و همراز بودند و بعبارات آیات الٰہی

خود را البلباس یکتائی می نمودند و یشب پیش خیر طلب از شکایات ایشان دفتر باکشوده ندو از اهانت آن امین

خیر اندیشان نه بانها سود نداگرچه از صرصر مقالات پریشان آن جماعهٔ بدکیشان غنچهٔ دل دوستدار انشگفت

مگر ازین رو که مصرع | | جواب جاهلان باشد خموشی | | حرفی نگفت اما در صیمم آئینی شناسی

کارخانهٔ تقدیر را بکشاده پیشانی بر قطعهٔ مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بوده است قطعه

هرکه چون کاغذ و قلم باشد		دو زبان و دو رویه گاه سخن		همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردنش به تیغ بزن		تا تیغ آبدار آفتاب از نیام مشرق برآید دشمنانت چون قلم		

بریده زبان و تا قلم زیبانگار صفحهٔ قرطاس رنگین نماید دوستانت مثل کاغذ گوهرفشان باد

رقعهٔ هفدهم بسرمایهٔ آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا اسحاقی که بعد انقضای ایام

جوانی بمحنت کسب علم پرداخته بود تحریر یافت بیت | | پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است

از شاخ کهنه میوهٔ نو بس غنیمت است | | الحمد للّٰه والمنه که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب

کمال که منتج حسنات حال و مآل ست بخاطر شریف متمکن گشت و دل عیش منزل خیال باطل هنگامه پردازی

لهو و لعب را بهشت آرزو دارد که بموجب این بیت دلاویز بیت | | بهر کاری که همت بسته گردد

اگر خاری بود گلدسته گردد | | در کم فرصتی بوجه بسیار استعدادی بهمرسانند و یاران مجلس نشین

را آفرین خود گردانند اللّٰه تعالی بزودترین اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداناد بحرمة النون والصاد

رقعهٔ هیژدهم ببرادر بجان برابر مصادقت اطوار سلیقه شعار ابو المظفر تحریر یافت بیت

ما زیاران چشم یاری داشتیم		خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم		از آنچه نباید محفوظ و بهرچه شاید

محظوظ باشند عجب می آید و طرفه تر می نماید که تغافل ایشان چون شوق محبت اندیشان

روز بروز می افزاید و بر دل تو دمنزل در حیرت میگشاید بهر حال بیت

دریای توایم هر کجا ایم		بیگانه مشو که آشناییم		مراتب محبت و اتحاد روزافزون باد

رقعهٔ نوزدهم بخدمت خان پشیدست خان ذیشان سمو المکان امانت خان بموجب وا نمود محبت دستگاه

میان مسعود که در خواست پروانهٔ ایشان بجهت رفع مناقشهٔ برادران و خویشان داشت تحریر یافت

صاحب مهربان عمیم الامتنان سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال را وسیلهٔ جمیلهٔ انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد لهذا این مضطرب الحال از ان منبع زلال فیض مالامال بامید کمال آرزو دارد که بار یافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شدائد انتظار بر آورده خضر مثال بر چشمهٔ حیوان مراد رسانند و سکندر آوارهٔ دشت حرمان نگمی دانند بیت

عنایتی کن و کار مرا بکار رسان	که کار ما همه موقوف بر عنایت تست

تا پروانه هنگامه افروز شمع سریر سلطنت شمع دولت و اقبال پروانهٔ محفل فیض اشتمال باد دولت جاوید غلامی کناد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ بستم بیار غمگسار آرام بخش دل بیقرار مظهر آثار صداقت و وداد میان آله داد مشتمل بر حقیقت حال خیریت مآل خود بقلم داد بیت

ما ئیم و جراحت غریبی	عیسی نتواند شش طبیبی

از انجا که جام خواهش این خام طبع بی لب انجام از نور بادهٔ مراد فروغی نمی یابد و آفتاب مقصود بر روشن آن روی آل آنمود مشتاق محبت نمی تابد بیت

روزم بغم و شب بالم میگذرد	عمرم همه با محنت و غم میگذرد	درین صورت بحکم آنکه اگر چه

تشنهٔ زلال سیرابی خود دسترس آب نمی یابد اما بامید تسکین می شتابد بدین بیت بیت

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت	آتش زند بخرمن غم دود آه تو	امید که گاه گاه تبر قیم حقیقت

حال خیریت اشتمال پرداخته تسلی بخش خاطر مهجور گردند باشد که بدین وسیله از گرداب اضطراب بر آمده بجمعیت گراید ع

چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن	مسرت و نشاط روز افزون باد

رقعهٔ بست و یکم بدوستیکه انبهاوفرستاده بود تحریر یافت بعد تعداد شوق که فوق البیانست مشتمع ضمیر صداقت تخمیر باد انبههای نغز سرا پا مغز که قوت روحی توان گفت رسید ذائقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد شکر مهربانیهای آن دوست از رگ و ریشهٔ قلم خشک پوست و زبان بیرون ست از انجا که تحفهٔ شائستهٔ آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه گاهی بارسال آن شکر میوه‌های بهشتی ضیافت ذائقه میکرده باشند در بارگاه محبت گنجایش دارد العاقبة بالعافیه

رقعهٔ بست و دوم در جواب دوست محبت منش میان اله بخش باظهار لوازم اتحاد تحریر یافت صحیفة الوداد و رود نمود و با عبد الله مرا ز داستان از که مزید تاکید ترقیم یافته بود دیده از رخ بر کشود دقیقه شناسا دوستدار را که منع اظهار آن مرهون منت شما ست از جملهٔ مخلصان بکجهت شمارند بگفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بیت

رسیده تا بلبم سالها شود محبوس / هر آن نفس که هوای تو اندر آن نبود / اسباب دولت آماده و ابواب بهجت گشاده باد

رقعهٔ بست و سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت

ایکه صافی ساختی عیش مرا از درد درد / دور باد از گرد تو آسیب دور تیره گرد

مطالعهٔ نامهٔ محبت افزای محبت آن نور حدیقهٔ مروت و داد نور حدقهٔ فتوت داد که مشرف بود مرهم جراحت بود بعمارت چشم و نضارت جسم افزوده آنسب آنست که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش بحسن خلق فرایاد ضمیر خلت آباد و انند مصرع

در مشرب دوستی بسند ست همین / خسار حال انحال عافیت و جمعیت منین باد

رقعهٔ بست و چهارم بخدمت دوستی در سفارش دوستی تحریر یافت پیوسته همگنان جمعیت صفی منشی سیدی سندی سید رشید رسیداند ابدال طریقهٔ اخلاص آن مودت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید چندی پیشتر را این قسیم عزیز الوجود را که در هر امور مرجوعه جرات و دلیری دارد خود از صاف دلی با نصاف خود یابید که ان تو اعز بسبب یاری بمقتضای یاری بخلاف گذشته کاری کنید که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود نه خندیدگی دشمنان بیت

وادست دوست حق که بیت بگیری / دارد دگر نه بهتر ازین پیشه فخاره قرست / توفیق مراتب انتقی پیرانی رفیق باد

رقعهٔ بست و پنجم در سفارش تحریر یافت مهربانا قدردانا داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد لهذا این معنی را بحکم مصرع دلاویزه مصرع

هست رهی عالم دل باید دل

حوالهٔ وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینهٔ حال خیراندیشان ست نموده مطالب ضروری بالقلم می آرد که حامل رقعهٔ نیاز سپاهی جان نثار سلیقه شعار ست اگر بهمن توجهات کریمانه بطلب نانی رسد احسانی خواهد بود بیت

بر دار یش خاک رسانش به فلک / هر کو بدامن تو زند چون غبار دست

رقعهٔ بست و ششم به دوستی که افشای راز خود کرده بود بر همزبان همگان جمعیت شده بود تحریر یافت بیت

اگر خرد تو داند که راز تو چیست / برین عقل و دانش بباید گریست / جان من سلامت نا محرمی انجمن باد

خود ساختن راز خود را بر روی روزاندختن و پرده اسرار با اغیار باختن چه از سبب جفا بر خود تاختن ست گذشت انچه گذشت آینده را اگر بخاطر آن دوست بیاید باید که بموجب الاسرار اذا جاوز الاثنین فشاع برین عمل نماید بیت

راز را با یار خود هر چند بتوانی مگوی / یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن / توفیق رفیق باد

رقعهٔ بست و هفتم در جواب دوستی مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش نقطه بالا دارد تحریر یافت مشاهده

از اخلاص نامه اختصاص آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و خلاصهٔ دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزوده و در بادهٔ انقطاع و انفصال معامله دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم تودد رقم شده معلوم نمود آنکه هر کار ساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش آن صادق الاتحاد معاملهٔ مرقومه منقطع گردد و عدم حصول ملاقات فرحت سمات محض از کثرت اشتغال دست والا در لوازم مصادقت و وداد قصور ندارد و داور داور در عهد اوقات ادات حال کناد

رقعهٔ بیست و هشتم بخدمت والا مرتبت خان بلند مکان عظیم الشان فیروز خان در سفارش

تحریر یافت صحیفه فیض مبان سلامت آثار نگارش خلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان بستهٔ اهل اختیارست امید آنداد که التماس این محبت اساس در باب شیخ عبد النواب که مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را بخدمت کثیر المرحمت گزارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب دولت آن زوال تا بدوده اقبال تضاعف پذیر بادیه بهمه و المحسن الصاف

رقعهٔ بیست و نهم بر صنعت الفاظ غیر منقوطه نگارش یافت داور داد رسا سالک مسالک شدادوم اساس وداد محمد مراد را همواره محروس داراد در ورود مراسله کرم آمود دل مهموم دعا گو را مسرور کرده اطلاع احوال داد آگاه دل احاطهٔ آلا می احد احد کلک گوهر سلک را محال و عدم ادراک سر هوالله الصمد درک اهل کمال ما ادرک اسرار علومه العلماء و ما ادرک سلاسل حکمه الحکماء در هر گاه اکرم اولاد آدم سرور معمورهٔ عالم در عدد احصای حمد و آلای او کلام آمده حوصلهٔ درک ما مردم حارص معدوم معلوم اللّٰه معلّم کل حال

رقعهٔ سی ام بخدمت عزیزی که در خواست نوکری داشت تحریر یافت مشهور ضمیر فیض آمود باد خط زیبا نمط و متانت عبارت رقیمهٔ آن فضیلت دستگاه که باین خیر خواه نگارش یافته بود در رفعت اقبال پناه رای گروهر داس که قدر شناس معنی اساس است دیده مشتاق گردیده اگر به پسند خاطر آید دوستدار حقیقی نوکری آن خلاصهٔ خاندان اهلیت نماید درین صورت هر چه ایما رود بعمل آرد جمعیت خاطر روز افزون باد

رقعهٔ سی و یکم در جواب عزیزی که حقیقت پریشانی حال خود نگاشته بود نگارش یافت ع

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست

بمطالعهٔ محبت نامه انضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری کار نواب مستطاب خورشید اشتهار قمر دهگاه کلک بدایع نگار شده بود حیرت رو نمود درین صورت آن عالی فطرت یگانه روزگار را بحکم آنکه بیت

خدا گر بحکمت ببندد دری

کشاید بفضل و کرم دیگری		شاکر بودن موجب مزید نعمت ست جمعیت صوری و معنوی نصیب باد

رقعه سی و دوم بجناب رفعت و اقبال پناه خان ذیشان رفیع المکان جلیل القدر عظیم الشان همت ... تحریر یافت
صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت و صداقت نشان محمد خان شب و روز بعد ادعیه محاسن
اشفاق آن منبع الجود و الاحسان رطب اللسان و عذب البیان ست آری فرخنده طالعی که ایصال نفع و
ضرر خسته دلان شکسته بال منظور داشته بانجام مهام خاص و عام پردازد در هر آینه بحکم الدنیا
مزرعة الآخرة خانه عافیت آباد سازد دولت و عمر از حد املا و انشا مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعه سی و سوم در جواب عزیزی در سفارش تحریر یافت ع | بساعتی که تولا کنند بدان تقدیم

مفاوضه بهجت افزا رسید آنچه در شرح خوبیهای و نیک سلوکیهای محبت پیرای بیضا مهر رای مرقوم بود معلوم
از آنجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار ست انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی
را که مظنون خاطر دوستان ست بپایه یقین میرساند و بکردار و گفتار شایسته خود را از مصاحبان ممتاز
میگرداند چراغ قدردانی و مراتب شناسی فروزان و سینه پر کینه حسود بمجمر غم چون عود سوزان باد

رقعه سی و چهارم بجناب اختر برج مروت گوهر درج فتوت محبت نشان مبنی بر کمال اخلاص مشتمل بر اظهار حقیقت
دوستی دوستان حضرت یاران ترک صحبت ایشان تحریر یافت خان رفیع الشان بلند مکان سلامت آزار آشنایان رد
بیگانه خو که بظاهر لباس دوستی در انداخته و بباطن اساس دشمنی محکم نماید نرد وفا باختن مهره محبت در ششدر محنت
انداختن ست بصحبت چنین کسان پرداختن خانه عیش را ویران ساختن ست اگرچه آن مقبول ارباب کمالات محتاج
این قسم مقالات نبودند اما بمقتضای تحریک اخلاص یارانه حرفی چند دوستانه مرقوم نموده زیاده ازین گفتگو زیاده ست

رقعه سی و پنجم در جواب دوستی ترقیم یافت مکتوب صداقت اسلوب مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال
نگاشته خامه تلطف شما بود رسید باعث مزید انبساط خاطر گردید صداقت پناها چون از دل شکسته کاری
نمی آید و از دست فروبسته عقده نمی کشاید پای همت از ترددات بی اثر لنگ ساخته و با هیچ آن نپرداخته بیت

ما کار خویش را بخداوند کارساز		سپرده ایم تا کرم او چها کند		سلامت باشند

رقعه سی و ششم در جواب عزیزی نگارش یافت عروس مطالب چهره کشا و رونما باد آنچه در باب بیع فائی و عدم رخصت

میرگدائی که حرفِ دوستانه نشنود و از غایتِ کوته اندیشی مال و متاع خود را پایمال قطاع الطریقان نموده قلبی بود آن حق بیت

آنکس که خدا منصبِ خواریش دهد	ابلیس بکار و بار یاریش دهد	در نیولا از غایتِ پریشانی و حوادث

آسمانی تیر قامتِ وی چون کمان شده و آن پیشانی بدر مثال از نقوشِ ندامت گذشته هلال گشته و بدر سر گرداست

در صورت غیر از آنکه آن عطا پاش خطا پوش نظر بعواطف بیکران پیمانه خود نموده بدستور سابق عز و امتیاز بخشد صلاحی

دیگر بنظر مستطاب بصداقت این بیست ع | بر من مسکین نگر بر گیر م خویش نگاه | بهجت خاطر روز افزون باد

رقعه سی و هفتم مشتمل بر اظهار اخلاص بدوستِ سراپا اختصاص خلوت نشستگاه میان رحمت الله تحریر یافت

ما بیادِ تو سلامت بخیالِ تو خوشیم	غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست	خیال نکنند که دوستدار سراپا اشتیاق

نرد مخالفت باز دو از آئین مروت در گذشته بیار دیگر پرداز انشاء الله تعالی تا دم حیات ست نا مت گویان

دوصلت حجاب این جواهر باند بیت	این بیت که حافظ را مهریست از غایت	کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد

رقعه سی و هشتم بدوستیکه از غایتِ فلاکت در گرداب هلاکت افتاده بود مشتمل بر مقدمات تسلی خاطر تحریر یافت

باید چو برق خنده زنان زیست در جهان	نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن	در تنگنای گلشن زمانه بهجت باد

استقلال اگذاشتن خاطر را چون فوت تن منتشر داشتن ست مقتضای دانش دور اندیش آنکه در هر حال بشکر صبر که جسر یکی موجب

حصولِ نعمت و وصولِ دولت گراینده و انکه این حرانکشاید جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار باد بالنون والصاد

رقعه سی و نهم مشتمل بر استدعای رقیمة الوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی محبت دستگاه میر علی تحریر یافت همیشه خط ریحان

آن دفتر خوشنویسان روزگار که صد رشاهوار در جنب بهای ثلث آن نیز زد خجلت خط مهوشان گلعذار باد دیرگاه است

که مخلص صمیمی با وجودِ نسبت بندگی که بدرجه کمال متحقق ست بورود رقاع مهر شعاع کامیاب نگردیده و خبر حال

جمعیت مآل آن سرمایه فضل و کمال که تعلیق خاطر این شکسته بال بدان بیشتر ست نشنیده رجا که بخلاف گذشته پیوسته از صحت

مزاج عافیت امتزاج خود بقلم آرند و دوستدار دیرینه را که خط نسخ بر صفحه رسمیات کشیده تقویم پارینه ناانگارند قلم رقم

نقوش مشکین بر چهره کافور صبح جبین کشت صحائف جمال آن برگزیده بارگاه ذو الجلال بر قوم مسرت لزوم مرقوم باد

رقعه چهلم به نخل پیوند چمن نشاط شیرازه بند مجموعه انبساط صدر نشین مکان رفیع میان محمد شفیع در سفارش تحریر یافت

دامن کنار نامه را بکالمات اشتیاق و مقدمات فراق مشحون ساختن و ادای مطارحات عرفیه پرداختن ست لهذا

باین میگراید و بر سر گذارش مسامی آیه جمعیت پناها خوبیهای فوائی صفائی مودت و سدگاه اخلاص گزین میدان
تاج الدین که درخواست پروانه خان رفیع المکان عالی الشان عنایت خان اند مخلص صمیمی ابریز حمی اند که درین
باب صداقت نشان نزنگارد یقین که توجه کریمانه مبذول داشته خیر طلب را بامتنان مشمول خواهند فرمود بیت

تا زمانه جای لطف خود ازمالطون		بعد از وفات کس بکسی احسان نمیکند	

توفیق دوستی و دست نوازی نصیب باد

رقعه چهل و یکم ببیان سفارش غربت اشد و سفارش نگارش یافت مروت و وحاد پناها فتوت اتحاد دستگاها
اخلاص مند فتح چند چند بار سفارش این آمد در باب رفع مناقشه براداران بنام نامی نواب والا جناب حاصل کرده
و با اینکه حق بجانب نمود و اروره بجائی نبرده درینصورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافه انام است باب این
بیچاره جلوه ظهور دهد هر آینه بار منت بی شمار بر ذمه و دستداران نهد بیت

	میدار سری بحال ساران جهان	

شکرانه آنکه سر فرازت کردند | | مدارج دولت در اعتلا و ارتقا باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعه چهل و دوم مقبولی که نامش از ابیات مرقومه بطریق توشیح برآید و دل دوستان از فرحت ابیات برآید

مکشوف ضمیر مهر تزئین ابیات

ر	راحت افزای بیدلان بکلام	م	مه جبینی چو رخ زپرده کشود	ی	یاس را صورت امید نمود
د	درد او طعنه زن بصد درمان	س	سرو در پیش قد او ست غلام	ی	یاد او در درد او هر نسیان
و	دولت حسن است مایه از و	ع	عید روشن مهر شتی و سعید	ب	بهره بخشد چه از قریب و بعید
ج	جوهر لعل او ست راحت دل	ا	آنکه خورشید راست سایه از و	ل	لطف او مرهم جراحت دل
ل	لفظ از معنیش بخود نازد	ل	لب عیسی از و ست در گفتار	ی	یوسف از مهر او زلیخا وار
			معنی از لفظ او فسون سازد		یادگار ارسال نامه پیام بهجت التیام

از خیر اندیشان مستهام دریغ داشتن تخم بیهری در مزرعه دل اخلاص منزل کاشتن ست تمضی با مضی آینده را بیت

کم نگردد تابش خورشید اگر		در بدخشان لعل سازد سنگ را	

گلشن مسرت و انبساط شگفته باد بانفاس الصباح

رقعه چهل و سوم مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش نقطه پائین داده تحریر یافت داور شمیال همه جا دهمه حال
یار و یاور رهاج معارج سداد و صاعد مصاعد عدل و داد و سیده ی میر سید جواد باد و بعد ادای آداب و مراسم داب
که داب ارباب بکدلی بود مطلب میگراید مطالعه گرامی مراسله که مشعر کسب علوم کامگار سید عبد الوهاب

طول عمره بود ایام سعید مرهم روح مجروح گردید محسب مسیحی که رابطهٔ وداد بدرجهٔ کمال دارد در باب موی ابیه
بجد و جهد بسیار بصباح رسیده سعی مطلوبه بجامی آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده بمراد دل برسد بکرمه و جوده

رقعهٔ چهل و چهارم مشتمل بر صنعتی که یک لفظ نقطهٔ پائین دارد و دیگر بالا بخدمت ابو ناصر که نامش هم ازین
قبیل بود تحریر یافت ابواب نشاطِ دائمی کشاده واز دیر دستدار سر ابا انکسار یاد نشده موجب آن بجز عشرت
دیگر نخواهد بود سخن پرور انظر به استحکام رابطهٔ اخلاص باید داشت و ادای لوازم دلبری مستحسن ارباب دانش باید انگاشت سوای

شوق چه نگاشته آید **رقعهٔ چهل و پنجم** بخدمتِ قدوهٔ دانا دلان حقیقت گزین شیخ نور الدین تحریر یافت گلدستهٔ محبت و ولاء یعنی
اشتفاق نامهٔ سوح افزا که مشتمل به تحریر شرح بیتِ معما باسم **کمال** گر تو بخواهی که یابی نام آن سیمین قن
قلب قلب قلب را بر قلب قلب قلب زن مرقوم قلم عطوفت شیم آن اخترِ منیر برج معانی گوهر بی نظیر درج سخندانی
زاد الله عمره و قدره بود بنسیم آسا استشمام دل و جان را معطر نموده بسرای نکته پیرا این سر آمد از قلب لفظ قلب
باعتبار عکس بلق و از بلق بعمل ترادف ابلق که از کره بوسیلهٔ قلب ثالث که باعتبار دل و دلالت بر حرف وسط دارد
کاف حرفی خواسته و از قلب لفظ قلب باعتبار دل که بعمل انتقاد بر حرف میانه دال ست لام اسمی گرفته
و از قلب ثالث باعتبار عکس لفظ مال حاصل کرده هرگاه کاف حرفی را که محصول ماسبق ست
بالفظ مال اتصال دهند اسم کمال حاصل میشود سخن بناها فی الفور انچه بغور خاطر رسید این که در کمال
نقصان ست گذشته این ست توقع از بزرگان عذر نیوش آنست که از راه فضل و کرم بنظر
کیمیا اثر در آورده تیرسه حل اغلاط باصلاح بخشند تا کلید فکر فلک پیما باعثِ حل معماست
معمای مطلب آن مقبول بارگاهِ ازل بمفتاح کرم خالق الاصباح خالق الاشباح و الارواح منحل باد

رقعهٔ چهل و ششم مشتمل بر استدعای نامهٔ محبت فتمامه تحریر یافت بعد تجدید مراسم صداقت و خلاص
و تشیید لوازم خلت و اختصاص مکشوف ضمیر محبت تخمیر نموده نصویر باور نگاریست که خاطر افسرده این اویه
نشین ظلمت ناکامی بورود مفاوضات تلطف آمود نوریاب نگردید موجب این همه نسیان از تغافل و نامهربانی
شریف خیال کند یا از کثرت مشاغل دنیوی که بادهٔ هوش ربایست تصور نماید از انجاکه ترسیل نامه بدوستان صادق الاتحاد
باعث مزید مواد استحکام مودت و وداد ست اگر گاه گاهی درینصورت دماغ بپردازند و مخلصان محبت

را اثرهای مسرت افزا مسرور و مبتهج ساز نداز التفات عالی بعید و بدیع نخواهد بود اخلاق حمیده که عبارت از محاسبه شبا روزی اعمال است و حق شناسی و فراخ حوصلگی موجب کمال ایزد کریم کرامت کناد

رقعهٔ چهل و هفتم در جواب صداقت و اتحاد آئین خلت و وداد تزئین شیخ جمال الدین تحریر یافته **نظم**

ای نامهٔ تو عطرفشان گلشن | وی نافهٔ تو فیض ده مشک ختن | خورشید صفت بیاض آن نورافگن
چون مردمک دیده سوادش روشن | در شگفته ترین ازمنه ورود یافته آنچه باد شمال بچمن و اعجاز مسیحا بتن کند

بمن کرد شرح خوبیهای لطافت کلمات رنگین و طرائف عبارات دلنشین که جیب و کنار آرزو از مشاهدهٔ آن مالامال نقد مراد گردید فوق البیانست از راه عطوفت و مهربانی قدیم که در باب استطلاع صورت سرانجام مقصود مهمو در رقم زده کلک نوازش ساموده بود در حیرت افزود مال از حقیقت حال این رباعی معلوم خواهند فرمود **رباعی** هرچند بپای شوق کوشید دلم

در محنت بی اثر خروشید دلم | هرگز بسر کوی مرادی نرسید | جامی ز می فرح نه نوشید دلم

در بنولاک آن وعده خلاف پرآفت ترک طریقهٔ اسلاف نموده بحضور خان والاشان خانصاحب سلمه الرحمن رسید و اطاعت حکم خان معزی الیه بنابر حصول مطلب مرجوعهٔ سردفتر سعادت بزرگان تهای خود میداند ترصد که خود بدولت متوجه شده بتقسیمی که صورت سرانجام کار ممکن باشد مساعی جمیله مربیانه بکار برند **مصرع**

هنگام دستگیری و وقت عنایت است | آفتاب عمر و دولت دائما تابان و درخشان باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ چهل و هشتم بخدمت ملاذ دوستان اعتضاد محبان نزهت افزا خاطر فاتر شیخ محمد شاکر تحریر یافته **بیت**

ای قافلهٔ نصرت حق همراهت | وی مظهر آثار دل آگاهت | چه در سفر و چه در حضر عز و شرف
مهجور چو من مباد از درگاهت | مخلص محبت پرست بمشاهده و مطالعهٔ والا رقیمهٔ عطوفت طراز محتوی

بر شمول شدن مهربانی خان بلند مکان رفیع الشان خانصاحب مد ظله العالی بحال آن شفیق و مامور گشتن بجهت نظم و نسق و تشخیص پرگنات متعلقهٔ فوجداری و تنبیه و تادیب مناکیب واجب التخریب آن ضلع و داخل شدن خود بدولت و اقبال در حدود پرگنات مرقومه ببدرقهٔ عنایت کردگار و آن جماعهٔ کفار تبه کار را مثال نقطهٔ پرگار گرد کردن و بکمال استقلال دفعتاً مفسدان بدمآل را بحال مستیشان در یکجا اسیر و دستگیر ساختن و بسلامت آمدن رفیقان با حصول مقصود بمکان معهود و تن در دادن رعایای پرگنات

باد ای بال موافق قبولیتِ حال و یافتن خلعت و شمشیر و اسپ و افزون شدن مهربانی و قدردانی خان معزی الیه کدر قم پذیر کلک بهجت تصویر شده بود هزاران شکر آفریدگار بجا آورده الحمد لله والمنة صورتیکه اصلاً و مطلقاً بکمیان خیال درنمی آمد و بمقیاس قیاس نمیگنجید از پردهٔ غیب جلوه گر گردیده امید که بمقتضای حق شناسی و خداپرستی و نیک نیتی که لازم سرشت ذاتی آن مخلص ست آینده را نیز **بیت**

سریکه از تو بپیچد بریده باد چو زلف
رخی که از تو بتابد سیاه باد چو خال

رقعهٔ چهل و نهم در جواب عزیزیکه قدردانی و مهربانی سفیر سود تحریر یافت ملاطفه رسامی که مشتمل بر حصول نوکری سرکار نواب والاجناب خورشید اشتهار ذوی الاقتدار بمواجب شصت روپیه و وصول و تفویض خدمت تشخیص و تحصیل مهمات تنخواهی با جرای محصول سایره و گذر دریا مرقوم قلم تلطف رقم آن زبدهٔ دودمان نقاخلاصهٔ خاندان نجابت مجمع جمع مروت و احتیبا ثمرهٔ شجرهٔ فتوت و ارتضا مضاعف توفیق حسانة بود الوف مسرت و کامرانی و مینوی عشرت و شادمانی بمطالعهٔ آن حرز جان حاصل نمود قادر مطلق بفضل و کرم خویش بترقیات روز بروز ممتاز گرداند صاحبا من از زبان ترجمان مشفقی شیخ عبدالسبحان چنان معلوم شد که آن پیرایهٔ محبت و ولا درینولا از رهگذر صحبت بعضی مصاحبان ناعاقبت بین از آئین پیشین قدم باز داشته بادای حقوق صلهٔ رحمی که در مصحف مجید بمزید تاکید منصوص گشته نمی پردازند و مصاحبات جدید را پامال منهیات میسازند ظهور صورت این معنی از امثال آن دانادل دقیقه فهم دوراندیش بس بعید نمود باری تبلائی گذشته بحکم آیهٔ کریمه کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا دست از اسراف و اتلاف درکشند و این ابیات را معمول خود گردانند و مخلص را از ذکر خوبیهای خود غافل و عاطل ندانند **رباعی**

چون زنده کسی غیر بخشنده مباش
چون پیشه کسی خویش پاشنده مباش

تعلیم زاره گیر در کسب معاش
چیزی ابسو خود و سر دمنزی مباش

امید که این حروف که بر طبق اشتیاق از دوستان ایشان بقلم آمده است ملالت نیفزاید **رباعی**

تا رائض روزگار بر خنگ سپهر
هر روز نهد زین زراندود ز مهر

باد ابلق ایام چو بدخواه تو رام
وز دولت اقبال شوی کامروا چهر

رقعهٔ پنجاهم بخدمت عزیزی که یار موافق بود و در عالم دوستی صادق جبین مروت و حق شناسی بلمعان اوج معنی و نمایت سداد نورانی ساخته و از رو شیرین زبانی و اخلاق ذاتی بدل از شکر نهایت مهر آمیز داخته چهره حروف آمیش که مانند بهشت بهشت روح افزاست از عبارات ماسبق بطریق تیمیه بعمل اعتقاد چهره کشاست تحریر یا رباعی

فریاد ز دستِ فلکِ بی بنیاد　　هرگز گرهٔ بستهٔ کسی را نگشاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد　　صد داغ دگر بر سرِ آن داغ نهاد

باوجود قلتِ بندگی و کثرتِ شرمندگی چه گویم و چه نویسم که در فراقِ آن مجمع الاخلاق چشم بر چهرهٔ زخم ناسور ست شربتِ زندگانی تلخ و غرهٔ شادمانی در سلخ مجموعهٔ عشرت طی و انبساطِ ابتر و بهارِ جمعیت و نشاط از بادِ خزانِ هجران بدتر از الف قامتم چون سرو پا بگل و دل از نی نخلِ هزار درد در ره منزل خطوطِ شعاعی آفتاب هر صبح چون نیزه بدیده می درآید و سپهر بر هر شام خون آشام در ستیزه بر روی من میکشاید دوستانی که مانند پروین و حروفِ جمعیت هنگامهٔ اجتماع میداشتند مثلِ بنات النعش متفرق شده تخم جدائی کاشتند نه همدمی که دمی غبارِ غم از لوحهٔ دل شوید و نه محرمی که لحظه با وی راز دنیا و خاطر گوید نه مخلصی که آبِ لطفی بر این آتش زند و نه دوستی که نهالِ ناکامی را از بیخ برکند نه یاری که یک لحه بملاقاتِ شیرین تسکین دهد نه غمخواری که بکلماتِ محبت قرین بار بی شمار بر دل نهد

رباعی

در خلوتِ جان درای غم محرم نیست　　جز درد دل افگار مرا مرهم نیست
زانم که جدا افتاده ام زان همدم　　جز نالهٔ دمبدم کسی همدم نیست

باری شکر باری تعالی عز شانه که مشاهده و مطالعهٔ سفاوضات یکرنگی که قائم مقامِ ملاقاتِ جسمانی و مواصلتِ روحانی گفته اند درین جدائی و تنهائی اعجازِ عیسوی بکار می برد و جانِ ناتوان را بامیدِ وصال زنده میدارد تا اتصالِ ضدِ انفصال ست آفریدگار اتصال و انفصال آن منظور و مقبولِ اربابِ کمال را هرچه باید اتصال و از هرچه نباید انفصال دهاد و یاد دوستانِ صمیم الوداد از لوحهٔ ضمیرِ آن یگانه کارخانهٔ تقدیر فراموش مباد

رقعهٔ پنجاه و یکم

مشتمل بر صنعتِ اتصالِ حروف بدو قسم موافقِ اجزای اسمِ مکتوب الیه گلِ گلشنِ محبت شمعِ جمعِ محبت مایهٔ جمعیتِ خاطرِ فاتر شیخ محمد شاکر تحریر یافت پیوسته بر مسندِ عیش متمکن باشند مطالعهٔ نامهٔ فرحت شمامه مشتمل بر فیصل گشتنِ معاملهٔ حویلی مشفقی مکرمی سید سالم بقلمِ عطوفت فیم ترقیم یافته باعثِ تسکینِ ضمیرِ خلت تصویر شد توقع که همبرین نمط بر قائم لطف شمائم نسیان محبِ مخلص جائز نفرمایند خیر شما طبیل عمر شما طویل

رقعهٔ پنجاه و دوم

بخدمتِ دوستِ دانش آموز شیخ داؤد که گوی مثال از رحالی بجائی نیست و در مقامِ شفقت مانند نقطهٔ پرگار آرام نگرفت مشتمل بر صنعتی که حروف الفاظش مانندِ حروفِ اسمِ مکتوب الیه جدا جدا ست تحریر یافت داور داد ار آن دُر درج داد آب ده روی و داد را از دوران دور دو ار دو وا راد را ز دار زدارِ ازل بذوق آدم و روز دی دم از روی ارادهٔ ذات در روز ازل در روانه آدم زا وا از ار زو ز رخ زند و دل

راو رو و وار و ودرآ و ان آزور م دو رونه ازارم آرام رم هاردرب وو و ودل آن
روح وروان وع و در ک راازآرزوی درازراد آزاد و آرام دوام رام آن

رقعهٔ پنجاه و سوم بخدمت برگزیده بارگاه آفریدگار سید عبدالغفار تحریر یافت بیت

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند بخاطری که تو ئی دیگران فراموشند گلدستهٔ ریاحین محبت و ولا یعنی
التفات نامهٔ آن نونهال چمن مجد و اعتلا مقبول حضرت آفریدگار در وقت بهار که نسیم فیض آثارش انتعاش
بخش افسرده دلان جان فگار بود بیک صبا رفتار آورده غنچهٔ خاطر پژمرده را گل گل شگفانید آنچه از گمراهی
وارتکاب مناهی برادر سیه‌گاهی که از رهگذر بُعد مسافت از جدائی مربیانه خود ترک طریقهٔ اسلاف نموده
سخنانی که مشتمل بر خلاف و استخفاف اطاعت الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی است بزبان می‌رانند خود را
در بطالت و ضلالت انداخته نشانهٔ تیر لعن و طعن می‌گردانند بقلم آورده بودند حیرت افزای زدوستانی که مقتضای خوبیهای
ذاتی و صفاتی پدر و برادر نشو و تهذیب اخلاق و تربیت مساعی و دواعی بودند گردید آری رباعی

آنکس که نه از شرع نبی آگاه است گر پا بسر چرخ نهد گمراه است
فرزندی که نیست بر راه هدی چون آیهٔ منسوخ کلام الله است

صاحب من از این صورت بی معنی نظر برداشته مناسب آنست که اگر
آن عزیز نصایح مشفقانهٔ آن ملاذ مخلصان از راه ندامت برآید و تلافی گذشته گراید چه از این بهتر والا
حقیقت حال را مفصل پیامش نگارش فرمایند یا او را نزد خود طلب نمایند و در حضور شاید که از شرم حضوری
و موعظت پدری از بلیات اعتقادی الیهامی ناشایسته که عقلاً و نقلاً و عرفاً مستحسن نیست باز ماند و آینده را
در ضلالت نه گذرانند بیت

پسر هر گه که خود رای تو شد خود پسند افتد
مگر دیگر بهر اصلاحش پدر در بند افتد

تا نصیحت هدایت فرمای ارباب سعادت است سایهٔ التفات سامی بر سر خیر اندیشان با ارادت سلامت باد

رقعهٔ پنجاه و چهارم درجواب قدوهٔ آگاه دلان حق شناس زبدهٔ کاملان حقیقت اساس تحریر یافت

همواره آئینهٔ ضمیر منیر آن هدایت فرمای ارباب سعادت زنگ زدای مرآت قلوب اصحاب ارادت خلاصهٔ اتقیای
قدسی نهاد نقاوهٔ اصفیای تجرد نژاد روح مجسم شیخ اکرم که گویا آیهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم در شان او
است و مطلع شعشعهٔ فیوضات الهی از گریبان او عکس پذیر مظاهر ربانی باد چون بندگی خود را بجناب عالی اشمل الطاف

آن منبع فیضِ لایزالی بشتر رسیده اند بنابر آن مکشوفِ خاطرِ دریا مقاطر سیگرداند که در هنگام بهجت انتظام عنایت نامه هدایت التیام مشتمل بر صورتِ حالِ عزیزی که گاهی نظر بر عشرت که همرنگ عُسرت ست میدارد و گاهی بیادِ نشیمنِ پیشین اشکِ حسرت میبارد پرتو ورود انداخت و دلِ عقیدت منزل را مسرور و مبتهج ساخت آری رباعی

با اهلِ هوس درونگر دو دمساز | از شعلهٔ تصویر مجو سوز و گداز
آسوده دلان راننمود رتبهٔ عشق | در خواب نه بیند پر و بالش پرواز

آگاه دلا تا طالبِ صادق از اضطرابِ انقلابیِ دلِ خود را یکبار نکشد جام دردِ عشق با که صد هزار و فور نثارِ خاکِ پایش او نبخشد و تا مضمونِ فیض مشحونِ این قطعه که هر چهار مصراعش مشابه بمن معشوقان چهار ابروست معمول نگرداند دست حود را بمن دولتِ ابدی که نصیبهٔ سعادتمندان است نرساند قطعه تا تو چون دُرد و غرقِ خون نشوی

محرمِ لجهٔ جنون نشوی | گنجِ حاصل تو کی کنی اے دل
تا تو در رنج همچو نون نشوی

مشفقا سلامت در صورتیکه حال چنین باشد از عالمِ معنے این قسم عزیز حرف زدن خط بر آب کشیدن ست بیت

تهیدستانِ قسمت را چه سود از رهبرِ کامل | که خضر از آبِ حیوان تشنه می آرد سکندر را

تا رباعی عناصر باعثِ ترکیبِ نظم اجسام است ذاتِ قدسی صفاتِ آن مجمعِ انوار فضائلِ اربعه دلیلِ آثارِ ثلاثه وسیلهٔ ارشاد ترقی جویندگانِ مراتبِ ستهٔ باد

فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در چهار مراسلات تهنیت آمیز

مراسلهٔ اول در تهنیت کدخدائی دوستی نگارش یافت بیت

شکرِ خدا که از مدد بخت سازگار | بر حسبِ آرزوی دست همه کار رو بار دوست

قاصدِ فرخ فالِ نامهٔ بهجت شمامه متضمن بر شادی کدخدائی آن سر دفتر ابنای روزگار و آمال مسامع انید و ساحتِ دلِ مسرت لزوم خود و خاطرِ دوستان را نشاط آگین گردانید الحمد لله والمنة که آن بر شیخ عصر منور بر مسندِ کامرانی همدوشِ آفتاب گشت و آن یوسفِ مصرِ نکته پروری بر تختِ شادمانی هم آغوشِ زلیخا نشست پیمانهٔ عشرت لبریز گردید و جانانه راحت انگیز در بر رسید امید که فرزندِ خورشیدِ قرآن سعدین را میبار کی و خرمی طلوع نیرین در برجِ عشرت و شادمانی همقران دارد و آن نیرین را بکام مراد و خرسندی تا سطوع سعدین از کسوف و خسوف نگاه دارد

مراسلهٔ دوم در تهنیت فرزندِ بخت سراپا اخلاق مجمع الاشفاق در سخن فهمی چون اوحدی شیخ پیر محمد لکهنوی تحریر یافت بیت

هزار شکر که از لطفِ قادرِ جاوید | شگفته شد گلِ دولت ببوستانِ امید

خیر طلب سراپا طرب بالوف تهنیت و صنوفِ تحیت از زبانِ انبساط نشان و دلِ نشاط فشان بایصالِ مژده

انا نبشرک بغلام خامه را رنگین و نامه را مسرت آگین میگرداند که در زمان محمود و اوان مسعود سرورش فرحت آغوش بشارت فیض اشارت بگوش محبان فراموشی فراموشش رسانید خاطر مخلصان را بدین نغمهٔ روح افزا خرسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان گوهر انجم بر فرقش نثار رسانند و سبوحیان بورد طال عمره پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص در آمده و هلال از غایت شادمانی صورت فیض اعجاز عیسوی بدایه گری خور راعشرت آمود نمود و بیضا موسوی از شمع تجلی جمالش روشنی بخود افزود آفتاب جهانتاب بکمال شوق ذرهٔ صفت مهرش گزید و زهره زلیخا مثال مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید **بیت**

سزد گر از کمال خوبی او کند پیر فلک یعقوبی او
ترنمی که در هر خانه شادیانهٔ کامرانی و در هر کاشانه ترانهٔ شادمانی ست الله تعالی آن تازه نهال چمن اقبال را بکمال صوری و معنوی رسانا و ثمرات حال و مآل شمر داشته بر ایشان و بر جمیع وفاکیشان مبارک گرداناد بالنون والصاد

مراسلهٔ چهارم در تهنیت صحت از بیماری تحریر یافت الوف حمد و ستایش شافی بیمال و صنوف شکر و نیایش ایزد متعال که آن حمیده خصال مجسته افعال را از فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی منش را از بند حزن و ملال آزاد گردانید **بیت** برین مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست الله تعالی آن تازه نهال گلشن امانی و آمال را از صرصر شدائد زمانه محروس گرداناد و بر طبق آرزوی دل تو دو منزل بجمیع مرادات صوری و معنوی رساناد

مراسلهٔ سوم در تهنیت خدمت بخدمت ملازمان رفعت و اقبال پناه خان بلند مکان بایزخان تحریر یافت

بیت صبا بخوش خبری هدهد سلیمان ست که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد

مخلص حقیقی خلیفه طالب علم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه مقرون تهنیت و شادی و مشحون بهجت و مبارکبادی مشهود خاطر عطوفت مظاهر میگرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال و امانی مخلصان واثق الوداد نضارت تازه گرداز شمیم این نوید سراسر امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد که دعای خیر اندیشان درجهٔ اجابت یافت و آفتاب مقصود بر روش آرزوی شان تافت بحکم آنکه ذات ستوده صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند و ترودات ارجمند ست **بیت**

این مراتب کجا و ما کجا بیت کار گلی هنوز در قدر ست مقتضای مهربانی که در طلب دوستدار
ایمانی رفته بود محبت سندی افزود اگرچه فقیر خواه در خدمت فضائل پناه فواضل دستگاه میان محمد طاهر که فضیلت
و کمالات ایشان بر این ما من خیر اندیشان ظاهر ست بجمعیت تمام در تلافی ایام معطله خاطر خود را مشغول مکاتبات نموده
میگرداند لیکن با اینهمه فقیر طالب جناب شما بوده چه اینماده بی اختیار ست امید آن دارد که بعد یک هفته بیت
آییم بسر کوی تو پویان پویان عشاق صفت دل تو جویان جویان امید که تا مسند سپهر اقبال آفتاب
مزین و مجلس سپهر پایه کرسی بدولت حرمش مشرف و معلی مسند امارت فضائل بوجود فیض آمود مبارک میمون
وجود فیض آمود مسند جاه و جلال فرخنده و همایون باد مصرع بحق صاحب عهد و بحق اهل جهاد

قسم دوم در سه مکاتبات تعزیت انگیز

مکاتبه اول مصیبت نامه که مشتمل بر آتش افروز جان و مقطعش سوز روان بود رسید بر واقعه جانکاه آگاه
گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر ذائقه حلاوت زندگانی تلخ نمود و باصره را سرمه شادمانی تیرگی افزود صبح از
مشاهده این حال گریبان بر خود درید و شام از ملاحظه این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم خمیده ناگردید و از غم
ملک خمیده به حضرت چکید آفتاب از غمامت در روی زرد گشت و ماهتاب چون اهل ماتم در حلقه ماتم نشست آب
از طراوت افتاده و خاک خستگی بنیاد نهاد و آتش بخرمن خود را پاک بسوخت و باد مجنون وار اسباب همچو گردی اندوخت
هرگاه جهانیان را حال چنین باشد وه وه ناگزیر دوستدار صورت و معنی را که تواند شناخت و بهمنشینی این راه گزین الم
که تواند پرداخت بیت همه تن خون شوم ز دیده چکم گر بدانم که گریه را اثر ست
القصه این داستان آتش فشان دامان قلم میسوزد و گریبان کاغذ شعلها سے افروزد از انجا که دست
هر آفریده از مقصد بقا کوتاه و همه را گذر برین شاهراه هست درین صورت آن معنی شناس کارخانه تقدیر را
ناگزیر آنکه اولا خود بصبر گراید بعد از ان غمزدگان مصیبت آگین را تسکین نماید ان الله مع الصابرین
مکاتبه دوم در تعزیت پدر که تحریر یافت خبر تحیر آمیز اثر واقعه هائله آن گل گلزار انس سرو بوستان
قدس داغهای تازه بر دلها نهاد و چشمه اشک از چشم هر آشنا و بیگانه بگشاد بلبل جبلی ناله و آه از فلک رسانید و نرگس عشاق
دار شبنم بگلاب سوسن کبود پیرهن زبان از گفتگو ببست و غنچه تنگدلی در زاویه تعزیت نشست الا ز غایت حزن و خونبار

گردید سنبل چون لف مهوشان بر خود پیچید بس کن بس کن که از تحریر این حروف غم اندود قلم میسوزد و از تقریر

این مقدمه الم آمود زبان شعله میفروزد برادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار ست و عیش و نشاط این

کهنه رباط ناپایدار آن سعادتمند کامگار بعروة الوثقای شکیبائی معتصم بوده لب بجزع و فزع نگشاید و باستقلال

کمال المرجو تسلی متعلقان خود نماید بیت

گر نخل رفت میوه او پایدار باد		دریا اگر گذشت در شاهوار باد	

مکاتبه سوم در تعزیت دوستی تحریر یافت از استماع خبر قضیه نامرضیه آن همدوش مطلع گزینان بهشت

برین و همآغوش چمن نشینان خلد فیض آگین تالم و تحسر روی نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها کشود

کتاب از غایت الم صورت کباب گردید و عشرت را هزاران خار حسرت در جگر خلید دیده ازین واقعه جانسوز

اشکبار نهاد و نهلو و سینه ازین نائره شعله افروز در التهاب افتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد بمقتضای این بیت

عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال	صد سال میتوان بتمنا گریستن		از جزع و فزع که عادت دلبستگان

صورت لباس ست باز مانند و تحفه فاتحه و درود بروح آن مسافر عالم محمود و مرهم خسته دلان مجروح گذرانند ظاهر ست که

آن رموز دان کارخانه تکوین و ابداع بجادر بی بقائی حیات مستعار دمی بی برده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت

ست زده باشند آری بیت	آنکس که اولش عدم و آخرش فناست		در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب

القاب پادشاه کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین بدیع الدین لوح جبین انقوش سجدات بندگی و نقش

در قوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بر صفحه تارک نگاشته بموقف عرض ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه

ملائک سپاه ظل ظلیل ایزد متعال نایب مناب دادار بیهمال که فلک از شوق سجود شش سر بسر در رکوع و ملک از ذوق

آستان بوسیش مو بمو باخضوع ست میرساند **نوع دیگر** کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر عجز و نیاز

بر آستانه عبودیت داشته و پای ارادت و انکسار در راه بندگی گذاشته بموقف عرض مقتبسان محفل نور آگین ولایت سال

انجمن انجم تزیین بندگان حضرت قدر قدرت قضا صولت عهت من ان قبله جهان و جهانیان میرساند **نوع دیگر** کمترین فدویت

نشان جانفشان تیمور خان بوسیله سجود عقیدت آمود کلاه فخر بر آسمان سجده و راه بندگی چو آفتاب بسر پیموده بموقف

عرض باریافتگان حواشی بساط خلافت مناط که دست سپهر باستحکام از بساط شطرنج بسیط زمین حمید دولتش مالامال

گنج میرساند **نوع دیگر** عقیدت منش سراپا نثار عبدالغفار الف قامت تسلیمات فدویت سمات بخم ساخته سر افتخار
را بوسیله سجدات نیاز تا باوج ماه برافراخته بموقف عرض باریافتگان انجمن انجم جمع و مستفیضان محفل آفتاب شمع
شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین زمان خداوند مکین مکان رحمت اتم آفریدگار فیض اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند
القاب شاهزاده کمترین فدویان جان نثار عبدالستار تارک افتخار بتقبیل عتبهٔ فلک مرتبه که قبلهٔ حاجات مقبلان حق بین است
برافراخته بعرض ملتزمان آستان سدره مکان نونهال اقبال کامیاب صاحب عالم و عالمیان که ماهی ذات باصفات ان ولی نعمت میرساند
نوع دیگر کمترین خانه زادان عقیدت آمود محمد مسعود بعد تقدیم آداب بندگی و تتمیم قواعد پرستندگی بموقف عرض
راه یافتگان انجمن انجم تاب سعادت اندوزان محفل سپهر جناب نواب خورشید کامیاب عدو مالک عظمت و اجلال رافع الوایهٔ حشمت و اقبال
گره کشای کار فرو بستگان مرهم نه جراحت دل خستگان صاحب عالم و عالمیان میرساند **نوع دیگر** کمترین فدویت
کیشان عقیدت اندیش محمد درویش آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بعرض بهره اندوزان محفل فیض اندود
و باریافتگان انجمن نور آمود نواب قمر رکاب غرهٔ ناصیهٔ جود و افضال قرهٔ باصرهٔ سلطنت و اقبال تمام لطف
سراپا احسان صاحب عالم و عالمیان میرساند **نوع دیگر** کمترین خیرخواه دولت بدقرین شمس الدین
بموقف عرض مقربان درگاه ابهت و اجلال و باریافتگان بارگاه عظمت و اقبال صاحب عالم و عالمیان میرساند
القاب بیگم صاحبه کمترین خانه زادان عقیدت گزین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و غلامی بموقف
عرض واقفان مشکوی دولت و اقبال و حاجبان سرادق عظمت و اجلال نواب قدسی القاب سپهر احتجاب ملکهٔ عهد
و اوان صاحبهٔ زمین زمان میرساند **نوع دیگر** کمترین دعاگوی دولت بطراز محمد نیاز آداب کورنشات بندگانه
بجا آورده بعرض حاجبان شستهٔ شیمه و محرمان عتبهٔ علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب میرساند
القاب نوئینان عظام پروردهٔ لطف و احسان حسین خان آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بموقف
عرض باریافتگان بساط فیض مناط محفل سامی نواب والا جناب جهانیان مآب خجسته القاب نواب صاحب و قبله میرساند
نوع دیگر کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب کورنشات عبودیت سمات بجا آورده بعرض
سعادت اندوزان حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب و قبله میرساند
القاب استاد نفاس قدسی اساس آن قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل مقتدای کاروان منازل تحقیق

پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر آثار کمالات مبینی مطرح انوار افاضات یقینی مخدومی و استاذی حضرت میان حبیب سلمه الله تعالی معروف بارشاد مسترشدان موثق الاتقیا و مستفیضان راسخ الاعتقاد از ذره بیمقدار بعد ادای آداب تخضع وانکسار که طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعرض فیض اندوزان انجمن اعلی مواطن میرساند

القاب با فضل ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول واقف حقائق معقول و منقول مجمع الفضائل منبع الفواضل حضرت میان حبیب جمیع پیوسته مرجع ارباب فضل و کمال باد بعد ادای لوازم عقیدت کیشی بعز عرض ملتزمان آستان فیض نشان میرساند

القاب مشایخ عظام اشراقات انوار خاطر قدسی آثار آن مظهر فیض الهی مورد کرامت نامتناهی مسلک ارشاد انام واسطهٔ هدایت خاص و عام یگانهٔ بارگاه صمدیت مقرب بساط احدیت حضرت شیخ حبیب ظلمت زدای خاطر عقیدت کیشان باد بعد ادای آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین میرساند

نوع دیگر لوحهٔ خاطر قدسی مظاهر آن منهل تشنگان زلال کمال مجمع افاضات انوار ذو الجلال فرازندهٔ لوای تصوف و زندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ حبیب قوم مکاشفات غیبی و مواردات لاریبی قوم باد بعد ادای مراسم تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان احتشام میرساند

القاب پیر و مرشد رباعی		ای هادی راه طریقت قلمت		وی مرشد اصحاب حقیقت کرمت
گلگشت چو خضر زآب حیوان سیراب		انفاس مسیح تازه گشته بدمت		ایام موقات فیض سمات قبلهٔ ارباب

تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی مخزن لطائف قدسیه معدن معارف انسیه چهرهٔ عروس معقولات و منقولات از ابروی کرامات قدوهٔ مسالک حقیقت مدار ارشاد پیشوای مناسک طریقت و سداد حضرت میان حبیب مد ظله العالی الی یوم الدین ... گار مسترشدان راسخ الاراده و مستفیضان وثیق العقیده متواصل باد بعد ادای آداب بندگی وانکسار که طریقهٔ عقیدتمندان عبودیت آثار است خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان محفل هدایت منزل میدهد

القاب قضات مسند شریعت طراز و سجادهٔ ملت بیضا بذات با برکات آن مجمع ارباب الفضائل مرجع اصحاب الاماثل قاضی حبیب زیب و زینت پذیر باد بعد تشیید لوازم عبودیت تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت نشان میرساند نوع دیگر ذات مجمع الحسنات آن سالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت و اعتساف حضرت قاضی حبیب باعث نظام شرع مبین و موجب قوام دین متین باد بعد تمهید لوازم بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد

القاب صدر رباعی		ای صدر نشین محفل عز و جلال		از نام تو زیب یافت توقیع کمال

شد صرف دعای دولت و اقبالت	اوقات حیات اهل فضل و افضال	ایوان عظمت و اجلال و صفهٔ دولت

و اقبال همواره بذات بابرکات قدوهٔ علمای متبحرین تذکرهٔ فضلای متقدمین و متاخرین خلیل خوان هدایت افضال دلیل طالبان معرفت و کمال افتخار المحققین استظهار المدققین مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل وسیلهٔ آرامش مفلسان باعث نوازش بیکسان قبلهٔ حاجات اهل زمین کعبهٔ مرادات مقبلان حق بین حمت اعم فیض اتم ضاعف الله نواله و جلاله محلّی و مجلّی باد بعد اداء آداب تسلیمات عقیدت اشتمال که متکفل حصول امانی و آمال بعرض حاشیه نشینان بساط مناط ... میساند

القاب شاعر بیت	زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر	شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر

لطائف طبع گوهرفشان و ظرائف ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری و رونق افزای مجلس نثر پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن نشاط بخشای غمزدگان و انبساط پیرای ملول شدگان باد بعد تحریر قصائد شوق تام مشهود ضمیر الهام تاثیر می گرداند **نوع دیگر** خاطر فیض ماثر آن مبدع قوانین نکات بدیع مخترع ابیات ترصیع فردوسی فصاحت سحبان بلاغت میان شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد شرح تعداد قوافی اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تصویر می گرداند

القاب حکیم ذات مسیح صفات آن مرهم جراحت دل خستگان کلید کار فرو بستگان مبدع قوانین شفا مخترع آیین دوا مجمع ملکات قدوسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت موسس قواعد حکمت وسیلهٔ صحت علیلان روزگار باعث تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال مکشوف خاطر فیض آثار عیسوی کردار میگرداند

القاب اهل نجوم لوحهٔ خاطر صافی اثر آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق آسمانی کاشف سر دقائق نهانی برقوم واردات غیبی قوم باد بعد ترقیم صحائف وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر میگرداند

القاب منشی رباعی	ای از تو خجسته گشت آثار قلم	انشای لطائف بودت کار قلم
از مدح تو عاجز ست منشی زبان	در وصف تو قاصر ست گفتار قلم	طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان

مناشیر دولت و اقبال بنام نامی و اسم گرامی آن سردفتر منشیان ارباب فصاحت و بلاغت سر حلقهٔ مدعا نگاران اصحاب صناعت و براعت مطلع انوار قوانین منشی افزا مظهر آثار مضامین دل آسا مجمع لطف و کرم شیخ محمد اکرم که دبیر فلک از خامه تراشان بنام فیض سرشت اوست همواره بعنایت ذو المنن مزین و معنون باد بعد انشای صحائف محبت

وثنا و املای رسائل دعوات منزه از شائبه ریا مشهود رای عالم آرائی که لطائف عبارات امخزن و بدائع استعارات را معدن است

میگرداند نوع دیگر رباعی

ای آنکه کلامت از حقائق خبر است	وز کلک تو اسرار دقائق ظاهر است
در خط تو نامه فضائل فاخر است	از نتائج قلم درربار خامه زیبانگار

زالفاظ تو انوار معانی روشن

آن قدوه سخن شناسان ارباب بدائع زبده وقیقه یابان اصحاب صنائع شیرازه بند مجموعه عبارات و مخترع قوانین استعارات نخلبند بساتین مضامین رنگین شیخ محمد امین الدین ادام الله کماله و افضاله موجب تفریح خاطر صغار و کبار باد بعد ابلاغ رسائل شوق و آرزوی حصول خدمت فیض موصول بکشوف ضمیر ارشاد تخمیر که مظهر انوار ازل و مصدر آثار لم یزل است میگرداند

القاب پدر و جد سایه بلند پایه آن قبله حقیقی و کعبه تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمی جیو بر سر اولاد و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بعد ادای آداب لوازم آرزومندی باد راک دولت قدمبوسی که متکفل وصول سعادات جاودانی و متضمن حصول مرادات دو جهانیست معروض میدارد

القاب عم ایزد جان بخش جهان آفرین ذات عطوفت سمات آن قبله صوری و معنوی و کعبه دینی و دنیوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتقادی مربیم عم جیو را پیوسته بر فرق عبودیت کیشان برایا نیاز پرتو انداز داراد بعد ادای آداب تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات دارین و موجب وصول مرادات کونین است عرض میدارد نوع دیگر ذات مرحمت صفات آن قبله حقیقت و مجاز و کعبه آرزو و نیاز مشفق فیضرسان مکرم مهربان حضرت عمو جیو همواره بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای لوازم تسلیمات بندگی سمات که سرمایه سعادات دارین است معروض ضمیر فیض تخمیر میدارد

القاب برادر کلان جمعیت صوری و معنوی شامل حال فرخنده مآل نیبگان اخوت پناه عطوفت دستگاه ملاذ مهربان مشفق قدردان مربیم جیو باد بعد تبلیغ رسائل آرزو بحصول خدمت ملازمان با سعادت عرض میدارد

القاب فرزند باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غره ناصیه سعادت قره باصره دولت فرزند ارجمند همیشه برشحات سحاب الطاف خویش مثمر داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد تقدیم دعوات بدایات که در دل و جان مستعلوم نمایند

القاب برادرزاده صبحت اشتمال آن محمودة الخصائل و مجموعة الشمائل سعادت از جبهه اطوار او قوم انجاح مطالب کی نیمن مقاصد این مرقوم باد بعد ادعیه طول عمر و حصول منزهی اعلام آن است پیرامی آن فرخنده منش انکه

القاب برادر خرد کارسازی نیاز آن برادر بجان برابر بلند اختر فرخنده طالع سعادت اثر اهواره بکسب علوم فنون لازم
فائز داشته هم آغوش بهجت نامه گرداناد بعد تحریر صحایف دعوات طول عمر معلوم آن بصباحت جشیم و نضارت جسم باد

خاتمهٔ کتاب مشتمل بر هفت قوانین

قانون اول در تسطیر آداب ورود فرامین عنایت مضامین بلیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از افق عنایات خسروانی بسعد یافته پایهٔ عزت افتخار این ذره بمقدار از فلک دوار گذرانید **نوع دیگر** شرف ورود فیض آمود بدیع جهان مطاع پایهٔ فخر و اعتبار این فدوی جان نثار همسر فرقدین گردانید. **نوع دیگر** شرف صدور فرمان وحی توامان سر عزت و افتخار این خانه زاد دستپا اعتقاد را از حضیض خاک باوج فلک الافلاک رسانید.

قانون دوم در ترقیم آداب ورود نشان فلک نشان عنبر فشان شرف ورود نشان عالی شان جبین نیاز بسجود معبود حقیقی رسید
نوع دیگر شرف ورود نشان مرحمت عنوان فدوی را منصب خورشید و مور چه را دولت جمشید بخشید.
نوع دیگر شرف صدور نشان عالی الشان لازم الاذعان ذرهٔ بمقدار جان فشان را همدوش حاملان عرش برین گردانید

قانون سوم در بیان اسامی مکاتبات که در محاورات نویسند نوازش نامهٔ فیض آمود فرمان نامه عنایت شمامه مرحمت نامه رفیعه اگین امتیاز نامهٔ ملطف قرین گرامی نامهٔ ملطف شمامه رقیمهٔ کریمه نمیقهٔ انیقه والا رقیمه ملطف طراز رقیمهٔ اتحاد نمیقهٔ اتحاد اخلاص نامهٔ بهجت قرین اختصاص نامهٔ نشاط آگین بهجت نامهٔ اخلاص آمود اتحاد نامهٔ خلت شمامه نامهٔ بهجت آمیز فرحت انگیز مکتوب مرغوب بهجت اسلوب رقیمهٔ خلت طراز مکاتبهٔ دلنواز مراسلهٔ نشاط افزا نامهٔ دلکشای مسرت پیرا مفاوضهٔ صداقت مشحون مکاتبهٔ اخلاص مضمون صداقت نامهٔ اخلاص آمیز اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز مسرت نامهٔ خصوصیت آگین خصوصیت نامهٔ بهجت آیین خلت نامهٔ صداقت تزیین محبت نامهٔ اتحاد آگین مودت نامهٔ اتحاد طراز انبساط نامهٔ دلنواز

قانون چهارم در بیان وصول مکاتیب وصول مکاتیب بافت تو ورود نامهٔ فیض و شرف صدور یافت غرا اصدار یافت بهجت افزود مسرت افزای ال اتحاد منزل گرویده نشاط بخش دل ان شفیق گرامی دیده همدوش بهجت تازه گردانید هم آغوش مسرت بی اندازه گردانید نضارت فزای بوستان خاطر پدستان گشت تسکین خاطر خوش گردید انبساط پیرای خاطر اخلاص اثر گردید باعث مسرت انبساط گردید وسیلهٔ نشاط خاطر اخلاص گزین گردید

موجب نشاط گشت موجب انشراح سینهٔ بی کینه گردید باعث مزید خلت اتحاد گردید باعث ازدیاد بهجت خاطر سراپا
اتحاد گردید باعث نشاط خاطر املاس [illegible] گردید غم زدای اتحاد دیگر گردید ظلمت زدای خاطر وداد مظاهر گردید
ابواب بهجت و شادمانی بر دل تو در منزل کشود خاطر راقم مسرت و شادمانی نمود سرمایهٔ ابتهاج خاطر محبت اثر گردید

قانون پنجم در بیان الفاظ رقیمه مکتوب الیه مرقوم قلم عنبرین رقم گشته بود مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود نگارش
پذیر خامه مرحمت شمامه گردیده بود مرقوم قلم فیض توام گردیده بود رقم پذیر کلک عطوفت تصویر شده بود نگارش
قلم بدایع نگار شده بود رقم پذیر خامه صنایع آثار شده بود مرقوم قلم نکته سنج معنی بار شده بود نگارش یافته کلک
گوهر سلک گردیده بود مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود ترقیم یافته بود نگارش پذیرفته بود نامه رایج یافته بود ثبت گردیده بود
قلمی بعد مرقوم بود مرقوم نموده بود نگاشته کلک عاطفت طراز شده بود یا رفته بود اشاره شده بود تحریر پذیر قلم بهجت تصویر شده بود

قانون ششم در بیان تحریر حالات گزارش حال بکرمه [illegible] همین توجه آن قبلهٔ آمال بخیر مال است
جریان اوقات مقرون بشکر واهب العطیات است احوال این محال مقرون بشکر ایزد متعال است مانده بود
این حدود مقرون حمد رب المعبود است مجاری حالات این نواحی مقرون بعنایت لایزال است واقعات این
سرزمین موجب شکر و ستایش ایزد جهان آفرین است گزارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی است

قانون هفتم در بیان الفاظ امید متوقع که [illegible] امل که مترصد که تولا که مأمول که مرجو که توقع که مترصد که متمنا که
مقتضای عطوفت کریمانه آنکه مقتضای دانش و [illegible] اندیش آنکه انسب است مقتضای عقل [illegible] آنکه
لازمهٔ محبت و وداد آنکه طریقهٔ محبت و اتحاد آنکه مقتضای اخلاص آنکه خلاصهٔ حروف اختصاص آنکه شایستهٔ دوستی آنکه مناسب یکجهتی آنکه
سزاوار یگانگی آنکه لایق مودت صمیمی آنکه شایان آیین مروت و فتوت آنکه اتحاد دلی مقتضی آنست اخلاص صمیمی اقتضای آن دارد
امید که این خرده پاره چند که مسمی بجامع القوانین است بحکم دلنشین بیت — سخن قطره بود جمع لطیفان صدف
قطره را دولت دردانه شدن از صدف است — تا ابر بهاری آب بخش چمن گل و نسیم نوروزی غنچه گشای بهار طبیعت است چون
و دستهٔ شکبار زهره جبینان نازنین مقبول خاطر سخندان جلسای عشق گزین چین صفحهٔ رخسار نازنینان جهرهٔ منظور نظر

و اهالی سخن آفرین باد بیت	از حرمت آنکه ایزد پاک	کز دست مخاطبش به لولاک

بسم الله الرحمن الرحیم

انتخاب اشعار مکتوبی از شعرای متقدمین که منشیان را ضروریست از گلزار ایران مجموعه شد

اشعار نامه و پیام

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی	سعدی	بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
بالد قلم آنجا که پیام تو نویسند	نظامی	خورشید شود صفحه چو نام تو نویسند
حدیث آرزومندی قلم دشوار بنویسد	[illegible]	ز بهر آنکه کمتر باشد ار بسیار بنویسد
نامهٔ شوق ترا گر مختصر خواهم نوشت	[illegible]	بیشتر از بیشتر از بیشتر خواهم نوشت
نختهای دل بود پیچیده در مکتوب من	〃	از شکست نامه خواهی یافت مضمون مرا
نویسم نامه و از بسکه خون میگریم از هجرت	[illegible]	تو گوئی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد
مینویسم نامهٔ مشتاق دیدار توام	〃	بسته ام نرگس صفت بر خامه چشم خویش را
این شکایت نامهٔ نامهربانیهای تست	[illegible]	انچه دیدم از جدائیها جدا خواهم نوشت
از دل ما خبر چه می پرسی	شمس الدین [illegible]	تا خبر از تو یافت بی خبر ست
قاصدان را گفتم نومید کردن خوب نیست	وله	نامهٔ ما پاره کردن داشت گر خواندن نبست
قاصد رسید و نامه رسید و خبر رسید	[illegible]	در حیرتم که جان بکدامی کنم نثار
قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا	〃	تا کشد جذبهٔ شوقش ببسر راه مرا

۴۸

ز مکتوبت دل بیمار آسوده — درین کاغذ نگر باروی جان بود

در نامه بجانان من حیران چه نویسم — جز اینکه نویسیم غم هجران چه نویسم

قلم کی محرم و قاصد کجا در سخن دارد — چرا احوال ما تو از زبان خود نمی پرسی

نظر بنامهٔ این خاکسار نیست ترا — دماغ خواندن خط غبار نیست ترا

نامه ام را می بری قاصد زبانی هم بگو — خامه شد فرسوده و نه شکوه پایانی نداشت

نبر گر سخن ز شکوهٔ آن بیوفا نبود — این حرف در قلم و مکتوب ما نبود

جان را عوض نامه بقاصد بسپارم — مکتوب ترا هیچ جوابی به ازین نیست

جواب نامه ام زان شاه خوبان دیر می آید — جوان گر میرسد قاصد ز کویش پیر می آید

قاصد آن نامهربان بسیار عاشق دشمن است — نامه را گر میبری هرگز مبر نام مرا

به آن یار تغافل شیوهٔ شوخ من بگو قاصد — که من هم ای فلانی بیگانه گاهی آشنا بودم

قاصدم را بار پیغام زبانی میدهد — وای کین پیغام یاد از بدگمانی میدهد

کتابت کی تواند داد داد بیقراران را — سحاب خشک حسرت میدهد مشتاق باران را

قلم گرفتم و گفتم سلام بنویسم — شکایت شب هجران تمام بنویسم

برو بگیر ان نوشته بسی نامه وفا — بر حاشیه سلام هم از من دریغ داشت

از دل بدلت راهی میخواهم و دیگر هیچ — من نامه نمی فهم پیغام نمیدانم

۴۹

بر داشتن دل از تو بیکبار مشکل است — روز وداع باید اول زجان گذشت
یار وداع میکند تاب وداع یار کو — اوچنان رفت و من چنین رفتم
وعده وصل میدهد طاقت انتظار کو — رفتم از هوش وقت رفتن یار
گر رفتن آن پری رو بود وداع ما نیامد — بکام از دوست دوست در از کار میرود
[illegible] آری بدر [illegible] — دامن کشان ز صحبت من یار میرود
چو شنیدم ز رقیبان [illegible] — بی وداع تو آسان نتوان کردن
[illegible] — توان به هجر تو آسان وداع جان کردن
[illegible] — دوست پیدا مرا استقبال هجران [illegible]

چون بشکوه کنیم از جدائی		جائی تو همیشه در دل ماست

اشعار فراقیه

آنچه من دیدم و من میکشم از جور فراق		که شنیدست و که دیدست و کرا پیش آمد
رفتی و بردم عاقبت ای شوخ جفا کیش		از دیده برفتی و نرفتی ز دل ریش
در هجر تو چندانکه بدیدیم نگریه		جز اشک ندیدیم که کاری برد از پیش
ز هجران دیده ام حالی که کافر از اجل بیند		خدا کوتاه سازد عمر ایام جدائی را
بعد از وفات چون گذری بر مزار من		چون گرد باد گردد تو گردد غبار من
ز رفتن تو من از عمر بی نصیب شدم		سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
عمریست کز آن سرو خرامان خبری نیست		فریاد که دل رفته و از جان خبری نیست
غریب کوی توام با وطن چه کار مرا		[illegible] تو خود را با من چه کار مرا
ندانم دل چه شد لیکن بخون دیده واشم		مرغی داشتم در آشیان سینه بسمل شد
از صبا شاخ گل خم شده بیتاب شدم		تا یکه های سلامی تو مرا یاد آمد
ای اجل روز فراق آمد و دلسوزی نیست		من اگر کشته شوم بهتر از این روزی نیست

اشعار ذکر وداع

شب وداع یار ز هر غم علامت است		شام فراق نیست که صبح قیامت است

۵۰

[illegible]

اشعار از تصنیف [illegible]

[illegible]

رفتی و رفت بی رخت از دیده روشنی	[illegible]	ور دیده ماند اشکی و آن نیز رفتنی
رفتی و بی تو با دل رنجور مانده ام	[illegible]	جسم فسرده ام که ز جان دور مانده ام
با صد حسرت سود و روم و درین شهر مقیم	[illegible]	آه اگر یار فراموش کند عهد قدیم
چه خوش است اینکه جانان ز سفر رسیده باشد	[illegible]	ز نشاط اشک شادی به رخم ز دیده باشد
دیده را تر کنم از اشک چو رفتی ز برم	[illegible]	در قفای سفری آب بر آیینه زنند

اشعار انتظار

عمری گذشت تا کی در انتظار بودن	[illegible]	طاقت نماند ما را بی روی یار بودن
از بسکه چشم دارم کان سرو ناز آید	[illegible]	از جا جهم چو ناگه آواز در برآید
جانانه ره بنا ندارد	[illegible]	از کوچهٔ انتظار برخیزد
اگرچه وعدهٔ خوبان وفا نمی دارد	[illegible]	خوش آن حیات که در انتظار می گذرد
بر راه وعده‌های گل عنا نشسته ام	[illegible]	تنها بیا تو نیز که تنها نشسته ام
تا جدا گشتیم دانستیم قدر وصل دوست	[illegible]	لذت دیدار را از انتظار آموختیم
چشم سفید شد به ره انتظار دوست	[illegible]	فکر منش نبود مرا این گمان نبود
چراغ دیده به راه تو می کنم روشن	[illegible]	بشرط آنکه نسوزی ز انتظار مرا
نشسته بر سر راهست گریه آیا هم	[illegible]	بیا که گوش بر آواز و چشم بر راهم

اشعار وعده و عهد و پیمان

آن عهد کجاست تا که با تو بستم

گفتی برو بکوی دگر کس ...

۵۲

آنچنان از تب هجران تو بگداخت تنم	[illegible]	که مرا هر که ببیند نشناسد که منم
دور از حریم وصل تو شرمنده مانده‌ام	[illegible]	شرمنده ام که بی تو چرا زنده مانده‌ام
بیدرد من بمحنت هجران مکش مرا		کز خیل اهل درد همین بنده مانده‌ام
شوقم ز بسکه ساخته امیدوار تو	[illegible]	بی وعده انتظار بهر رهگذر کشم
دردم ز حد گذشت بدرمان خبر کنید	[illegible]	کارم بجان رسید بجانان خبر کنید
از بس شمردن غم دیدار کار ماست	[illegible]	هر روز در فراق تو روز شمار ماست
ز نومیدیت تا بکی نومید برگردد نگاه من	[illegible]	دهد وعده تسلی تا بکی چشم براه من
چه می پرسی ز یار و کار و بار شش	[illegible]	مرا در خون نشانده انتظار شش
بدام انتظار او من آن صید گرفتارم	فغانی	که جانم میرود تا بر سرم صیاد می آید
گذشت و سوختم از انتظار و باز نیامد	[illegible]	درین دیار مگر رسم باز دیدن نیست

اشعار متعلق بقدوم مسافر
آمدن یار

بگوشم مژدهٔ وصل از در و دیوار می آید	[illegible]	دلم هم می طپد در سینه امشب یار می آید
قاصد رساند مژده که جانان من رسید	[illegible]	ای درد وای بر تو که درمان من رسید
مژدهٔ وصل تو ام ساخته بیتاب امشب	[illegible]	نیست از شادی بسیار مرا خواب امشب
بهجر سوزیم چه آئی ای سرم پامال تو	[illegible]	باش تا جانم برون آید باستقبال تو

من نپرسی که آن ... عرض شوق ...

زین ... دیگر مگو ... بیاری ...

ز ... صبری ... ازین بیچ ... یاری ... ای ...

با ... ازین ... که دل ... از ...

من ... با ... دلبر ... بهرام ...

... ز ... نیفتی ... صبیت ... صبح ...

دل از من ... ازین ... من ...

دیگر عطیات ... عرض ...

اشعار مناسب شان بزرگان که کوچکان و متوسلان نویسند

شنیده ام که ز من یاد میکنی گاهی		خوش آن گدا که گهی یاد او کند شاهی
خوش آنکه تو باز آئی و من پای تو بوسم		در سجده فتم خاک قدمهای تو بوسم
شد آرزوی تو از حد امیدواران را		چه اشتیاق مه عید روزه داران را
چه خوش باشد که بعد از انتظاری		بامیدی رسد امیدواری
ذوق الطاف تو ایکاش نمی یافت دلم		یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است
سازم قدم ز دیده و آیم بسوی تو		تا هر قدم بدیده کشم خاک کوی تو

اشعاری که بزرگان و عمدگان بفرزندان و نوکران نویسند

این سخن از پیر کنعانم پسند افتاده است		دیدن روی عزیزان دیده روشن میکند
احوال من مپرس که با صد هزار درد		می بایدم بدرد دل دیگران رسید

در بیان نصائح و تاسف و غیرت

شو همدم پروانه تا سوختن آموزی		با سوختگان بنشین شاید که تو هم سوزی
بیمارم و غیر از دل خود نیست طبیبم		او نیز بصد مرتبه بیمارتر از من
چه بخاطر رسید یار مرا		که بهجران سپرد کار مرا

جواب نصائح

انکه از چشم تو افتاده ... چشم دارم ... ازو دو ...

همین بس است که ... افتاده ... تقصیر

خبر ... گرفتن ... بیچاره ...

گناه ... از کوی ... باشد ...

بس است ... امیدواری ما

... عذر ...

... کردی ...

۵۳

بلند ... آسمان شده ام

... کاکل ... شده ام

... عطیات ...

بیمار ... که ... گردی

مرا ... التفات ... کردی

... نظم ... کردی

ان جفا جو هنوز بی خبرست
زخم کسی بلا کم که زمن خبر ندارد
عجب از محبت من که درو اثر ندارد
غلط است اینکه گویند که بمن مشوق دل
دل من زغصه خون شد دل او خبر ندارد
چه عجب اگر او در بنام کرشمه
آه این چه نقص بود که کار طلب کرد
جو می نیم کسی ز کوی او ولشادمی

فخر دردمن بعالم رفت
پرگشتم سخن که بر نزدیک بر نیم
دردم نهفته ماند که زنهم نفس نف
این جگر پر شکسته شد از او میکنه
صیاد مانای کستم تازه کرده است
نه کسی هر ده انگاه نسکسسی ابد
مرنی شد که لب هر دو فاسد دوست
دردمن بود ازده جانگاه نی بود
کی یار زاوال من آگاه نبود

از دو صف بسته مژگانت بجنگ استاده اند	در علم	صلح خواهد شد که مردم در میان افتاده اند
شیوهٔ چشمت فریب جنگ بود	غنی	ما غلط کردیم صلح انگاشتیم
صلح کردم بوسه نه نهفت	وارستی	چه کنم وقت تنگ می بینم

در بیان عزلت و قناعت

هرگز هوسی نماند ما را	زینتی	کاری بکسی نماند ما را
هر کس گرفته دامن سرو بلند خویش	زینتی	مائیم و گوشه و دل دردمند خویش
ازین خوی کامیاران تنگ الفت میشود ما را	سبک	که بهر صید ماهی خشک میخواهند دریا را
بجیرتم که چه گم کرده ام که میجویم		درین دیار که بوئی ز آشنائی نیست

در بیان بیوفائی و بیدردی و ناانصافی و نازورزی و رنجی و تندخوئی معشوقان

تو نو دار کدام شهری که زنبان نیرسی	بدیع	مگر اندر ان ولایت که توئی وفا نباشد
ندانم من ترا در دل چه افتاد		که دادی صحبت دیرینه بر باد
هر جفائی که کنی راحت جانست ولی	خسته	رسم انصاف مبادا ز جهان برخیزد
سنگین دلی ناز تو غلطانده بخونم		حاجت بسکدستی جلاد ندارم
بحرف تند و تلخ آن لب جانم میبازد		دم عیسی من کار دم شمشیر میبازد
یاربی پروا او فریاد دل من بی اثر		هم ز دل فریادها دارم هم از فریاد رس

۵۴

فریبی که روی اول خورده ام
انتعالیک بلفظ معنی و تنگ
داغ من تلخ تر شب یاد بیاد
زان بیوفا که میدانم من آن بیوفا بیوفا بیوفا
من از شادی که تنهو وزار نیست
رفت تا آن بیوفا از بند رفت
من بی چمن چه که تند کرب که یاد
زنهار که شمن و هر که وکلای من

دلی طوسی
دله
دله
دله

چه جرم کرده ام ای جان بان حضرت تو	که طاعت من بیدل نمیشود مقبول
شرط عشقست که از دوست شکایت نکنند	لیکن از شوق حکایت بزبان می آید
جز از شکر که مارا سر شکایت نیست	وگرنه قصه جور ترا نهایت نیست
بشنید نمی که شکوه ز درد نهان کنم	جوری که کرده بتو خاطر نشان کنم
در شرح بیوفائی نامهربان من	طومار شکوه ایست زبان دهان من
با درد هجر شکوه ز جانان نمیکنم	گیرم همان که وعده نمود و وفا نکرد
از شکوه بس کنم که دل یار نازکست	خوی کرشمه نازک و بسیار نازکست

در اظهار دوستی غائبانه و محبت تازه نهانی و دعوای صدق و آشنائی

نزدیک شد که عشق نهان برملا شود	چشم نیاز و ناز بهم آشنا شود
زمانه دشمن ما بیدلیم و بخت سیاه	تو هم اگر نکنی کار مشکل افتادست
مرا بکوی تو رفتن چه مشکل افتادست	بهر طرف که نظر میکنم دل افتادست
بهر تو شنیده ام سخنها	شاید که تو هم شنیده باشی
با خلق آشنا نشود مبتلای تو	بیگانه باشد از همه کس آشنای تو
میخواهم از خدا بدعا صد هزار جان	تا صد هزار بار بمیرم برای تو

اشعار شوقیه شکایت انگیز

لسپیه   ۱۲۹۶ه

تعریف یاری بهو من چون پس یری

این تم بود از روز که در خانه نباشم

فرش خال آنکه دید ترا دید و جان

مناسب بعضی حالات حسن و تقریبات عشق

عید اگر نزدیک آمد ما غریبان را چه سود		چون از آن مه وعده دیدار می افتد بعید

در واسوخت طعنه و کنایات معشوق

من نمیگویم ترا بیگانه اغیار باش		گر تواند بود با من هم دو روزی یار باش
دستم نرسد گرچه بدامان تو امروز		دست من و دامان تو فردای قیامت
یکدو روز آنجا نرفتم شد مقرب هر که بود		قرب من معلوم شد جور و وفای یار هم
شبها رقیب چند بگوی تو جا کند		او هم بهوز با نشیند خدا کند
با غیر من نشیند و دشنام میدهد		ما را هنوز بوسه به پیغام میدهد
چنان آمیزشی کرد ست با غیر		که هرگز در دلم بی او نیاید
خریدار تو بسیارند بهر امتحان باری		طلب کن نقد جان تا قیمت آن شود پیدا

اشعار رشک

چسان کنم که بغیرت نمی توانم دید		چو دیگران نبود مقتضای غیرت من
ستم رسیده دلی دیدم و نه غم مردم		که تند خوی و ستمگر درین دیار کمیست
رشک آن روز که میرفت ز دنیا میگفت		ای فلک یار مرا یار که می خواهی کرد
بلاست رشک تو با غیر همنفس چه کنم		اگر سفر نکنم صبر نیست پس چه کنم
نی جور و نی عتاب نه کین میکشد مرا		با غیر لطف میکنی این می کشد مرا

کاشانی این همان ناآشنای من بود

اینچنان بیگانه ام از مردمان در عشق تو

اگر گویی پیش او اظهار درد خویش کن

خوب میگویی ولی خود را نمیدانی هنوز

ریم کجاست این تو بگو در کدام شهر

دل هیچ نخورد چشم بالا می کند

روز محشر چو پرسند که خون تو که ریخت

آه حسرت کشم و سوی تو نظاره کنم

در دل من انهفتنی نیست

۵۷

میرود یار چه سازم که کنم — بادل زار چه سازم چه کنم

در وصف حسن و جمال معشوق و کوتاهی شب وصال

گر بی خبری ز من عجب نیست — گر خوبی خود خبر نداری
هنوز طفلی و از نوش و نیش بیخبری — ز عشق من چه که از حسن خویش بیخبری
شب وصال نبود آنقدر که دامن یار — بدست دل دهم و دامن سحر گیرم
ما را ز شب وصل چه حاصل که تو از ناز — تا بند قبا باز کنی صبح دمیدست
نمیداند کسی عشق او غیر از خدا حالم — عجب حالی بدی از من رسوا خوشا حالم
میخواهم آن نگار که دشنام سر کند — نزدیک شد باین که دعایم اثر کند
شرم وصل امشب بان ا مانع گفتار بود — ورنه بر لب شکوها آماده اظهار بود
هیچ میدانی چها ای سر و قامت میکنی — می کشی و زنده میسازی قیامت میکنی
هلال عید را ای ماه بر روی تو می بینم — تو می بینی مه عید و من ابروی تو می بینم
صبحدم مست از سر کویم گذاری کرده بود — گر حیا مانع نمیگردید کاری کرده بود
بدل زد یا بسر زد یا بپا زد — چه داند کس محبت بر کجا زد

در ذکر آه و ناله و فریاد و غم و درد و گریه

نالهٔ زارست کارم تا نفس باشد مرا — ناله هم فریادی هم فریادرس باشد مرا

در بیان فراق دیدن معشوق

صوری و لطف نهانی دوست

نه وصلت غم منال ای دل که غم هم عالمی دارد
بعالم هر کرا بینم بدل درد دوستی دارد
آئینه وار پشت بدیوار استغنا
از حسرت جمال تو ای برق خانه سوز
دل را چگونه برد که چشمم خبر نداشت
در جرم که دیده از و برنداشتم
آن هم غم ناشکیب حسرت حسرت جای نبرد من
مرا ز فالک کو بیت سر راه من ...
دیجیان من و او بوسه پیغام افتاد
میمنی شد که نفاق قدرت ...

در بیان بهار و ساقی و می و مطرب و ابر و باران و نسیم و چه نسبت حال بستان ای باد و بهار

۵۸

بغیر من که ترا خواب دیده ام امشب	اشنای رهی	ندیده دولت بیدار را کسی در خواب
دوش خود را سر بدامان تو میدیدم بخواب	محمد حسین ...	کاش میمردم چرا بیدار کردم خویش را
کجا روم که ببینم ترا نمیدانم	اشنای رجان	بجستجوی تو امشب بخواب میرفتم
شب خواب دیده ست بهر خویشتن دلی	...	آن بخت کو که رست شود خواب عاشقان
شب که یک جلوه بخواب آینه یار شدم	فت	طپش دل بستمی کرد که بیدار شدم

در بیان بیقراری و ترغیب صبر دل و تسلی

وقتی است پا گذاری بر دیده سفیدم	حزین	تا کی بحیله دارم صبر گریز پا را
چون صید زخم خورده و صیاد بر قفا	وله	من بیقرار و پاره من بیشتر از تر
دلم از سینه تنگ است خدایا برهان	فت	هر کجا قفسی مرغ گرفتاری هست
دل که افسرده شد از سینه برون باید کرد	فت	مرده هر چند عزیز است نگه نتوان داشت
قیامتم بر آورد شیون بلبل	...	ترا که گفت که گل بر مزار افشانی
زنده ام کن که روم باز بقربان سرت	...	تا بکی صبر کنم روز قیامت دور است

در ذکر حسرت و محرومی و حیرت و سرگشتگی

خبر من برسانید بمرغان چمن	سعدی	که هم آواز شما در قفسی افتاده است
بر لوح مزارم بنویسید پس از مرگ	وله	کای وای ز محرومی دیدار دگر هیچ

[illegible]

وله سعدی وله حکیم رکنا تمنای هروی

برو ز ابر که چون وقت می پرستان ست		بیار باده که امروز روز مستان ست
باز آمده ست بر سر دیوانگی دلم		تا آخر بهار رو بینم چه مے شود
فکر آینده مکن بیهوده تصدیع مکش	صف	خور بخود هر چه نصیب ست همان خواهد بود
من و پروانه و بلبل همه یکجا جمع ند	مت	چشم بد دور که جمع ند پریشانی چند
تاب بو کردن ندارم طاقت چیدن کراست	مت	باغبان بیهوده بر رویم در گلزار بست
آفت من نه دیده دیدن نیست کم ز چشم زخم		باغبان بیجا نه بند در رخنه. دیوانه را
نمیدانم کدامی نو بهار جلوه مے آید		که در پرواز آمد رنگ و گلهای بستان زا
دستم ز جام عکس رخ لاله گون گرفت		گل چیدم آنقدر که کفم رنگ خون گرفت
تنگدستی فی الحقیقه مایه دیوانگیست	مت	بیدا ز بیحاصلی در باغ مجنون گشته است
بی تو چندان خون دل خوردم که ساغر داغ شد	مت	آنقدر بر شعله گردیدم که اخگر داغ شد
از سنگ کودکان سر ما لاله زار شد	مت	خطے شکسته بود مگر سر نوشت ما

در بیان صفت عیبهای اجزای جسمی

لکنت و ضعف فامی مده چو آن شوخ نیست	مت	لکنت گواه است که قولش درست نیست
نه نازست این که دیر آید سخن از لعل او بیرون	مت	سخن را دل نمیخواهد که از لعلش برون آید
ز لکنت نیست گر حرفش بتمکین آشنا گردد	مت	سخن بر گرد لب صد بار گردد تا جدا گردد

در ذکر طبیب و بیمار

در عیادت و تقریب قصه

دربیان اشعار متفرقات

شعرای متقدمین و متاخرین

مضامین گوناگون

زلفی که بآن طرف بناگوش فتاده
شایست که با صبح هم آغوش فتاده

صائب از اندیشهٔ آن زلف و کاکل در گذر
فکر چون بسیار در دل ماند سودا میشود

بروز تنگدستی آشنا بیگانه میگردد
صراحی چون تهی شد از خالی جدا پیمانه میگردد

چارده ساله بتی گر بکف آید عمریست
ورنه از بودن صد ساله بقا فائده نیست

گفتمش بوسه بمن ده که زکوة حسن است
خط بر آورد که فرمان معافی دارم

کاروان خط نمیدانم چه بار آورده است

زروی لطف دستی بر دلم نه	جامی	ببین کز دست تو چون می طپید دل
طبیب ما یکی نامهربانیست	سعدی	که گوئی هیچ رنجوری ندارد
دست ترا طبیب گرفت از پی علاج	[illegible]	این دست را مباد بآن دست احتیاج
عجب نبود اگر عاشق ز چشم یار می افتد	[illegible]	طبیب مهربان از دیدهٔ بیمار می افتد
جراحت دل ما بر طبیب ظاهر نیست	[illegible]	که تیر غمزهٔ او هرچه کرد پنهان کرد
زهر دم درد چشمی می شنیدم	[illegible]	کنون آنرا بچشم خویش دیدم
تب دور ز جسم ناتوانت بادا	[illegible]	جان همه کس فدای جانت بادا
از بردن نام دشمنان شرم آید		درد تو نصیب دشمنانت بادا
صد شکر که گلشن شفا گشت تنت	[illegible]	صحت گل عافیتش ریخت به پیرهنت
تب را بغلط بتو ره افتاده ز شرم		شست عرقی گشت و چکید از بدنت

اشعار مکتب و ادیب

ماه من بمکتب و من بر سر ره منتظر	[illegible]	ای معلم یک زمان آن سرو را آزاد کن
ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق	[illegible]	او بصحرا رفت و ما در کوچها رسوا شدیم
نمیدانم که دادای تند خو تعلیم بیدادت	[illegible]	تو هرگز اینقدر بدخو نبودی کیست استادت
ز قید مکتب اندوه آزادم بحمدالله	سعدی	ز خوشحالی دلم طفل معلم مرده را ماند

شب وصل است بیک غمزه مکش زار مرا	[illegible]	ابسبب هجر مکن باز گرفتار مرا
دلم با زلف جانان می‌نشیند	[illegible]	پریشان با پریشان می‌نشیند
ظهوری شکوه‌ات از یار بیجاست	ظهوری	تو بی‌طالع فتادی جرم او چیست
کمال مرتبهٔ عشق آن بود جامی	جامی	که جان سپارد و اظهار مدعا نکند
بروز حشر اگر پرسند خسرو را چرا کشتی	امیر خسرو	چه خواهی گفت قربانت شوم تا من همان گویم
گفته آیت بعید دگر	[illegible]	آه این هم بعید افتاده
چنان ملول شدم ز آشنائی مردم	[illegible]	که گر در آب شوم غرق آشنا نکنم
گفتم ز دم که چشمت مائل بخواب نازست	[illegible]	بکشا دو زلف گفتا بنشین که شب درازست
صبا را تا بزلف یار ره بود	[illegible]	همه عالم بچشم من سیه بود
ز داغ دل عجایب لاله‌زاری کرده‌ام پیدا	[illegible]	ز اشک خود بنفشان رنگین بهاری کرده‌ام پیدا
بیاد شوخ چشمی بیوفائی فتنه آیینی	[illegible]	قرار از دست دادم اضطراری کرده‌ام پیدا
گفتمش قتل من خسته چسان خواهی کرد	[illegible]	گفت گاهی بتغافل بنگاهی گاهی
تیغی کشیده بر سر آن سیمبر رسید	[illegible]	گفتم که چیست گفت که عمرت بسر رسید
نقاش چون شمائل آن ماه می‌کشد	[illegible]	نوبت بزلف او چو رسد آه می‌کشد
گر مصور صورت آن جان جان خواهد کشید	[illegible]	حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید

خاطر نقاش من تصویر حسنش چون نبست [illegible]

[illegible]

٦١

دردی که طبیب [illegible] علاج همه درد [illegible]

قدم برون ننهم از آستانه خویش [illegible]

شمع محفل [illegible] بزم با سوز و گداز

این جوان نازنین [illegible] گرفتار خود است

نی قلیان [illegible] بوسه [illegible] لبها

بسکه بردم بدل [illegible] داغ [illegible]

صائب

اعلی

چند بسینه در کشم آه جگر شگاف را
ضبط چسان کند کسی خنجر خوش غلاف را

گر نمی پرسی که یاری داشتم حالش چه شد
خستهٔ من نیم جانی داشت احوالش چه شد

نازک بدن چنانکه اگر بگذرد بر آب
چون پای بر حباب نهد آبله فتد

شوق زلف تو نه تنها دل ما شیدا کرد
هر که این سلسله را دید جنون پیدا کرد

عجب پر پیچ و تاب افتاده زلف همچو زنجیرش
مگر دست قضا لرزید بر هنگام تحریرش

نه زلف ست اینکه بر گرد رخ دلدار میگردد
سیه ماریست پنداری که در گلزار میگردد

زلف بر رخساره کاکل بر قفا افتاده است
مرغ دل را پیش و پس دام بلا افتاده است

از کاکل تو کیست که دل پاره پاره نیست
گر منکری گواه بر آیم شانه را

شاخ شکسته گل ندهد لیک زلف یار
هر جا شکست خورد گل آفتاب داد

خطت دمید و مطلب عاشق تمام شد
ای ترک من منازه که ترکی تمام شد

تمت

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که جامع القوانین معروف بانشای خلیفه مطابق نسخهٔ اول
مطبوعهٔ این مطبع بتصحیح تمام باهتمام امیدوار رحمت ایزد منان
محمد عبد الرحمن در مطبع نظامی واقع کانپور
در شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۱ هجری
حلیهٔ طبع پوشید

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم کرده شد

محمد روشن خان حنفی سنه ۱۲۸۳
محمد عبد الرحمن بن حاجی

المعبد
عبده المذنب [illegible] بن حاجی محمد روشن خان حنفی بقلم خود

CA = 3943

بتوفیق رنگین نمای یاسین جمن خرمی

بتوفیق رنگین نمای یاسین جمن خرمی

انشای دلکشا

انشای دلکشا

در مطبع جوالا پرکاش واقع میرٹھ سیپٹ بازار

در مطبع جوالا پرکاش واقع میرٹھ سیپٹ بازار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حق سبحانه تعالی و درود بر پیغمبر محمد مصطفی و آله و اصحابه شانه اعلی

بعد از حمد و ثنای حق سبحانه تعالی و درود بر پیغمبر محمد مصطفی و آل و اصحابه شانه اعلی

بر رای ارباب کیاست و ذکا پوشیده و مخفی نماند که احبای بیریا خصوصاً عزیز القدر

بر رای ارباب کیاست و ذکا پوشیده و مخفی نماند که احبای بیریا خصوصاً عزیز القدر

فتح محمد خلاصهٔ محبان یکتا دست استبداد بدامن این نیاز خاکسار بر زدند

فتح محمد خلاصهٔ محبان یکتا دست استبداد بدامن این نیاز خاکسار بر زدند

که مسودات چند بعبارت سهل و آسان تر بر وفق محاورهٔ اهل این زمان

که مسودات چند بعبارت سهل و آسان تر بر وفق محاورهٔ اهل این زمان

که مبتدی را خواندن و فهمیدن آن گران نیاید بسلسلهٔ تحریر در آری

که مبتدی را خواندن و فهمیدن آن گران نیاید بسلسلهٔ تحریر در آری

که طبیعتِ طفلان از دریافت عبارتِ مسجّع و مرجّز عاری ست لهذا این مملو
که طبیعتِ طفلان از دریافت عبارتِ مسجّع و مرجّز عاری ست لهذا این مملو

خاکساری سیّد نثار علی بخاری بریلوی به تکلیف آن دوستان خطی معدود
خاکساری سیّد نثار علی بخاری بریلوی به تکلیف آن دوستان خطی معدود

ابنای روزگار بهمه بگیرمی نویسند و آداب و القاب هر یک بعبارتی که طبیعتِ طفلان
ابنای روزگار بهمه بگیرمی نویسند و آداب و القاب هر یک بعبارتی که طبیعتِ طفلان

مبتدی موافقت کند و بفهم نزدیک‌تر باشد منقسم بچهار قسم قسم اول
مبتدی موافقت کند و بفهم نزدیک‌تر باشد منقسم بچهار قسم قسم اول

بطبقه اعلیٰ قسم دوم بطبقه اوسط قسم سوم بطبقه ادنیٰ قسم
بطبقه اعلیٰ قسم دوم بطبقه اوسط قسم سوم بطبقه ادنیٰ قسم

چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی و صورتحال و چکنامه و فارغخطی و ضامنی
چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی و صورتحال و چکنامه و فارغخطی و ضامنی

و عاریت نامه و قبولیت و پتّه و سرخط مواجب وغیره برین اوراق برنگاشته
و عاریت نامه و قبولیت و پتّه و سرخط مواجب وغیره برین اوراق برنگاشته

هم منشاتِ دلکشا موسوم ساخت که چندی درین ایام بقیام یادگار باشد
هم منشاتِ دلکشا موسوم ساخت که چندی درین ایام بقیام یادگار باشد

خطا و نسیان را از جناب بزرگان امید عفو و احسان ست قطعه بفضل خدای
خطا و نسیان را از جناب بزرگان امید عفو و احسان ست قطعه بفضل خدای

زمین وزمان شد پذیرفت اتمام این رقعها شد چو تاریخ جستم ز هاتف رسید

زمین وزمان شد پذیرفت اتمام این رقعها شد چو تاریخ جستم ز هاتف رسید

بگوشم که منشات بس دلکشا شد

بگوشم که منشات بس دلکشا شد۔

قسم اول الطبقهٔ اعلی

قسم اول لطبقه اعلی

عرضداشت بجناب فیض مآب سپهر رکاب - بجناب فیض مآب نواب صاحب

عرضداشت بجناب فیض مآب سپهر رکاب - بجناب فیض مآب نواب صاحب

وقبلهٔ فیاض زمان سکندر شوکت دارا نشان مے رساند فدوی از مدت

وقبلهٔ فیاض زمان سکندر شوکت دارا نشان مے رساند فدوی از مدت

دراز بیکار شهرهٔ فیض عام شنیده از بلگرام ارادهٔ قدمبوس نموده امیدوار

دراز بیکار شهرهٔ فیض عام شنیده از بلگرام ارادهٔ قدمبوس نموده امیدوار

که در زمرهٔ ملازمان بوده بدعای دولت پردازد اگر دانهٔ قسمت این ذرهٔ

که در زمرهٔ ملازمان بوده بدعای دولت پردازد اگر دانهٔ قسمت این ذرهٔ

بیمقدار ذخیرهٔ سرکار است بدستخط خاص این فرد مواجب بصاد رسد که بملازمت

بیمقدار ذخیرهٔ سرکار است بدستخط خاص این فرد مواجب بصاد رسد که بملازمت

حاضر بوده اوقات مستعار را بخدمت درگذارد واجب بود بعرض رسانید آفتاب

حاضر بوده اوقات مستعار را بخدمت درگذارد واجب بود بعرض رسانید آفتاب

دولت و اقبال از افق ابہت و اجلال درخشان باد عرضداشت
دولت و اقبال از افق ابہت و اجلال درخشان باد عرضداشت

بجناب بندگان عالی نواب فلک شوکت خورشید رکاب بموقف عرض
بجناب بندگان عالی نواب فلک شوکت خورشید رکاب بموقف عرض

بندگان عالی متعالی نواب صاحب و قبلۂ فیاض جہان قدیم عصر نوشیروان زمان
بندگان عالی متعالی نواب صاحب و قبلۂ فیاض جہان قدیم عصر نوشیروان زمان

دام اقبالہٗ میرساند کہ موضع محمود پور متعلقہ حویلی بریلی از قدیم الایام در مدد
دام اقبالہٗ میرساند کہ موضع محمود پور متعلقہ حویلی بریلی از قدیم الایام در مدد

معاش و خارج جمع سوای مال سرکار بموجب فرامین و دیگر اسناد پیشین و
معاش و خارج جمع سوای مال سرکار بموجب فرامین و دیگر اسناد پیشین و

حال بنام جد کلان این سائل مقرر و معاف ست و احدی از ناظمان این
حال بنام جد کلان این سائل مقرر و معاف ست و احدی از ناظمان این

ملک متعرض و مزاحم نشدہ امیدوار الصدور پروانۂ حضور ہم حکم محکم شرف اصدار
ملک متعرض و مزاحم نشدہ امیدوار الصدور پروانۂ حضور ہم حکم محکم شرف اصدار

یابد کہ کارپردازان سرکار بموجب گذشتہ و پیوستہ واگذاشت و معاف نمایند و
یابد کہ کارپردازان سرکار بموجب گذشتہ و پیوستہ واگذاشت و معاف نمایند و

اصلا مزاحمت نرسانند کہ وابستگان این سائل بدستور سابق بدعای دولت
اصلا مزاحمت نرسانند کہ وابستگان این سائل بدستور سابق بدعای دولت

ابد مدت مشغول و موظف باشند واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد

ابد مدت مشغول و موظف باشند واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد

عرضداشت بجناب خانصاحب فیاض زمان بغرض بندگان عالی متعالی

عرضداشت بجناب خانصاحب فیاض زمان بغرض بندگان عالی متعالی

خانصاحب و قبلهٔ فیاض زمان فیض رسان عالمیان میرساند زر تشخیص مواضعات متعلقه

خانصاحب و قبلهٔ فیاض زمان فیض رسان عالمیان میرساند زر تشخیص مواضعات متعلقه

خود مع دیوانی ابزاد از گذشته سوای بیتهای معموله و خرج سزاولان داخل

خود مع دیوانی ابزاد از گذشته سوای بیتهای معموله و خرج سزاولان داخل

فوطه خانه سرکار نموده بجه گناه نا خود که کارندهای حضور گلوگذاری نمی کنند بلکه از

فوطه خانه سرکار نموده بجه گناه نا خود که کارندهای حضور گلوگذاری نمی کنند بلکه از

بند و بست پرگنه زیاده طلبی می نمایند و فارغخطی نمی دهند امیدوار فضل و

بند و بست پرگنه زیاده طلبی می نمایند و فارغخطی نمی دهند امیدوار فضل و

کرم ست که معاملهٔ فدوی به تحقیق رسانیده این پرچهٔ قرطاس بدستخط

کرم ست که معاملهٔ فدوی به تحقیق رسانیده این پرچهٔ قرطاس بدستخط

خاص لعطای فارغخطی قرین شود که گلوگذاری فدوی از گذشته گردد و در

خاص لعطای فارغخطی قرین شود که گلوگذاری فدوی از گذشته گردد و در

چین و تردد آینده کوشد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال

چین و تردد آینده کوشد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال

تابان باد عرضداشت بجناب خانصاحب قبله ناظم ملک فدوی
تابان باد عرضداشت بجناب خانصاحب قبله ناظم ملک فدوی
خاکپای بیریا ساحت بندگی بگام فرق پیموده زمین پرستندگی بسجدات غلامی
خاکپای بیریا ساحت بندگی بگام فرق پیموده زمین پرستندگی بسجدات غلامی
فرسوده بعرض البیادهای حاشیه بساط فیض مناط میرساند فدوی از حضور رخصت
فرسوده بعرض البیادهای حاشیه بساط فیض مناط میرساند فدوی از حضور رخصت
یافته بمواضعات متعلقه رسیده صبح آن بمساحت پرداخت در چهار روز از
یافته بمواضعات متعلقه رسیده صبح آن بمساحت پرداخت در چهار روز از
مساحت موضع حسین پور و رسول پور فراغت یافت چون مساحان بموضع
مساحت موضع حسین پور و رسول پور فراغت یافت چون مساحان بموضع
رام نگر آمدند برگشتن مقدم موضع مذکور بسبب بدکیشی و ناعاقبت اندیشی مانع
رام نگر آمدند برگشتن مقدم موضع مذکور بسبب بدکیشی و ناعاقبت اندیشی مانع
اجرای مساحت ست و حکایات خلاف بیرون از قیاس بمیان می آرد غرض از ین
اجرای مساحت ست و حکایات خلاف بیرون از قیاس بمیان می آرد غرض از ین
خلش آنکه مساحت خاطر خواه او نشد درین صورت ضرر سرکار ست اگر دوازده
خلش آنکه مساحت خاطر خواه او نشد درین صورت ضرر سرکار ست اگر دوازده
نجیب از پلتن حیدری یا وزیری متعین شوند مساحت بطور شایسته بعمل آید
نجیب از پلتن حیدری یا وزیری متعین شوند مساحت بطور شایسته بعمل آید

واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد بخدمت پدر بزرگوار
واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد بخدمت پدر بزرگوار

سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ جهان مظهر فیض بیکران بر سر فدویان مخلد و مستدام
سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ جهان مظهر فیض بیکران بر سر فدویان مخلد و مستدام

با تسلیمات دست بسته و کورنشات دو دسته را ذریعهٔ بهبود جاودانی خود انگاشته
با تسلیمات دست بسته و کورنشات دو دسته را ذریعهٔ بهبود جاودانی خود انگاشته

بعرض دولت خواهان و هواداران حضور میرساند شفقت نامهٔ سامی مشعر بر طلب
بعرض دولت خواهان و هواداران حضور میرساند شفقت نامهٔ سامی مشعر بر طلب

این خیرخواه جهت شادی کتخدائی عزیز القدر محمد اکبر جبین خورشید جهانتاب پرتو
این خیرخواه جهت شادی کتخدائی عزیز القدر محمد اکبر جبین خورشید جهانتاب پرتو

ورود انداخت بسر و چشم نهاد انوار سعادت اندوخت بیت آنچه چشم
ورود انداخت بسر و چشم نهاد انوار سعادت اندوخت بیت آنچه چشم

ذره از خورشید میجوید مدام مردم چشم از فروغ نقطه‌های آن گرفت
ذره از خورشید میجوید مدام مردم چشم از فروغ نقطه‌های آن گرفت

بمجرد ورود میمنت آمود خواست که قدم از سر ساخته ذخیره اندوز
بمجرد ورود میمنت آمود خواست که قدم از سر ساخته ذخیره اندوز

سعادت حضور گردد لاکن بسبب کثرت امورات مرجوعهٔ سرکار رخصت نیافت
سعادت حضور گردد لاکن بسبب کثرت امورات مرجوعهٔ سرکار رخصت نیافت

چندی ازین دولت محروم و مُقصر ماند انشاالله تعالی بعد انقضای سوختہ نسبت
چندی ازین دولت محروم و مُقصر ماند انشاالله تعالی بعد انقضای سوختہ نسبت

روز مستفیضِ خدمت می شود خاطرِ شریف جمع فرمایند نظرِ غریب نوازی و ذرہ
روز مستفیضِ خدمت می شود خاطرِ شریف جمع فرمایند نظرِ غریب نوازی و ذرہ

پروری دریغ نشود زیادہ شُبا ذرت گستاخی ست بخدمت پدرِ بزرگوار
پروری دریغ نشود زیادہ شُبا ذرت گستاخی ست بخدمت پدرِ بزرگوار

نویسند قبلۂ آمانی و آمال و کعبۂ حشمت و اجلال مدظلال جلالہٗ مراتب
نویسند قبلۂ آمانی و آمال و کعبۂ حشمت و اجلال مدظلال جلالہٗ مراتب

قدمبوس و تسلیمات کہ اہم مآرب اقصی ست بتقدیم رسانیدہ بعرضِ فیض بنیان
قدمبوس و تسلیمات کہ اہم مآرب اقصی ست بتقدیم رسانیدہ بعرضِ فیض بنیان

حاشیۂ بساطِ فیض مناط میرسانند کہ در مواضعاتِ مُشخصہ اگرچہ درین سال
حاشیۂ بساطِ فیض مناط میرسانند کہ در مواضعاتِ مُشخصہ اگرچہ درین سال

کمی مبلغ سہ صد روپیہ بنظر می آید لیکن چون زرِ تحصیل از رعایا برعایت و
کمی مبلغ سہ صد روپیہ بنظر می آید لیکن چون زرِ تحصیل از رعایا برعایت و

سہولت گرفتہ شد بہ ترددِ مُضاعف از گذشتہ می کوشند احتیاجِ تخم و تقاوی
سہولت گرفتہ شد بہ ترددِ مُضاعف از گذشتہ می کوشند احتیاجِ تخم و تقاوی

ندارند مصرعہ کہ فرو و رخوش دل کند کار بیش ز صدای رعایت و حقیبانی
ندارند مصرعہ کہ فرو و رخوش دل کند کار بیش ز صدای رعایت و حقیبانی

شنیده قریب پنجاه قلبه اسامی نو در مواضعات آورده اند و تدبیر چهار قلبه سیر
شنیده قریب پنجاه قلبه اسامی نو در مواضعات آورده اند و تدبیر چهار قلبه سیر

خود هم نموده انشاء الله تعالی بشرط نزول باران رحمت و فضل الهی همه کلفت از
خود هم نموده انشاء الله تعالی بشرط نزول باران رحمت و فضل الهی همه کلفت از

دلها بیرون خواهد رفت نعمت الله وکیل ما تاکید رود که بدربار حاضر بوده باشد و گاه
دلها بیرون خواهد رفت نعمت الله وکیل ما تاکید رود که بدربار حاضر بوده باشد و گاه

گاهی خود بدولت هم قدم رنجه فرموده باشند زیاده تصدیع نرفت بخدمت پدر
گاهی خود بدولت هم قدم رنجه فرموده باشند زیاده تصدیع نرفت بخدمت پدر

بزرگوار نویسند خداوند نعمت سلامت از چهار روز طبیعت سست و
بزرگوار نویسند خداوند نعمت سلامت از چهار روز طبیعت سست و

مائل بحرارت است آب و طعام مزه نمی بخشد و اشتها هم رو بضعف دارد تر صد
مائل بحرارت است آب و طعام مزه نمی بخشد و اشتها هم رو بضعف دارد تر صد

که حکمت مآب حکیم محمد اکرام را رخصت فرمایند که به نبض و قاروره دریافت
که حکمت مآب حکیم محمد اکرام را رخصت فرمایند که به نبض و قاروره دریافت

احوال نموده معالج باشند و یا اگر صلاح دولت باشد بنده بخدمت حکمت پناه
احوال نموده معالج باشند و یا اگر صلاح دولت باشد بنده بخدمت حکمت پناه

موصوف رسیده استعجال نماید مردمان کار آزموده تبرید تجویز نموده اند و
موصوف رسیده استعجال نماید مردمان کار آزموده تبرید تجویز نموده اند و

طبیعت لعضی ہا راغب بسہل ست لاکن بندہ بدون صلاح و تجویز حکیم
صاحب مبادرت نمی نماید زیادہ ادب عنان کشش تیز پای علم ستا بسخن مت
پدر بزرگوار قبلۂ دین و کعبۂ دنیا حضرت ولی النعمی جیو ظلہ العالی فدوی
بیر یا آداب تسلیمات تبقدیم رسانیدہ لعرض مستفیضان انجمن دولت میرساند
نوازشنامۂ نامی مع ہنڈوی مبلغ دو صد روپیہ جہت احداث حویلی نو عقب
حویلی قدیم بہ نقشہ کہ مرقوم قلم عطوفت رقم بود ورود مفاخرت فرمود
مبلغ مذکور از دوکان ساہوکار بوصول آوردہ بہ خشت بزان و دروگران
و چونہ بزان دادہ شد انشاء اللہ تعالی عنقریب وقت پختگی چونہ و خشت احداث حویلی
می شود خاطر شریف قرین جمعیت داشتہ بنوازشہاے دیگر سرفراز نمودہ باشند زیادہ نیاز

بخدمت پدر بزرگوار آں آمال دین و دنیا قبلہ و کعبہ ہر دو سرا ولی النعمی
بخدمت پدر بزرگوار آں آمال دین و دنیا قبلہ و کعبہ ہر دو سرا ولی النعمی
جیو مدظلہ العالی کمترین بی کین تقدیم آداب تسلیمات را ذریعہ سعادت
جیو مدظلہ العالی کمترین بی کین تقدیم آداب تسلیمات را ذریعہ سعادت
دارین خود انگاشتہ بعرض حاشیہ بوسان بساط فیض مناط میرساند دیریست
دارین خود انگاشتہ بعرض حاشیہ بوسان بساط فیض مناط میرساند دیریست
کہ بصدور عنایت نامجات شفقت آیات سرفراز و ممتاز نیست خاطر مشوش و
کہ بصدور عنایت نامجات شفقت آیات سرفراز و ممتاز نیست خاطر مشوش و
نگران ست موجبش بجز کثرت امورات دنیاوی امری دیگر مباد ترصد کہ
نگران ست موجبش بجز کثرت امورات دنیاوی امری دیگر مباد ترصد کہ
آئندہ را بخلاف اسلاف بنوید صحت و سلامت ذات گرامی دور دستان را
آئندہ را بخلاف اسلاف بنوید صحت و سلامت ذات گرامی دور دستان را
محروم ندارند دریںولا خبر عزیز القدر محمد انور کہ بی اطلاع بہ سفر رفتہ بودند در رسید
محروم ندارند دریںولا خبر عزیز القدر محمد انور کہ بی اطلاع بہ سفر رفتہ بودند در رسید
کہ در لکھنؤ ہستند و در مدرسہ راجہ ٹکیت رای بہادر تحصیل علم می کنند خاطر شریف
کہ در لکھنؤ ہستند و در مدرسہ راجہ ٹکیت رای بہادر تحصیل علم می کنند خاطر شریف
جمع فرمایند زیادہ حد ادب نزید بخدمت پدر بزرگوار قبلۂ حاجات و کعبہ
جمع فرمایند زیادہ حد ادب نزید بخدمت پدر بزرگوار قبلۂ حاجات و کعبہ

مرادات حضرت ولی النعمی جیو مد ظلا له بعد تقدیم لوازم تسلیمات و مراسم
مرادات حضرت ولی النعمی جیو مد ظلا له بعد تقدیم لوازم تسلیمات و مراسم
کورنشات که ذریعهٔ وابستگانِ دامنِ دولت همان تواند بود معروض میدارد
کورنشات که ذریعهٔ وابستگانِ دامنِ دولت همان تواند بود معروض میدارد
که میر رحم علی بموجب طلب میر سند رجا که معامله مشار الیه از دوست علی بدار القضا
که میر رحم علی بموجب طلب میر سند رجا که معامله مشار الیه از دوست علی بدار القضا
بموجب شریعت غرا روبروی خود تصفیه و تنقیح باید فرمود که مومی الیه از متوسلان
بموجب شریعت غرا روبروی خود تصفیه و تنقیح باید فرمود که مومی الیه از متوسلان
خود اند و وسیله سوای ذاتِ سامی ندارند و دوست علی مذکور مشار الیه از زبر دست
خود اند و وسیله سوای ذاتِ سامی ندارند و دوست علی مذکور مشار الیه از زبر دست
و کم زور دانسته تعدی مینماید درین باب توجهی فرمایند که میر موصوف شاکر و
و کم زور دانسته تعدی مینماید درین باب توجهی فرمایند که میر موصوف شاکر و
ممنون باشد و همواره بدعای خیر مشغول و موظف شود زیاده چه تصدیعه دهد
ممنون باشد و همواره بدعای خیر مشغول و موظف شود زیاده چه تصدیعه دهد
بخدمت پدر بزرگوار نویسد قبلهٔ کونین و کعبهٔ دارین ولی النعمی جیو دامت
بخدمت پدر بزرگوار نویسد قبلهٔ کونین و کعبهٔ دارین ولی النعمی جیو دامت
برکاته بعد بجا آوردن رسمیات قدمبوس که ذریعهٔ سعادت غلامان در ضمن آن
برکاته بعد بجا آوردن رسمیات قدمبوس که ذریعهٔ سعادت غلامان در ضمن آن

متضمن ست ملتمس میدارد که برخوردار خدایار شهسوار میدان قابلیت
متضمن ست ملتمس میدارد که برخوردار خدایار شهسوار میدان قابلیت

وسلیقه شعارست در علم سیاق ومسوده نویسی گوی سبقت از هم چشمان خود
وسلیقه شعارست در علم سیاق ومسوده نویسی گوی سبقت از هم چشمان خود

ربوده در خط شکست ونستعلیق همسرانش بیش او خط عجز می کشند معهذا
ربوده در خط شکست ونستعلیق همسرانش بیش او خط عجز می کشند معهذا

از دست زمانه دون پرست بروزگار خط آزادی داده بخدمت میرسد
از دست زمانه دون پرست بروزگار خط آزادی داده بخدمت میرسد

اگر در سرکار فیض آثار بکاری مختصر ناخن بند نماید در کاروبار مرجوعهٔ خود مصدر
اگر در سرکار فیض آثار بکاری مختصر ناخن بند نماید در کاروبار مرجوعهٔ خود مصدر

تحسین وآفرین خواهد شد مردوم قابل وبی نظیرست درین باب توجه
تحسین وآفرین خواهد شد مردوم قابل وبی نظیرست درین باب توجه

بر فدوی تصور فرموده مشارالیه از دست نند شد زیاده چه تصدیع دهد بخدمت
بر فدوی تصور فرموده مشارالیه از دست نند شد زیاده چه تصدیع دهد بخدمت

پدر بزرگوار قبلهٔ دین ودنیا سلامت چون آن خدایگان قبل ازین
پدر بزرگوار قبلهٔ دین ودنیا سلامت چون آن خدایگان قبل ازین

براهی تلاش باغ انبه فرموده بودند دریولاموهن لعل قانونگوی باغ خود
براهی تلاش باغ انبه فرموده بودند دریولاموهن لعل قانونگوی باغ خود

می فروشد مشتریان مبلغ یکصد روپیه میدهند بالکش هنوز دست کشیده میدارد
می فروشد مشتریان مبلغ یک صد روپیه میدهند بالکش هنوز دست کشیده میدارد

چون باغ از روی بهار در جوار خود ممتاز و انگشت نماست لتصدیع آنکه اگر
چون باغ از روی بهار در جوار خود ممتاز و انگشت نماست لتصدیع آنکه اگر

خریدنش مد نظر باشد ده دوازده روپیه اینزاد نموده باید گرفت در صورت
خریدنش مد نظر باشد ده دوازده روپیه اینزاد نموده باید گرفت در صورت

اراده این معنی مبلغ قیمتش عنایت سازند و کاغذ مختارنامه بمواهیر
اراده این معنی مبلغ قیمتش عنایت سازند و کاغذ مختارنامه بمواهیر

شریعت پناه و روسای شهر نویسانیده گیرد والا در صورت توقف باغ
شریعت پناه و روسای شهر نویسانیده گیرد والا در صورت توقف باغ

از دست خواهد رفت که ازدحام مشتریان حلقه بر در بایع زده اند درین
از دست خواهد رفت که ازدحام مشتریان حلقه بر در بایع زده اند درین

باب هرچه صلاح دولت باشد ارقام فرمایند که بموجب آن بپردازد
باب هرچه صلاح دولت باشد ارقام فرمایند که بموجب آن بپردازد

زیاده ابرام نرفت بخدمت عموصاحب قبله عموصاحب قبله خدایگان
زیاده ابرام نرفت بخدمت عموصاحب قبله عموصاحب قبله خدایگان

فیض بخش فدویان مدظله العالی بعد اقدام لوازم فدویت و تقدیم مراسم
فیض بخش فدویان مدظله العالی بعد اقدام لوازم فدویت و تقدیم مراسم

عبودیت بعرض میرساند چون اراضی املاک بسبب خلش زمیندار قریب
عبودیت بعرض میرساند چون اراضی املاک بسبب خلش زمیندار قریب

سه سال افتاده ماند سوای زیرباری و نه خرچی از محصول آن دانه بمعرض
سه سال افتاده ماند سوای زیرباری و نه خرچی از محصول آن دانه بمعرض

حصول نیامده درینولا بفضل مسبب الاسباب حقیقی معامله از زمیندار مذکور
حصول نیامده درینولا بفضل مسبب الاسباب حقیقی معامله از زمیندار مذکور

تصفیه یافته و خلش و قضیه بالکل رفع گردیده و حکمنامه هم از سر نو بمواهیر
تصفیه یافته و خلش و قضیه بالکل رفع گردیده و حکمنامه هم از سر نو بمواهیر

شریعت پناه و کروری وغیره درست شده مترصد که زمین مذکور باسامیان
شریعت پناه و کروری وغیره درست شده مترصد که زمین مذکور باسامیان

مزارع تقسیم فرمایند که چین و تردد بواجبی صورت بندد درین سال
مزارع تقسیم فرمایند که چین و تردد بواجبی صورت بندد درین سال

بسبب تغافل افتاده نماند زیاده چه عرض نماید بخدمت ماموالصاحب قبله
بسبب تغافل افتاده نماند زیاده چه عرض نماید بخدمت ماموالصاحب قبله

ماموالصاحب قبله و کعبه فیض رسان مدظلال افضاله شرح آرزوی ملازمت و تمنای
ماموالصاحب قبله و کعبه فیض رسان مدظلال افضاله شرح آرزوی ملازمت و تمنای

دیدار فایض الانوار زیاده از ان ست که زبان قلم دو زبان بهزار زبان در نمی
دیدار فایض الانوار زیاده از ان ست که زبان قلم دو زبان بهزار زبان در نمی

کند و خامه انگشت به تحریر آن چاره سازی نماید ناچار ازان درگذشته
کند و خامه انگشت به تحریر آن چاره سازی نماید ناچار ازان درگذشته

بمبحثهای لازم الشرح واجب البیان می پردازد که تا شیر سفر دکن نه قاطع الرحم
بمبحثهای لازم الشرح واجب البیان می پردازد که تا شیر سفر دکن نه قاطع الرحم

نه رافع المهر ست که روزگار پیشگان آن دیار تخم محبت خویشان از سینه
نه رافع المهر ست که روزگار پیشگان آن دیار تخم محبت خویشان از سینه

خود بدر کنند و نه هوای آن روی نبردا از نگشت فرنگ ست که غلبه محبت
خود بدر کنند و نه هوای آن روی نبردا از نگشت فرنگ ست که غلبه محبت

درم و خواهش دینار محبت خویش و اغیار را زائل گرداند بس چون
درم و خواهش دینار محبت خویش و اغیار را زائل گرداند بس چون

و ساده نشینان روزگار آن دیار با وجود معیشت خویش قرار به پرچه کاغذ
و ساده نشینان روزگار آن دیار با وجود معیشت خویش قرار به پرچه کاغذ

هم متوسلان دور افتادگان ده را بیاد نمی آرند چه جای دیگر رعایت و مروت
هم متوسلان دور افتادگان ده را بیاد نمی آرند چه جای دیگر رعایت و مروت

اگر محبت آن ملک بالغ رعایت اقسم باست پس ترک آن سرزمین
اگر محبت آن ملک بالغ رعایت اقسم باست پس ترک آن سرزمین

اولی تر و بر قسمت خداداد قناعت بهتر باید که کسی از اهل زمان نام سفر دکن
اولی تر و بر قسمت خداداد قناعت بهتر باید که کسی از اهل زمان نام سفر دکن

بمرزبان شیر و زیاده چه بخدمت خالو صاحب جناب خالو صاحب قبلهٔ مصدر
بمرزبان شیر و زیاده چه بخدمت خالو صاحب جناب خالو صاحب قبلهٔ مصدر

فیض و مظهر فضل سلمه الله تعالی بعد شرح فضائل اشفاق و تفسیر حمایه
فیض و مظهر فضل سلمه الله تعالی بعد شرح فضائل اشفاق و تفسیر حمایه

اخلاق معروض میدارد که رزائی سرخ بوٹه دار در خوبی و رنگی فرد در گرم جوشی
اخلاق معروض میدارد که رزائی سرخ بوٹه دار در خوبی و رنگی فرد در گرم جوشی

رافع سرما و دافع برد و عنایت حضور رسیده حاشیهٔ خاطر را مالامال دولت مسرت
رافع سرما و دافع برد و عنایت حضور رسیده حاشیهٔ خاطر را مالامال دولت مسرت

و ابتهاج گردانیده الله تعالی ذات گرامی را باین یاد آوریها سلامت
و ابتهاج گردانیده الله تعالی ذات گرامی را باین یاد آوریها سلامت

داراد امیدوار است که یک تهان چهینٹ زمین بادامی و بوٹه اوده
داراد امیدوار است که یک تهان چهینٹ زمین بادامی و بوٹه اوده

یا سفید زمین و بوٹه سرخ پوشاکی از بازار خریده لطف فرمایند قیمتش حسب
یا سفید زمین و بوٹه سرخ پوشاکی از بازار خریده لطف فرمایند قیمتش حسب

ارشاد بخدمت خواهد رسید زیاده چه تصدیع دهد بخدمت پهوپها صاحب
ارشاد بخدمت خواهد رسید زیاده چه تصدیع دهد بخدمت پهوپها صاحب

قبلهٔ فیض رسان پهوپها صاحب قبلهٔ معدن جود و مخزن فضل سلمه الله تعالی
قبلهٔ فیض رسان پهوپها صاحب قبلهٔ معدن جود و مخزن فضل سلمه الله تعالی

تصحیحهٔ سواران رسالهٔ میر محمد شاه رسالدار روبکار هست اگر اسپ آن
تصحیحهٔ سواران رسالهٔ میر محمد شاه رسالدار روبکار هست اگر اسپ آن

قبلهٔ هم عنقریب میرسد تصحیحه می شود و الّا در صورت دیر خداوند که چه
قبلهٔ هم عنقریب میرسد تصحیحه می شود و الّا در صورت دیر خداوند که چه

معامله در پیش آید و تعیناتی سواران همه رسالداران نگهبان الوپ شهر
معامله در پیش آید و تعیناتی سواران همه رسالداران نگهبان الوپ شهر

لب لاری میر صاحب قبلهٔ میر امام علی صاحب بدستور قرار یافته درین صورت
لب لاری میر صاحب قبلهٔ میر امام علی صاحب بدستور قرار یافته درین صورت

خود بدولت هم تشریف آرند و درین مرتبه درین تعیناتی فایده زیاده از سابق معتقد
خود بدولت هم تشریف آرند و درین مرتبه درین تعیناتی فایده زیاده از سابق معتقد

آنست برای اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیعه دهد نیاز نامه بجناب
آنست برای اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیعه دهد نیاز نامه بجناب

فیض مآب حضرت پیر و مرشد ـ شعر ای خاکبوسی درت مقصود
فیض مآب حضرت پیر و مرشد ـ شعر ای خاکبوسی درت مقصود

هر صاحبدلی ٭ بردن بسماک این آرزو مشکلتر از هر مشکلی ٭ قبلهٔ دو جهان
هر صاحبدلی ٭ بردن بسماک این آرزو مشکلتر از هر مشکلی ٭ قبلهٔ دو جهان

پیر و مرشد مریدان ظل ظلاله آرزو دارد که این همه سر دردی سرگردانی
پیر و مرشد مریدان ظل ظلاله آرزو دارد که این همه سر دردی سرگردانی

فروگذاشته بحضور پرنور که کعبهٔ مقصود هر نیازمند و دوستان اوقات مستعار
فروگذاشته بحضور پرنور که کعبهٔ مقصود هر نیازمند و دوستان اوقات مستعار

ببر برده تلافی ایام حرمان نماید که از مشقت و محنت کار دنیای بی بقا
ببر برده تلافی ایام حرمان نماید که از مشقت و محنت کار دنیای بی بقا

گرهی از کاری نمی‌کشاید دنیا سر بسر متاع غرورست و روز سفید دل سیهکاران
گرهی از کاری نمی‌کشاید دنیا سر بسر متاع غرورست و روز سفید دل سیهکاران

شب دیجور عروج اقبالش بهجوم ضلال امیدوار که گوشهٔ چشم عنایت
شب دیجور عروج اقبالش بهجوم ضلال امیدوار که گوشهٔ چشم عنایت

ازین فدوی دریغ نداشته ازین کشاکش لایعنی نجات بخشند که موجب
ازین فدوی دریغ نداشته ازین کشاکش لایعنی نجات بخشند که موجب

بهبود دارین ست زیاده طول سخن مقتضی بی ادبی ست دولت ارشاد
بهبود دارین ست زیاده طول سخن مقتضی بی ادبی ست دولت ارشاد

در تزاید باد بجناب فیض مآب حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه
در تزاید باد بجناب فیض مآب حضرت پیر و مرشد قبله و کعبه

مطلق حضرت پیر و مرشد برحق سلامت نسخهٔ خلاصهٔ مناقب هنوز
مطلق حضرت پیر و مرشد برحق سلامت نسخهٔ خلاصهٔ مناقب هنوز

بصحت نرسیده که نقلش بردارد اتفاق مولوی غلام محمد صاحب به لکهنو
بصحت نرسیده که نقلش بردارد اتفاق مولوی غلام محمد صاحب به لکهنو

افتاد چون مقابله باقی بود بخدمت مفتی صاحب استدعائیش رفت انشاالله
افتاد چون مقابله باقی بود بخدمت مفتی صاحب استدعائیش رفت انشاالله

تعالی عنقریب وقت فراغت از مقابله نقلش برداشته ابلاغ حضور خواهد شد
تعالی عنقریب وقت فراغت از مقابله نقلش برداشته ابلاغ حضور خواهد شد

چون ارشاد جنابعالی است شب و روز خیال نقل و درستی آن می باشد
چون ارشاد جنابعالی است شب و روز خیال نقل و درستی آن می باشد

او تعالی جلد و شتاب این آرزو بسر آرد که از عهدهٔ این امر جلیل القدر
او تعالی جلد و شتاب این آرزو بسر آرد که از عهدهٔ این امر جلیل القدر

بیرون آید این غلام را از غلامان حضوری تصور کرده بنوازشات
بیرون آید این غلام را از غلامان حضوری تصور کرده بنوازشات

حضوری سرفراز فرموده باشند زیاده مرتکب مبادرت نشد بجناب
حضوری سرفراز فرموده باشند زیاده مرتکب مبادرت نشد بجناب

فیض مآب حضرت پیر و مرشد غریب پرور غریب نواز دام اقباله
فیض مآب حضرت پیر و مرشد غریب پرور غریب نواز دام اقباله

و افضاله کمینهٔ غلامان بیریا آرزوی خاک بوسی آستان فیض نشان
و افضاله کمینهٔ غلامان بیریا آرزوی خاک بوسی آستان فیض نشان

که سرمهٔ بینش ارباب فضل و اهل فضیلت است در سر داشته بعرض
که سرمهٔ بینش ارباب فضل و اهل فضیلت است در سر داشته بعرض

ساجدان محراب در فیض مظهر می رساند کرامت نامهٔ حضور مملو از ان
ساجدان محراب در فیض مظهر می رساند کرامت نامهٔ حضور مملو از ان
عنایت و هدایت چون مهر انور پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده انوار
عنایت و هدایت چون مهر انور پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده انوار
سرخروی برچیده نسخهٔ خلاصهٔ مناقب بخط بی نور اگرچه لیاقت حضور
سرخروی برچیده نسخهٔ خلاصهٔ مناقب بخط بی نور اگرچه لیاقت حضور
نداشت بحسب ارشاد نقل گرفته و بجدول جلد درست کرده ارسال حضور
نداشت بحسب ارشاد نقل گرفته و بجدول جلد درست کرده ارسال حضور
نموده بنظر اشرف اقدس خواهد گذشت قبلهٔ راستان سلامت باعتبار
نموده بنظر اشرف اقدس خواهد گذشت قبلهٔ راستان سلامت باعتبار
بیت برای دیدن ایزد آفرینش ها دگر خور را ندید آن کس که دید شها
بیت برای دیدن ایزد آفرینش ها دگر خور را ندید آن کس که دید شها
آرزو دارد که از همه تمنا در گذشته صبح و مسا خاک مقدم شریف را سرمه
آرزو دارد که از همه تمنا در گذشته صبح و مسا خاک مقدم شریف را سرمه
بصارت نماید اگرچه این تمنا بحضور درجهٔ پذیرای یابد زهی سعادت منتظر
بصارت نماید اگرچه این تمنا بحضور درجهٔ پذیرای یابد زهی سعادت منتظر
جواب این معنی ست زیاده مبادرت گستاخی ست بحضور پرنور حضرت
جواب این معنی ست زیاده مبادرت گستاخی ست بحضور پرنور حضرت

قبا

غریب نواز پیر و مرشد بعرض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اقباله
غریب نواز پیر و مرشد بعرض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اقباله

میرساند عزت و آبروی که بطفیل نوازش و عنایت حضور پیر و مرشد
میرساند عزت و آبروی که بطفیل نوازش و عنایت حضور پیر و مرشد

در همچشمان خود دارد شکر آن بکدام زبان ادا نماید این همه عزت و
در همچشمان خود دارد شکر آن بکدام زبان ادا نماید این همه عزت و

افتخار طفیل قدم پاک است و الا هیچمدانی ناقابلی و نادانی که در سفید
افتخار طفیل قدم پاک است و الا هیچمدانی ناقابلی و نادانی که در سفید

و سیاه امتیاز تفرقه ندارد و قابل صحبت مردمان قابل چگونه تواند شد بیت
و سیاه امتیاز تفرقه ندارد و قابل صحبت مردمان قابل چگونه تواند شد بیت

نیارم گوهر شکر تو سفتن ٭ سر موی ز احسان تو گفتن ٭ اگر چه لایق
نیارم گوهر شکر تو سفتن ٭ سر موی ز احسان تو گفتن ٭ اگر چه لایق

ادای شکر زبانی ندارد که از عهدهٔ شکر آن بر آید اما امیدوار است
ادای شکر زبانی ندارد که از عهدهٔ شکر آن بر آید اما امیدوار است

که با الطاف خاک قدم پاک بسجدات شکرانه پرداخته ذخیرهٔ دولت عظمی بردارد
که با الطاف خاک قدم پاک بسجدات شکرانه پرداخته ذخیرهٔ دولت عظمی بردارد

نظر نوازش و چشم عنایت برحال خیرسگال مبذول باشد زیاده ادب مقتضی
نظر نوازش و چشم عنایت برحال خیرسگال مبذول باشد زیاده ادب مقتضی

طول سخن نیست بخدمت اوستاد مخدوم شاگردان اخوند صاحب
قبلهٔ مستفیضان حضرت مخدومی واوستادی مدظله العالی ازانجا که پایهٔ ادب
اوستادان وقبلهٔ مخدومان بالاتر ازانست که بزبان قلم دو زبان
در آید هرچند زبان براه ادب پوید معترف بقصور ست وازادب دور که
تشفی ازعهدهٔ شمهٔ ادب برنمی آید بس زبان ازین دفتر چون کشاید
بیت هزار بار بشویم دهن زمشک وگلاب ٭ هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبیست ٭
فدوی ازخدمت سراپا برکت رخصت شده بملازمت مهاراجه صاحب بهادر
مشرف گشته بعد محنت تمام بدربار صبح وشام بخدمت فوجداری چهار پرگنه
نجیب آباد وغیره سرفراز شده روزی درمجلس تقریر علم وتقریب قابلیت وشهرت

نظم آن خدائیگان در معرض عرض رسانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند
نظم آن خدائیگان در معرض عرض رسانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند

که کجا هستند و اراده اینجانب نمی سازند التماس نمود که آرزوی حضور
که کجا هستند و اراده اینجانب نمی سازند التماس نمود که آرزوی حضور

میدارند معروض آنکه جلد تر یک منزل بهل کرایه نموده قبل از رخصت کمترین
میدارند معروض آنکه جلد تر یک منزل بهل کرایه نموده قبل از رخصت کمترین

تشریف آرند که سر رشته روزگار بحسب دلخواه صورت خواهد بست و الا
تشریف آرند که سر رشته روزگار بحسب دلخواه صورت خواهد بست و الا

بعد عرصه هشت روز خیر طلب هم دستوری بپرگنات می یابد بهر صورت قدم رنجه
بعد عرصه هشت روز خیر طلب هم دستوری بپرگنات می یابد بهر صورت قدم رنجه

آن حضرت کیمیای سعادت است زیاده تصدیع نرفت بخدمت اوستاد
آن حضرت کیمیای سعادت است زیاده تصدیع نرفت بخدمت اوستاد

مخدوم شاگردان مخدومی قبله آمالی خدائیگانی حضرت اوستادی
مخدوم شاگردان مخدومی قبله آمالی خدائیگانی حضرت اوستادی

سلامت مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو تهان سفید چهونه و یک دستار و یک تهان
سلامت مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو تهان سفید چهونه و یک دستار و یک تهان

مشروع سرخ بنارسی لشکرانه نشره قران برخوردار سعادت آثار بختیار
مشروع سرخ بنارسی لشکرانه نشره قران برخوردار سعادت آثار بختیار

نامدار بخدمت شریف سمت ترسیل یافته بنظر مبارک خواهد گذشت

نامدار بخدمت شریف سمت ترسیل یافته بنظر مبارک خواهد گذشت

اگرچه این قلیل البضاعت لیاقت قبولیت ندارد اما بموجب آنکه ع

اگرچه این قلیل البضاعت لیاقت قبولیت ندارد اما بموجب آنکه ع

سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش // که بشرف قبول رسد مایهٔ فدوی

سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش // که بشرف قبول رسد مایهٔ فدوی

اوج کیوان پذیر و امیدوار است که نظر الطاف و نوازش بر حال

اوج کیوان پذیر و امیدوار است که نظر الطاف و نوازش بر حال

خیر سگال برخوردار نور چشم مبذول بوده باشد زیاده ابرام رفت بخدمت

خیر سگال برخوردار نور چشم مبذول بوده باشد زیاده ابرام رفت بخدمت

میر صاحب مشفق و در مقدمهٔ نسبت فرزند میر صاحب مشفق سراپا اشفاق

میر صاحب مشفق و در مقدمهٔ نسبت فرزند میر صاحب مشفق سراپا اشفاق

سلامت بعد تقدیم لوازم بندگی و نیاز منکشوف رای مهر انجلای میگرداند

سلامت بعد تقدیم لوازم بندگی و نیاز منکشوف رای مهر انجلای میگرداند

که ارتباط معنوی فیمابین پرتو انداز سواد باطن است لاکن بنظر

که ارتباط معنوی فیمابین پرتو انداز سواد باطن است لاکن بنظر

عوام الناس از احتجاب حائل میخواهند لیکن بدلیهٔ شعاع آفتاب توجهات

عوام الناس از احتجاب حائل میخواهند لیکن بدلیهٔ شعاع آفتاب توجهات

صوری آن قدردان حجاب از دیدهٔ ظاهر بینان برخیزد التماس آنکه
صوری آن قدردان حجاب از دیدهٔ ظاهر بینان برخیزد التماس آنکه

فرزند ارجمند دانش پسند را که بخلعت قابلیت آراسته و به تشریف
فرزند ارجمند دانش پسند را که بخلعت قابلیت آراسته و به تشریف

حیثیت پیراسته بفرزندی قبول فرمایند و نظر الطاف مبذول داشته
حیثیت پیراسته بفرزندی قبول فرمایند و نظر الطاف مبذول داشته

اجابت دریغ نفرمایند لهذا آدم به خدمت میرسد ترصد که بجواب باصواب
اجابت دریغ نفرمایند لهذا آدم به خدمت میرسد ترصد که بجواب باصواب

خیر طلب را مرهون منت بیشمار سازند زیاده تصدیع نرفت بخدمت
خیر طلب را مرهون منت بیشمار سازند زیاده تصدیع نرفت بخدمت

برادر صاحب اخوان کلان اخوان صاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر
برادر صاحب اخوان کلان اخوان صاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر

کرم سلمه الله تعالی بعد گذارش شرائط عبودیت که تحفهٔ تهیدستان
کرم سلمه الله تعالی بعد گذارش شرائط عبودیت که تحفهٔ تهیدستان

و پیشکش محرومان بدون آن صورت نه بندد بعرض میرساند عنایت نامه
و پیشکش محرومان بدون آن صورت نه بندد بعرض میرساند عنایت نامه

حضور پیر و مرشد مملو بصد اشفاق و عنایت غریب نوازی و ذره پروری
حضور پیر و مرشد مملو بصد اشفاق و عنایت غریب نوازی و ذره پروری

ملفوف نوازشنامهٔ سامی سایهٔ عاطفت بر سر فدویان انداخت سر عزت ما عبودیت
ملفوف نوازشنامهٔ سامی سایهٔ عاطفت بر سر فدویان انداخت سر عزت ما عبودیت

کیشان باوج عرش رسانید هر چند این قاصر الخدمت از سعادت حضور مقصور و
کیشان باوج عرش رسانید هر چند این قاصر الخدمت از سعادت حضور مقصور و

مهجورست و ظاهر از ملازمت دور اما دریا از فیض عام خود در نمی گذرد شعر
مهجورست و ظاهر از ملازمت دور اما دریا از فیض عام خود در نمی گذرد شعر

ماییم بپر گناه تو دریای رحمتی ٭ جاییکه فضل تست چه باشد گناه ما ٭ ترصد که
ماییم بپر گناه تو دریای رحمتی ٭ جاییکه فضل تست چه باشد گناه ما ٭ ترصد که

همبرین آیین بنوازش کریمانه سرفراز فرموده باشند زیاده بجز بندگی چه نگاشته
همبرین آیین بنوازش کریمانه سرفراز فرموده باشند زیاده بجز بندگی چه نگاشته

آید بخدمت اخوان فیض رسان اخوان پناه فیضان دستگاه
آید بخدمت اخوان فیض رسان اخوان پناه فیضان دستگاه

سلامت برخوردار سعادت منش الهبخش بجوهر هوشیاری آراسته
سلامت برخوردار سعادت منش الهبخش بجوهر هوشیاری آراسته

و بلآلی دانائی پیراسته می خواهد که عمر عزیز را چندی بملازمت حضور
و بلآلی دانائی پیراسته می خواهد که عمر عزیز را چندی بملازمت حضور

درگذارد و ذخایر سعادت بردارد لاکن بدون طلب پای همت
درگذارد و ذخایر سعادت بردارد لاکن بدون طلب پای همت

از دامن سکون برمیخی وارد امیدوارست که در طلب برخوردار بار بمنت
بر خیر طلب نهند و یک شقهٔ خاص لطلبیهٔ آن سعادت طلب صدور یابد که
موهی الیه تلافی ایام دوری نموده بخدمت شریف مستفیض سعادت عظمی گردد
درین باب از نوازش و عنایت دریغ نرود زیاده چه تصدیع دهد خدمت
اخوان فیض رسان اخوالصاحب قبله فیض رسان مظهر کرم سلمه الله
بعد اظهار لوازم تسلیمات که طریقهٔ خوردان و فیض یابان ست معروض باد
نوازشنامهٔ سامی مشعر خیریت ها ورود تفاخر فرمود بمطالعش تحصیل ذاید
سعادت پیرداخت او تعالی دیرگاه سلامت داراد پوشاک ... طلب
ابلاغ خدمت شد خواهد رسید اهل این دیار حضور توابان و متوسلان

قرب وجوار در مهاجرت صوری حالتی دارند که تفصیلش از احاطهٔ
قرب وجوار در مهاجرت صوری حالتی دارند که تفصیلش از احاطهٔ
تحریر بیرون ست وبیانش از حوصلهٔ تقریر افزون اگر برای چند روز
تحریر بیرون ست وبیانش از حوصلهٔ تقریر افزون اگر برای چند روز
قدم رنجه فرمایند دور از نوازش نخواهد بود اگرچه بودن صاحب بحضور از همه
قدم رنجه فرمایند دور از نوازش نخواهد بود اگرچه بودن صاحب بحضور از همه
اولی وانسب ست لیکن حالت اشتیاق مشتاقان دیده مصدع اوقات
اولی وانسب ست لیکن حالت اشتیاق مشتاقان دیده مصدع اوقات
گرامی ست باقی هرچه صلاح دولت باشد به عمل باید آورد زیاده تصدیع رفت
گرامی ست باقی هرچه صلاح دولت باشد به عمل باید آورد زیاده تصدیع رفت
بخدمت اخوان فیض رسان اخوت پناه شفقت دستگاه مصدر
بخدمت اخوان فیض رسان اخوت پناه شفقت دستگاه مصدر
مکارم اخلاق مظهر مراحم اشفاق سلامت لذائذ تقدیم آداب
مکارم اخلاق مظهر مراحم اشفاق سلامت لذائذ تقدیم آداب
بمذاق جان رسانیده معروض میدارد دو قطعهٔ گرامی نامجات یکی محررهٔ
بمذاق جان رسانیده معروض میدارد دو قطعهٔ گرامی نامجات یکی محررهٔ
پنجم شوال ودیگر هفتم شهر صدر مصحوب آدم خانگی پرتو ورود انداخت
پنجم شوال ودیگر هفتم شهر صدر مصحوب آدم خانگی پرتو ورود انداخت

مستفیض سعادت خاص ساخت او تعالی باین عنایت بنهایت دیرگاه اقبال و
مستفیض سعادت خاص ساخت اولتعالی باین عنایت بنهایت دیرگاه اقبال و

اجلال دارد مبلغ پنجاه روپیه منجمله یکصد و شصت روپیه از گوپی ناتهه
اجلال دارد مبلغ پنجاه روپیه منجمله یکصد و شصت روپیه از گوپی ناتهه

بهیدار تقاضا بوصول آمده باقی مشار الیه دو قسط بوعده دو ماه نموده انشاء الله تعالی
بهیدار تقاضا بوصول آمده باقی مشار الیه دو قسط بوعده دو ماه نموده انشاء الله تعالی

آنهم اگر دست بهم داد اخواهد ساخت پیوسته تا دست داد شرف ملازمت
آنهم اگر دست بهم داد اخواهد ساخت پیوسته تا دست داد شرف ملازمت

بارقام حالات خیریت و جمعیت سرفراز فرموده باشند زیاده ادب بخدمت
بارقام حالات خیریت و جمعیت سرفراز فرموده باشند زیاده ادب بخدمت

اخوان فیض رسان اخوانصاحب قبلهٔ فیض مظهر سلامت بسبب عدم
اخوان فیض رسان اخوانصاحب قبلهٔ فیض مظهر سلامت بسبب عدم

رسیدن خرچ و تکالیفات اخراجات بکار و بار ضروریات خانه ابتر بسیت
رسیدن خرچ و تکالیفات اخراجات بکار و بار ضروریات خانه ابتر بسیت

و هجوم قرضخواهان حلقه بر در شب بفکر قوت میگذرد و روز به تقاضای قرضخواهان
و هجوم قرضخواهان حلقه بر در شب بفکر قوت میگذرد و روز به تقاضای قرضخواهان

سکرات موت می دانم که راه آمد و رفت مردمان و رقائم مسدود است
سکرات موت می دانم که راه آمد و رفت مردمان و رقائم مسدود است

یا آن فیض رسان را دل شگفتگی والبستگان مقصود که درین مدت ممدود
یا آن فیض رسان را دل شگفتگی والبستگان مقصود که درین مدت ممدود

گاهی تسلی نامهٔ شریف گرهی از خاطر نه کشود ناچار آدم اجوره دار بدریافت
گاهی تسلی نامهٔ شریف گرهی از خاطر نه کشود ناچار آدم اجوره دار بدریافت

صحت مزاج و اظهار عسرت خرج روانه نموده شد مبلغ یک صد روپیه در
صحت مزاج و اظهار عسرت خرج روانه نموده شد مبلغ یک صد روپیه در

اجوره نیا سپرده عطا شود و دیگر خرج برای سد رمق متعلقان این
اجوره نیا سپرده عطا شود و دیگر خرج برای سد رمق متعلقان این

خانمان عنایت فرمایند که چندی بسر برد زیاده چه تصدیع دهد
خانمان عنایت فرمایند که چندی بسر برد زیاده چه تصدیع دهد

بخدمت والده صاحبه مشفقه مکرمه معصومه والده صاحبه مشفقه
بخدمت والده صاحبه مشفقه مکرمه معصومه والده صاحبه مشفقه

مکرمهٔ معصومه که اسم شریف او در پردهٔ عصمت است سلمها الله تعالی
مکرمهٔ معصومه که اسم شریف او در پردهٔ عصمت است سلمها الله تعالی

بعد اقدام لوازم عبودیت که شیوهٔ عقیدت منشان سراپا فدویت ست
بعد اقدام لوازم عبودیت که شیوهٔ عقیدت منشان سراپا فدویت ست

معروض رای عالی میگرداند عرصهٔ چهار ماه است که بدریافت کوائف خانگی
معروض رای عالی میگرداند عرصهٔ چهار ماه است که بدریافت کوائف خانگی

S. MIA
Shah
Nadi

مسرت اندوز گشته هوالعیش بخیر باد تصدق که برخلاف ایام گذشته چگونگی

مسرت اندوز گشته هوالعیش بخیر باد تصدق که برخلاف ایام گذشته چگونگی

حالات سرفراز فرموده باشند که رفع نگرانی خاطر گردد چهار رتھان شوسئی سرخ

حالات سرفراز فرموده باشند که رفع نگرانی خاطر گردد چهار رتھان شوسئی سرخ

و دو تھان سفید چهار خانه ابلاغ خدمت شد بحجرد رسید لنش رسید عنایت

و دو تھان سفید چهار خانه ابلاغ خدمت شد بحجرد رسید لنش رسید عنایت

فرمایند و تقید نوشت و خواند به برخوردار رعایت علی باید فرمود چنان نه شود

فرمایند و تقید نوشت و خواند به برخوردار رعایت علی باید فرمود چنان نه شود

که به طفلان او باش پیوستگی نموده اوقات عزیز را رایگان گذارد

که به طفلان او باش پیوستگی نموده اوقات عزیز را رایگان گذارد

زیاده چه تصدیع دهد بخدمت والدهٔ ماجده بجناب والدهٔ ماجده

زیاده چه تصدیع دهد بخدمت والدهٔ ماجده بجناب والدهٔ ماجده

معصومهٔ مستوره که اسمش رونق بخش پرده عصمت ست مدظلهن ببیت

معصومهٔ مستوره که اسمش رونق بخش پرده عصمت ست مدظلهن ببیت

جنت که رضاے مادران ست ٭ اندر ته پای مادران ست ٭ بعد

جنت که رضاے مادران ست ٭ اندر ته پای مادران ست ٭ بعد

گذارش آداب قدمبوس بعرض میرساند گرامی نامهٔ والا بمطلب حرم

گذارش آداب قدمبوس بعرض میرساند گرامی نامهٔ والا بمطلب حرم

جہت روبکاری شادی مکتب برخوردار سعادت اطوار محبت علی ورود
جہت روبکاری شادی مکتب برخوردار سعادت اطوار محبت علی ورود

سعادت فرمود موجب عزت و امتیاز گشت مبلغ شصت روپیہ حسب ارشاد
سعادت فرمود موجب عزت و امتیاز گشت مبلغ شصت روپیہ حسب ارشاد

مصحوب فرہاد سمت ترسیل یافت بنظر خواہد گذشت بموجب تاریخ اسلوب
مصحوب فرہاد سمت ترسیل یافت بنظر خواہد گذشت بموجب تاریخ اسلوب

شادی مکتب بطور شایستہ نمایند از عقب مبلغ دیگر ارسال خدمت خواہد شد
شادی مکتب بطور شایستہ نمایند از عقب مبلغ دیگر ارسال خدمت خواہد شد

پیوستہ تا دست داد دولت قدمبوس بارقام شرائف نامجات سربلند
پیوستہ تا دست داد دولت قدمبوس بارقام شرائف نامجات سربلند

فرمودہ باشند کہ باعث عزت و امتیاز در ہمچشمان است زیادہ تسلیمات
فرمودہ باشند کہ باعث عزت و امتیاز در ہمچشمان است زیادہ تسلیمات

قبول باد بخدمت عمة صاحبہ مشفقہ مکرمہ عمة صاحبہ مشفقہ مکرمہ
قبول باد بخدمت عمة صاحبہ مشفقہ مکرمہ عمة صاحبہ مشفقہ مکرمہ

سلمہا اللہ تعالی بعد گذارش تسلیمات معروض باد سررشتہ روزگار برادر عزیز
سلمہا اللہ تعالی بعد گذارش تسلیمات معروض باد سررشتہ روزگار برادر عزیز

ازجان عبد الرحمن در زمرۂ سواران حضوری قایم گردیدہ و اسپش بداغ
ازجان عبد الرحمن در زمرۂ سواران حضوری قایم گردیدہ و اسپش بداغ

رسیده عنقریب تعیناتی ہم بانوپ شہر مشیود خاطر شریف جمع فرمایند وقت

رسیده عنقریب تعیناتی ہم بانوپ شہر مشیود خاطر شریف جمع فرمایند وقت

روانگی بمکان تعیناتی معه خرچ سعادت اندوز خدمت گرامی خواہند شد

روانگی بمکان تعیناتی معه خرچ سعادت اندوز خدمت گرامی خواہند شد

و در موجودات آئینده اسلوب روزگار عزیز القدر یار محمد ہم بکسری خواہد

و در موجودات آئینده اسلوب روزگار عزیز القدر یار محمد ہم بکسری خواہد

نشست برای اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیع وہ بخدمت

نشست برای اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیع وہ بخدمت

ہمشیرهٔ کلان ہمشیره صاحبه مشفقه مکرمه سلمہا اللہ تعالی پوشاک معه

ہمشیرهٔ کلان ہمشیره صاحبه مشفقه مکرمه سلمہا اللہ تعالی پوشاک معه

دو جفت نعلین بانانی سرخ یکی مردانه و دیگری زنانه و بست و پنج روپیه

دو جفت نعلین بانانی سرخ یکی مردانه و دیگری زنانه و بست و پنج روپیه

نقد و چہار من پخته برنج و ده آثار روغن زرد بار کرانده جہت صرف

نقد و چہار من پخته برنج و ده آثار روغن زرد بار کرانده جہت صرف

شادی ختنهٔ برخوردار رحمت علی مصحوب رحمت اللہ آدم ابلاغ خدمت شد

شادی ختنهٔ برخوردار رحمت علی مصحوب رحمت اللہ آدم ابلاغ خدمت شد

اگرچه بسبب قلت لیاقت قبولیت ندارد اما اگر بحسب نوازش شما

اگرچه بسبب قلت لیاقت قبولیت ندارد اما اگر بحسب نوازش شما

کریمانہ و شفقت مربیانہ تشریف قبول پوشد و از الطاف نخواہد شد
کریمانہ و شفقت مربیانہ تشریف قبول پوشد و از الطاف نخواہد شد

بمجرد رسیدنش رسیدش بنوک قلم آرند و مدام از عنایت نامجات
بمجرد رسیدنش رسیدش بنوک قلم آرند و مدام از عنایت نامجات

سرفراز فرمودہ باشند کہ ثمرۂ زندگانی ست زیادہ چہ عرض دارد بخدمت
سرفراز فرمودہ باشند کہ ثمرۂ زندگانی ست زیادہ چہ عرض دارد بخدمت

ہمشیرہ صاحبۂ کلان پردہ نشین تحفۂ عزت مسحفہ گزین پردۂ حرمت
ہمشیرہ صاحبۂ کلان پردہ نشین تحفۂ عزت مسحفہ گزین پردۂ حرمت

ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ سلمہا اللہ تعالی ہندوی مبلغ یک صد روپیہ میرسد
ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ سلمہا اللہ تعالی ہندوی مبلغ یک صد روپیہ میرسد

یقین کہ بہ تہیۂ اسباب ضروریات شادی کار خیر نورچشمی پردازند
یقین کہ بہ تہیۂ اسباب ضروریات شادی کار خیر نورچشمی پردازند

وحتی المقدور دقیقہ از دقایق طیاری شادی مذکور نگذارند و تاریخ
وحتی المقدور دقیقہ از دقایق طیاری شادی مذکور نگذارند و تاریخ

استقرار آن منقح نمودہ بنوک قلم آرند کہ تا قریب ایام شادی بخدمت
استقرار آن منقح نمودہ بنوک قلم آرند کہ تا قریب ایام شادی بخدمت

رسیدہ شود زیادہ فرصت و فراغت از کار و بار سرکار بہ ہیچ نوع صورت
رسیدہ شود زیادہ فرصت و فراغت از کار و بار سرکار بہ ہیچ نوع صورت

نمی بیند که بیش از بیست روز آمده نشسته رخصت چهار پنج روز
نمی بیند که بیش از بیست روز آمده نشسته رخصت چهار پنج روز

طلبیده خواهد شد چنان نشود که طیاری بعضی اسباب موقوف بآمدن بنده
طلبیده خواهد شد چنان نشود که طیاری بعضی اسباب موقوف بآمدن بنده

باشد زیاده تصدیع نرفت بخدمت همشیرهٔ کلان همشیره صاحبهٔ عالی
باشد زیاده تصدیع نرفت بخدمت همشیرهٔ کلان همشیره صاحبهٔ عالی

قدر در مراتب بجای مادر سلمها الله تعالی در بنولا یک پسر ستاره بعمر ده ساله بعوض
قدر در مراتب بجای مادر سلمها الله تعالی در بنولا یک پسر ستاره بعمر ده ساله بعوض

مبلغ یازده روپیه خریده برای خدمت شریف فرستاده شده در خدمت دارند
مبلغ یازده روپیه خریده برای خدمت شریف فرستاده شده در خدمت دارند

و در تلاش کنیزک دیگر است انشاء الله تعالی وقت میسر شدن آنهم خواهد رسید
و در تلاش کنیزک دیگر است انشاء الله تعالی وقت میسر شدن آنهم خواهد رسید

خاطر شریف قرین جمعیت داشته بادای نماز پنجگانه و تلاوت قرآن مجید
خاطر شریف قرین جمعیت داشته بادای نماز پنجگانه و تلاوت قرآن مجید

و خیرات مبرات که وسیلهٔ نجات عقبی و ذریعه لطف الهی است پرداخته
و خیرات مبرات که وسیلهٔ نجات عقبی و ذریعه لطف الهی است پرداخته

باشند زیاده چه تصدیع دهد رقیمه زن بجانب شوهر صاحب فی شان
باشند زیاده چه تصدیع دهد رقیمه زن بجانب شوهر صاحب فی شان

مالک خانمان سلامت بعد عجز و نیاز معروض باد سامی نامه معه هندوی مبلغ
مالک خانمان سلامت بعد عجز و نیاز معروض باد سامی نامه معه هندوی مبلغ

یک صد روپیه بر دوکان ساهوکار بهگوانداس ورود فرمود مبلغ مذکور از
یک صد روپیه بر دوکان ساهوکار بهگوانداس ورود فرمود مبلغ مذکور از

دکان مسطور بمعرض وصول آمد منجمله آن مبلغ چهار روپیه به هردیال بقال
دکان مسطور بمعرض وصول آمد منجمله آن مبلغ چهار روپیه به هردیال بقال

منجمله قرض آن رسانیده شد و مبلغ پنج روپیه باخوند صاحب و مبلغ چهل روپیه
منجمله قرض آن رسانیده شد و مبلغ پنج روپیه باخوند صاحب و مبلغ چهل روپیه

غله خریده و پانزده روپیه بخرج خانگی آمد چون موسم سرما بسر رسیده درستی
غله خریده و پانزده روپیه بخرج خانگی آمد چون موسم سرما بسر رسیده درستی

اسباب زمستانی هم ضرورتر از هر ضرور چون سه برخوردار نور بیگ بفضل
اسباب زمستانی هم ضرورتر از هر ضرور چون سه برخوردار نور بیگ بفضل

خدا بعمر ده سالگی رسیده امسال درین فصل ختنهٔ آن هم باید کنانید
خدا بعمر ده سالگی رسیده امسال درین فصل ختنهٔ آن هم باید کنانید

نوکران شاگرد پیشه و ڈیوڑهی بان وغیره را از دو ماه چیزی نرسیده امیدوار
نوکران شاگرد پیشه و ڈیوڑهی بان وغیره را از دو ماه چیزی نرسیده امیدوار

خرج مواجب اند ترصد که مبلغ دو صد روپیه را تدبیر نموده درماه کاتک تشریف
خرج مواجب اند ترصد که مبلغ دو صد روپیه را تدبیر نموده درماه کاتک تشریف

ازراني فرمايند که ازتهيهٔ اين امور فراغت يابد زياده ادب فقط
ازراني فرمايند که ازتهيهٔ اين امور فراغت يابد زياده ادب فقط

رقيمهٔ زن بجانب شوهر علايق وعوايق پناه توابع ولواحق اميدگاه
رقيمهٔ زن بجانب شوهر علايق وعوايق پناه توابع ولواحق اميدگاه

سلمه الله تعالى والبقيه دامن دولت بعد عرض نياز معروض ميدارد که امورخانه داري
سلمه الله تعالى والبقيه دامن دولت بعد عرض نياز معروض ميدارد که امورخانه داري

نکاري ست سرسري که متوسلان را به رزق توکل گذاشتن واوقات بسري
نکاري ست سرسري که متوسلان را به رزق توکل گذاشتن واوقات بسري

خود به رزق معلوم داشتن رازق مطلق امر بکرم ناموس وشرم فرموده
خود به رزق معلوم داشتن رازق مطلق امر بکرم ناموس وشرم فرموده

نه قطع رحم ومنع کرم انچه احوال شدت وبال بر اطفال خردسال ميگذرد
نه قطع رحم ومنع کرم انچه احوال شدت وبال بر اطفال خردسال ميگذرد

واقف آن قادر ذوالجلال ست نه مردم فارغ البال علاوهٔ آن قرضخواهان
واقف آن قادر ذوالجلال ست نه مردم فارغ البال علاوهٔ آن قرضخواهان

شام وسحر چون لشکر خطير حلقه بردر آيند غور وپرداخت علايق از واجبات
شام وسحر چون لشکر خطير حلقه بردر آيند غور وپرداخت علايق از واجبات

دانسته خيرگيران باشند باهمه والبستگان رابيش خود طلب دارند و الا
دانسته خيرگيران باشند باهمه والبستگان رابيش خود طلب دارند و الا

روز حساب پیش خدا چه جواب زیاده چه عرض نماید بخدمت مولوی صاحب

روز حساب پیش خدا چه جواب زیاده چه عرض نماید بخدمت مولوی صاحب

مشفق فیض رسان مولوی بشارت علی صاحب مولوی صاحب

مشفق فیض رسان مولوی بشارت علی صاحب مولوی صاحب

فیض رسان سراپا کرم مولوی بشارت علی صاحب سلمه الله تعالی بعد تمنای

فیض رسان سراپا کرم مولوی بشارت علی صاحب سلمه الله تعالی بعد تمنای

دست بوسی و قدم گیری معروض باد از روزیکه استقامت شکار پور و مجاورت

دست بوسی و قدم گیری معروض باد از روزیکه استقامت شکار پور و مجاورت

و مناورت حضور این مفروق مهجور بیچه رو از خاطر دریا مقاطر دور افتاده

و مناورت حضور این مفروق مهجور بیچه رو از خاطر دریا مقاطر دور افتاده

شفقت دلی مقتضی آن نسبت که دور افتادگان بادیه حرمان نکوی

شفقت دلی مقتضی آن نسبت که دور افتادگان بادیه حرمان نکوی

خاطر بار نیابند مگر حرف یاد دوستان از لوحه سینه محو فرمودند و الا تحریر

خاطر بار نیابند مگر حرف یاد دوستان از لوحه سینه محو فرمودند و الا تحریر

رقعات معنی و تفقدات باطنی را کدام مانع آینده اگرچه حسب دریا دلی

رقعات معنی و تفقدات باطنی را کدام مانع آینده اگرچه حسب دریا دلی

لب ساحل نشینان حرمان موج بحر شفقت نگذرد دور از کرم نه باشد

لب ساحل نشینان حرمان موج بحر شفقت نگذرد دور از کرم نه باشد

شعر گر بگذارم بخاطر پاک تو پاک نیست ٭ خاشاک تیره بیر دل دریا گذر
شعر گر بگذارم بخاطر پاک تو پاک نیست ٭ خاشاک تیره بیر دل دریا گذر

کند ٭ زیاده صداع نیفزود بخدمت حاجی صاحب مشفق شفیق
کند ٭ زیاده صداع نیفزود بخدمت حاجی صاحب مشفق شفیق

حاجیصاحب مشفق مظهر فیض سلامت تمنای مواصلت وشوق دلی
حاجیصاحب مشفق مظهر فیض سلامت تمنای مواصلت وشوق دلی

نه همچنان که بدستیاری معتبر مخبره وبیل قلم عبور ازان ذخار
نه همچنان که بدستیاری معتبر مخبره وبیل قلم عبور ازان ذخار

توان نمود دست و پا زدن چه آبی بر روی کار آرد ناچار از موج خیز
توان نمود دست و پا زدن چه آبی بر روی کار آرد ناچار از موج خیز

آن بحر امواج لساحل سلامت پا کشیده بدعای گراید ازانجا که احرام
آن بحر امواج لساحل سلامت پا کشیده بدعای گراید ازانجا که احرام

بستگان کعبهٔ مقصود لنگر باد پس ماندهای حرمان نمی گذارند ومناسک
بستگان کعبهٔ مقصود لنگر باد پس ماندهای حرمان نمی گذارند ومناسک

دلجوئی دور افتادگان که چ اگر بست از دست نمی دهند آن نقاوهٔ
دلجوئی دور افتادگان که چ اگر بست از دست نمی دهند آن نقاوهٔ

رهروان مجاز ازره لاوروی این منزل ازچه راه پا کشیدند و فرو گذاشت
رهروان مجاز ازره لاوروی این منزل ازچه راه پا کشیدند و فرو گذاشت

خیال مدینهٔ خاطر شکستگان بنمودند اگرچه درگذشته بجان مهجوران

خیال مدینهٔ خاطر شکستگان بنمودند اگرچه درگذشته بجان مهجوران

گذشت انچه گذشت آینده را از خاطر فرو نگذاشته بارقام حالات

گذشت انچه گذشت آینده را از خاطر فرو نگذاشته بارقام حالات

منزل و مقام تود ایتام سرفراز فرموده باشند زیاده بندگی و سلام

منزل و مقام تود ایتام سرفراز فرموده باشند زیاده بندگی و سلام

بخدمت میانصاحب قبله میانصاحب قبله فیض مرتبت والامنزلت

بخدمت میانصاحب قبله میانصاحب قبله فیض مرتبت والامنزلت

سلمه الله تعالی گذارش تمنای دیدار و آرزوی دربار رسمیات اهل

سلمه الله تعالی گذارش تمنای دیدار و آرزوی دربار رسمیات اهل

روزگار انگاشته تیز پای خامهٔ قدم باز پس کشیده بمیدان مدعا

روزگار انگاشته تیز پای خامهٔ قدم باز پس کشیده بمیدان مدعا

درجولانی ست که روزگار درباره نواب فلک اقتدار جاگیر پائیدار

درجولانی ست که روزگار درباره نواب فلک اقتدار جاگیر پائیدار

و تا شمار انفاس حیات مستعار ست اگر دو چهره لیعی و تلاش آن

و تا شمار انفاس حیات مستعار ست اگر دو چهره لیعی و تلاش آن

حضرت بدست آینده معاش خوش آساس ست که خیر طلب

حضرت بدست آینده معاش خوش آساس ست که خیر طلب

بدین روزگار قیام ورزیده بدولتِ دیدار فایض الانوار دولتِ جاوید

بدین روزگار قیام ورزیده بدولتِ دیدار فایض الانوار دولتِ جاوید

اندوزد زیاده تصدیع نداد بخدمت صاحب زادهٔ والاشان

اندوزد زیاده تصدیع نداد بخدمت صاحب زادهٔ والاشان

صاحب زادهٔ والاشان عالیقدر بلند مکان سلامت بوجه سر مشق شرح شوق

صاحب زادهٔ والاشان عالیقدر بلند مکان سلامت بوجه سر مشق شرح شوق

به نوخطانِ مکتب فدویت سپرده بمدعای ضروری العرض پرداخته که

به نوخطانِ مکتب فدویت سپرده بمدعای ضروری العرض پرداخته که

چشم در انتظار نسخهٔ رفع تیرگی سیاهی سفید گردید و از پشتگان مهر شعاعی

چشم در انتظار نسخهٔ رفع تیرگی سیاهی سفید گردید و از پشتگان مهر شعاعی

هنوز پرتو نینداخته اگر عنایت شود زهے سعادت و نسخهٔ مثنوی میر حسن

هنوز پرتو نینداخته اگر عنایت شود زهے سعادت و نسخهٔ مثنوی میر حسن

بموجب ارشاد نقل برداشته ارسالِ خدمت شد بنظر گذشته باشد چون

بموجب ارشاد نقل برداشته ارسالِ خدمت شد بنظر گذشته باشد چون

ایام عرس قریب ست خیرخواه هم بخدمت رسیده ذخیرهٔ سعادت خواهد

ایام عرس قریب ست خیرخواه هم بخدمت رسیده ذخیرهٔ سعادت خواهد

اندوخت زیاده تصدیع حضور از ادب دور۔

اندوخت زیاده تصدیع حضور از ادب دور۔

قسم دوم بطبقۂ اوسط

قسم دوم بطبقۂ اوسط

بخدمت دوستی در مقدمۂ نسبت فرزند دلبند مشفق مهربان
بخدمت دوستی در مقدمۂ نسبت فرزند دلبند مشفق مهربان

کرمفرمای مخلصان سلامت. بعد شرح وشوق مواصلت که مقصود بالذات
کرمفرمای مخلصان سلامت. بعد شرح وشوق مواصلت که مقصود بالذات

محبّان دوستی آیات ست مشهور رای باد که چون رشتۂ ارتباط جانبین
محبّان دوستی آیات ست مشهور رای باد که چون رشتۂ ارتباط جانبین

طناب کشش دلهاست اگر شمع محفل جمهور گردد دور از محبت معنوی نیست
طناب کشش دلهاست اگر شمع محفل جمهور گردد دور از محبت معنوی نیست

وآن این ست که برخوردار سعادت یار را بفرزندی آن مخلص اخلاق
وآن این ست که برخوردار سعادت یار را بفرزندی آن مخلص اخلاق

پرست اراده دارم رجا که این استدعا را مقرون اجابت ساخته
پرست اراده دارم رجا که این استدعا را مقرون اجابت ساخته

یکی از نتایج دودمان محبت را نامزد فرمایند که عقد سلسلۂ یگانگی خاطر
یکی از نتایج دودمان محبت را نامزد فرمایند که عقد سلسلۂ یگانگی خاطر

نشین خاص وعام گردد این معنی دست نه کشیده بنگارش جواب باصواب
نشین خاص وعام گردد این معنی دست نه کشیده بنگارش جواب باصواب

پرداز ندکه چشم براه و دیدهٔ دل بنگاه است زیاده تصدیع نرفت
پرداز ندکه چشم براه و دیدهٔ دل بنگاه است زیاده تصدیع نرفت
بحقایق و معارف آگاه میان اعظم شاه حقایق آگاه میان
بحقایق و معارف آگاه میان اعظم شاه حقایق آگاه میان
محمد اعظم شاه سلمه الله تعالی بعد شوق مواصلت کیمیا خاصیت
محمد اعظم شاه سلمه الله تعالی بعد شوق مواصلت کیمیا خاصیت
مکشوف رای باد چون آن سرچشمهٔ فیض الهی رخت اقامت به شکارپور
مکشوف رای باد چون آن سرچشمهٔ فیض الهی رخت اقامت به شکارپور
انداختند اگرچه خدمت حضور از تکلف دور است و سراسر ذخیرهٔ نور
انداختند اگرچه خدمت حضور از تکلف دور است و سراسر ذخیرهٔ نور
اما باسباب زندگانی این مهجوران را اطلاعے رود که اوقات
اما باسباب زندگانی این مهجوران را اطلاعے رود که اوقات
مستعار را بچه سان بسر برند یا تشریف آرند یا دور افتادگان را
مستعار را بچه سان بسر برند یا تشریف آرند یا دور افتادگان را
پیش خود طلب دارند که جائے تا نه در قالب افسرده آید که اسلوب
پیش خود طلب دارند که جائے تا نه در قالب افسرده آید که اسلوب
معاشرت را شاید درین هر دو شق هرچه بخاطر فرود آید و در دیده
معاشرت را شاید درین هر دو شق هرچه بخاطر فرود آید و در دیده

نیکو نماید بارقام آن دست نه گشتند زیاده نوشتن زیاده است بخدمت
نیکو نماید بارقام آن دست نه گشتند زیاده نوشتن زیاده است بخدمت

میان اعظم شاه صاحب دل نوشته زاویه گزین گوشهٔ تنهای
میان اعظم شاه صاحب دل نوشته زاویه گزین گوشهٔ تنهای

وگوشه نشین زاویهٔ یکتای حقایق آگاه میان اعظم شاه سلامت هرچند
وگوشه نشین زاویهٔ یکتای حقایق آگاه میان اعظم شاه سلامت هرچند

عافیت در وحدت ست وانقسام طبیعت در کثرت اما اگر چندے
عافیت در وحدت ست وانقسام طبیعت در کثرت اما اگر چندے

بصورتِ فیض بخشی قدم رنجه فرمایند دور از مهربانی نخواهد شد که اہلِ
بصورتِ فیض بخشی قدم رنجه فرمایند دور از مهربانی نخواهد شد که اہلِ

این دیار بانتظار قدوم میمنت لزوم بے اختیار اند بہر صورت
این دیار بانتظار قدوم میمنت لزوم بے اختیار اند بہر صورت

که دست دهد باین صوب اقدام نمایند و درین معنی دریغ ندارند
که دست دهد باین صوب اقدام نمایند و درین معنی دریغ ندارند

که عالمی مشتاق جمال ست وجهانی آرزومند وصال زیاده چه بر طرازد
که عالمی مشتاق جمال ست وجهانی آرزومند وصال زیاده چه بر طرازد

والسلام بسیادت پناه میر محمد علی سیادت پناه ونجابت دستگاه
والسلام بسیادت پناه میر محمد علی سیادت پناه ونجابت دستگاه

میر محمد علی جیو سلمه الله تعالی دریافت شد که دریغ لا باوجود این بے
میر محمد علی جیو سلمه الله تعالی دریافت شد که دریغ لا باوجود این بے
اسبابی و بے سرانجامی تدبیر شادی کار خیر دختر لغیبه و را ایشان در
اسبابی و بے سرانجامی تدبیر شادی کار خیر دختر لغیبه و را ایشان در
ذی الحجه بعد عید که عرصهٔ بعیده نیست در پیش دارند خاطر را حیرانی روداد
ذی الحجه بعد عید که عرصهٔ بعیده نیست در پیش دارند خاطر را حیرانی روداد
که بچه صورت این کار انصرام خواهد یافت چون بدیدهٔ تعمق ملاحظه
که بچه صورت این کار انصرام خواهد یافت چون بدیدهٔ تعمق ملاحظه
رفت نشان داده که او تعالی مسبب الاسباب است شاید در پردهٔ تقدیر
رفت نشان داده که او تعالی مسبب الاسباب است شاید در پردهٔ تقدیر
اسباب شائسته مهیا داشته باشد که انسان را ازان اطلاع نباشد
اسباب شائسته مهیا داشته باشد که انسان را ازان اطلاع نباشد
پس درین صورت نظر بکارخانهٔ تقدیر داشته فکر و تعلق خاطر را بخود
پس درین صورت نظر بکارخانهٔ تقدیر داشته فکر و تعلق خاطر را بخود
راه نه دهند که دستگیر درماندگان و کارساز بیچارگان به آسانی سرانجام
راه نه دهند که دستگیر درماندگان و کارساز بیچارگان به آسانی سرانجام
این کار خواهد کرد بمنه و کرمه مشیخت پناه شیخ ظهور الله سنبهلی
این کار خواهد کرد بمنه و کرمه مشیخت پناه شیخ ظهور الله سنبهلی

شیخت پناه شرافت دستگاه شیخ ظهور الله جیو سلمه الله تعالی عنایت نامه
شیخت پناه شرافت دستگاه شیخ ظهور الله جیو سلمه الله تعالی عنایت نامه

حضور غریب نواز که نامزد مرزا عان ستعه حامل آن پیش ایشان فرستاده
حضور غریب نواز که نامزد مرزا عان ستعه حامل آن پیش ایشان فرستاده

شند لازم که مشار الیه را همراه برده عنایت نامه به مرزا موصوف رسانند
شند لازم که مشار الیه را همراه برده عنایت نامه به مرزا موصوف رسانند

وجواب آن نویسانیده حواله نامبرده نمایند که باز عنقریب اراده جناب
وجواب آن نویسانیده حواله نامبرده نمایند که باز عنقریب اراده جناب

حضور می دارد و خود هم عرضی نمایند که آدم معتبر ست به نظر خواهد گذرانید
حضور می دارد و خود هم عرضی نمایند که آدم معتبر ست به نظر خواهد گذرانید

وجواب آن از پیشگاه حضور بنام ایشان خواهد آورد زیاده چه بر طرازد
وجواب آن از پیشگاه حضور بنام ایشان خواهد آورد زیاده چه بر طرازد

بشریعت پناه قاضی صاحب شریعت پناه فضیلت دستگاه سلامت میر
بشریعت پناه قاضی صاحب شریعت پناه فضیلت دستگاه سلامت میر

چراغ علی و روشن علی فیما بین معامله و معارضه دارند و در برادری بسبب
چراغ علی و روشن علی فیما بین معامله و معارضه دارند و در برادری بسبب

نافهمیدگی جانبین تصفیه نیافت لهذا هر دو صاحبان بخدمت می رسند
نافهمیدگی جانبین تصفیه نیافت لهذا هر دو صاحبان بخدمت می رسند

یقین کہ جانب احدی نگاہ نداشتہ بموجب فرمودۂ کتاب اللہ و شریعت
یقین کہ جانب احدی نگاہ نداشتہ بموجب فرمودۂ کتاب اللہ و شریعت
غرا الصبور لتے کہ در حق یکی مو تجاوز نشود و حق بحق دار عاید گردد انفصال
غرا الصبور لتے کہ در حق یکی مو تجاوز نشود و حق بحق دار عاید گردد انفصال
فرمایند کہ بر حسب شریعت اطہر کسی از صراط مستقیم قدم بیرون نخواہد
فرمایند کہ بر حسب شریعت اطہر کسی از صراط مستقیم قدم بیرون نخواہد
نہاد درین صورت رضای خدا و رسول اوست زیادہ چہ بر طراز د بجا فظ
نہاد درین صورت رضای خدا و رسول اوست زیادہ چہ بر طراز د بجا فظ
غلام جیلانی عُرف حافظ کلو حافظ صاحب مشفق مہربان یکتای
غلام جیلانی عُرف حافظ کلو حافظ صاحب مشفق مہربان یکتای
قرآن خوانی حافظ غلام جیلانی سلامت باشند اوراق سیپارۂ
قرآن خوانی حافظ غلام جیلانی سلامت باشند اوراق سیپارۂ
دل در فراق آن خوش خوان چون اوراق خزانی پریشان اگر
دل در فراق آن خوش خوان چون اوراق خزانی پریشان اگر
صحت آیت محبت جایز داشتہ چندے زلال وصال درکام وزبان
صحت آیت محبت جایز داشتہ چندے زلال وصال درکام وزبان
متعطشان چشم جمال برند دور از اخلاص نخواہد شد الحمد للہ کہ ماہ صیام
متعطشان چشم جمال برند دور از اخلاص نخواہد شد الحمد للہ کہ ماہ صیام

هم نزدیک ست دل برای استماع قران شریف مملو اشتیاق ست اگر
هم نزدیک ست دل برای استماع قران شریف مملو اشتیاق ست اگر

اتفاق افتد زهی دولت مشتاق مُتدعی ثواب ست و منتظر جواب
اتفاق افتد زهی دولت مشتاق مُتدعی ثواب ست و منتظر جواب

زیاده ابرام نه رفت به میرزا صاحب میرزا کلن بیگ جمعدار
زیاده ابرام نه رفت به میرزا صاحب میرزا کلن بیگ جمعدار

میرزا صاحب مشفق کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی بعد سلام و شوق
میرزا صاحب مشفق کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی بعد سلام و شوق

و اشتیاقِ ملاقات مطالعه نمایند که میر انور علی و مهر علی از برادران
و اشتیاقِ ملاقات مطالعه نمایند که میر انور علی و مهر علی از برادران

قرابتی این خیر طلب اند چون بهرتی پلٹن رو بکار ست اگر سعی آن
قرابتی این خیر طلب اند چون بهرتی پلٹن رو بکار ست اگر سعی آن

مشفق سررشتهٔ جمعداری و دفعداری بدست مشار الیهما افتد نهایت
مشفق سررشتهٔ جمعداری و دفعداری بدست مشار الیهما افتد نهایت

احسان اگر گنجایش نباشد در زمرهٔ یاران برادری باشند نظر عنایت
احسان اگر گنجایش نباشد در زمرهٔ یاران برادری باشند نظر عنایت

و مهربانی بر حال صاحبان موصوف مبذول گردد زیاده چه صداع دهد
و مهربانی بر حال صاحبان موصوف مبذول گردد زیاده چه صداع دهد

به راؤ صاحب مشفق راؤ هرسهای صاحب مستاجر پرگنه چها
به راؤ صاحب مشفق راؤ هرسهای صاحب مستاجر پرگنه چها

راو صاحب مشفق سراپا اشفاق سلمه الله تعالی خدمت حکومت پرگنه چها
راو صاحب مشفق سراپا اشفاق سلمه الله تعالی خدمت حکومت پرگنه چها

بدعاهای وراره و استدعاهای بدرگاه بے نیاز بنام آن مشفق از سرکار
بدعاهای وراره و استدعاهای بدرگاه بے نیاز بنام آن مشفق از سرکار

ناظم ملک مقرر و مفوض گشته الله تعالی مدام بحکومت شایسته قایم داراد
ناظم ملک مقرر و مفوض گشته الله تعالی مدام بحکومت شایسته قایم داراد

و درین صورت لازم آن ست که بابمیه داران پرگنه مذکور تعرض فراحمت
و درین صورت لازم آن ست که بابمیه داران پرگنه مذکور تعرض فراحمت

ننماید که ایمه از حضور معاف و سوای مال سرکارست ازین لشکر دعای
ننماید که ایمه از حضور معاف و سوای مال سرکارست ازین لشکر دعای

همت باید طلبید خصوص حافظ محمد فاضل که یکی از مهربانان و دوستداران
همت باید طلبید خصوص حافظ محمد فاضل که یکی از مهربانان و دوستداران

خیر طلب اند رعایت بر حال مشار الیه غایت احسان بر خیرخواه متصور ایدتر
خیر طلب اند رعایت بر حال مشار الیه غایت احسان بر خیرخواه متصور ایدتر

حافظ موصوف و کل این فرقه مساکین عذب اللسان و ممنون آن
حافظ موصوف و کل این فرقه مساکین عذب اللسان و ممنون آن

حیثیتِ احسان باشد زیاده چه تصدیع دهد به محبت الیتام لاله
حیثیتِ احسان باشد زیاده چه تصدیع دهد به محبت الیتام لاله
سیتارام مهربان محبت الیتام لاله سیتارام سلمه بعدِ شوق
سیتارام مهربان محبت الیتام لاله سیتارام سلمه بعدِ شوق
مواصلت کثیر المباحثت که ثمرهٔ عمرِ مستعار دوستداران اخلاص شعار
مواصلت کثیر المباحثت که ثمرهٔ عمرِ مستعار دوستداران اخلاص شعار
است مکشوف ضمیر باد وعده که بتیر سبیلِ حلقه کمان رفته شاید ایفای آن
است مکشوف ضمیر باد وعده که بتیر سبیلِ حلقه کمان رفته شاید ایفای آن
در پیش نهاده اند والا تیرِ قامت وزیر بارِ انتظار آن کمان نمی شد
در پیش نهاده اند والا تیرِ قامت وزیر بارِ انتظار آن کمان نمی شد
خلاف وراست بازی ست و حشمت و سخن پردازی و اما بے صلاح
خلاف وراست بازی ست و حشمت و سخن پردازی و اما بے صلاح
وفا وعده نه بندد تا وعده آن بوفا پیوندد زیاده چه صداع افزاید
وفا وعده نه بندد تا وعده آن بوفا پیوندد زیاده چه صداع افزاید
بخدمت مولوی صاحب مولوی نور الحق نوشته فضایل مآب فضیلت
بخدمت مولوی صاحب مولوی نور الحق نوشته فضایل مآب فضیلت
اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلمه الله تعالی محمد اکرم طالب علم اند
اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلمه الله تعالی محمد اکرم طالب علم اند

مدت دراز تمنای خدمت دارد و تحصیلش تا مطولات ست دریافت

مدت دراز تمنای خدمت دارد و تحصیلش تا مطولات ست دریافت

شد که بسبب کثرت سبق طلبا وقت فراغت نیست اگر با وجود کشاکش

شد که بسبب کثرت سبق طلبا وقت فراغت نیست اگر با وجود کشاکش

وقت یک سبق مشار الیه پیش خود مقرر فرمایند بار منت بر دوستدار مقصود

وقت یک سبق مشار الیه پیش خود مقرر فرمایند بار منت بر دوستدار مقصود

مشار الیه از باعث جولانی طبیعت و محنت مطالعه کتاب لایق خدمت ست

مشار الیه از باعث جولانی طبیعت و محنت مطالعه کتاب لایق خدمت ست

البته در صورت اقبال این معنی نظر عنایت بر مومی الیه دارند که تا عمر

البته در صورت اقبال این معنی نظر عنایت بر مومی الیه دارند که تا عمر

خود ممنون و شاکر خواهد شد زیاده چه برطرازد به مهربان دوستان

خود ممنون و شاکر خواهد شد زیاده چه برطرازد به مهربان دوستان

خلیفه ظهور الله جهان آبادی خلیفه صاحب مهربان کرمفرمای

خلیفه ظهور الله جهان آبادی خلیفه صاحب مهربان کرمفرمای

دوستان خلیفه ظهور الله جیو سلمه الله تعالی اشتیاق دیدنها عنان اختیار

دوستان خلیفه ظهور الله جیو سلمه الله تعالی اشتیاق دیدنها عنان اختیار

از دست ربوده اگر اتفاق افتد برای دو روز از ملاقات خود مسرور

از دست ربوده اگر اتفاق افتد برای دو روز از ملاقات خود مسرور

سازند بموجب استدعای آن مهربان جنگی خان معه سه جفت نعلین
سازند بموجب استدعای آن مهربان جنگی خان معه سه جفت نعلین

کفش بری هیر سه قیمت هر سه جفت مبلغ یک روپیه دوازده آنه
کفش بری هیر سه قیمت هر سه جفت مبلغ یک روپیه دوازده آنه

قرار یافته منجملهٔ آن یک روپیه رسید باقی دوازده آنه حوالهٔ مشارالیه
قرار یافته منجملهٔ آن یک روپیه رسید باقی دوازده آنه حوالهٔ مشارالیه

نمایند که بکفش دوز رسانیده شود دیگر آنچه فرمایشات درخور این
نمایند که بکفش دوز رسانیده شود دیگر آنچه فرمایشات درخور این

دوستدار باشد مقدمه فیما بین واحد دانسته بے تامل نگاشته باشند
دوستدار باشد مقدمه فیما بین واحد دانسته بے تامل نگاشته باشند

زیاده نوشتن زیاده است به میر صاحب مشفق مهربان حافظ
زیاده نوشتن زیاده است به میر صاحب مشفق مهربان حافظ

سید فیض الله سنبهلی میر صاحب مشفق مهربان کرم فرمای من سید
سید فیض الله سنبهلی میر صاحب مشفق مهربان کرم فرمای من سید

فیض الله جیو سلمه الله تعالی بموجب درخواست آن مهربان سیپارهٔ عم
فیض الله جیو سلمه الله تعالی بموجب درخواست آن مهربان سیپارهٔ عم

نوشته شد به سبب احتیاط بدست آدم فرستاده شد بعد الفقدای عید سعید
نوشته شد به سبب احتیاط بدست آدم فرستاده شد بعد الفقدای عید سعید

که عرصهٔ قریب است مصحوب برخوردار احسان الله خواهد رسید و رسانیدن
که عرصهٔ قریب است مصحوب برخوردار احسان الله خواهد رسید و رسانیدن

اینجا صندوق این جانب ذمهٔ آن مهربان ست اگر درین روزها برسد
اینجا صندوق این جانب ذمهٔ آن مهربان ست اگر درین روزها برسد

از همه اولی و الا شکایت باقی ست به روالی این معنی رسیده تغافل
از همه اولی و الا شکایت باقی ست به روالی این معنی رسیده تغافل

نه نمایند و مبلغ یک روپیه را تنباکو از اسامی خود خریده باید فرستاد قیمت
نه نمایند و مبلغ یک روپیه را تنباکو از اسامی خود خریده باید فرستاد قیمت

آن از عقب خواهد رسید زیاده چه نگارش رود به خان مهربان
آن از عقب خواهد رسید زیاده چه نگارش رود به خان مهربان

اخوان زادهٔ محمد حسین خان مهربان اخوان زادهٔ محمد حسین خان
اخوان زادهٔ محمد حسین خان مهربان اخوان زادهٔ محمد حسین خان

سلمه الله تعالی یاد باد که در وقت ملاقات بریلی وعدهٔ ارسال چوب دستی
سلمه الله تعالی یاد باد که در وقت ملاقات بریلی وعدهٔ ارسال چوب دستی

رفته و دست وعدهٔ آن دوست از عصای خود نموده یک دست چشم براه است
رفته و دست وعدهٔ آن دوست از عصای خود نموده یک دست چشم براه است

موجب تعجب با وجود آمد و رفت مردمان چوب دستی بدست نیامد در صورت
موجب تعجب با وجود آمد و رفت مردمان چوب دستی بدست نیامد در صورت

عدم ارسال آن حمل بر تغافل و تساهل ایشان نموده بازمی نگارد
عدم ارسال آن حمل بر تغافل و تساهل ایشان نموده بازمی نگارد

که رحمت الله آدم سرکار میرسد امید که چوب دستی مذکور بر حسب وعده
که رحمت الله آدم سرکار میرسد امید که چوب دستی مذکور بر حسب وعده

خود حواله نامبرده نمایند که باین جانب خواهد رسانید درین مرتبه تبر سبیل
خود حواله نامبرده نمایند که باین جانب خواهد رسانید درین مرتبه تبر سبیل

آن اهمال نرود و الا این معنے بادار عدم مروت آن محبت پناه
آن اهمال نرود و الا این معنے بادار عدم مروت آن محبت پناه

خواهد داد زیاده نگارش نرفت به خان مهربان بخشی غلام
خواهد داد زیاده نگارش نرفت به خان مهربان بخشی غلام

مرتضی خان رامپوری خان مهربان بخشی غلام مرتضی خان
مرتضی خان رامپوری خان مهربان بخشی غلام مرتضی خان

سلمه الله تعالی بیاض اخوی میر امام علی صاحب بر حسب ارقام اخوی
سلمه الله تعالی بیاض اخوی میر امام علی صاحب بر حسب ارقام اخوی

موصوف مصحوب جنگی خان رسید خاطر را مسرور ساخت اگر کتابی
موصوف مصحوب جنگی خان رسید خاطر را مسرور ساخت اگر کتابی

دیگر مطلوب باشد این خانه را خانه خود تصور نموده بی تامل باید نگاشت
دیگر مطلوب باشد این خانه را خانه خود تصور نموده بی تامل باید نگاشت

چون فیمابین مغایرت نسبت فرستاده شود و شیشه های گلاب معموله
چون فیمابین مغایرت نسبت فرستاده شود و شیشه های گلاب معموله

ارسال نرسیده اغلب که بنظر کاسه حضرت رسول الله صلی الله
ارسال نرسیده اغلب که بنظر کاسه حضرت رسول الله صلی الله

علیه وسلم علیحده امانت داشته باشد در ارسال آن اغماض
علیه وسلم علیحده امانت داشته باشد در ارسال آن اغماض

نرود و از نگارش حالات خیریت مسرور نموده باشند زیاده چه طرازد
نرود و از نگارش حالات خیریت مسرور نموده باشند زیاده چه طرازد

بشیخ صاحب مشفق مهربان شیخ معصوم علی شیخصاحب مهربان
بشیخ صاحب مشفق مهربان شیخ معصوم علی شیخصاحب مهربان

شیخ معصوم علی جیو سلمه الله تعالی دو سبوچه گلاب مرسوله آن
شیخ معصوم علی جیو سلمه الله تعالی دو سبوچه گلاب مرسوله آن

مهربان که از کمال مهربانی فرستاده بودند رسیده مذاق جان را
مهربان که از کمال مهربانی فرستاده بودند رسیده مذاق جان را

شیرین ساخت اگر مثل و مشابهت آن بشیرینی دهم شیرینیش
شیرین ساخت اگر مثل و مشابهت آن بشیرینی دهم شیرینیش

بالاتر ست و اگر تمثیل بشکر و نبات دهم فرع باصل نمی رسد خانه
بالاتر ست و اگر تمثیل بشکر و نبات دهم فرع باصل نمی رسد خانه

دوستی آباد اللہ تعالی آن شیرین کلام گرداناد و آدم بحضور غریب نواز

دوستی آباد اللہ تعالی آن شیرین کلام گرداناد و آدم بحضور غریب نواز

ارادهٔ قدمبوس دارد مطلبی که بخاطر دارند بذریعهٔ عرضداشت عرض

ارادهٔ قدمبوس دارد مطلبی که بخاطر دارند بذریعهٔ عرضداشت عرض

احوال ضرورست زیاده چه نویسد بحکمت مآب حکیم رحیم الدین

احوال ضرورست زیاده چه نویسد بحکمت مآب حکیم رحیم الدین

صاحب حکمت مآب فضیلت نصاب افلاطون منش بقراط طبیعت

صاحب حکمت مآب فضیلت نصاب افلاطون منش بقراط طبیعت

سلمه اللہ تعالی طبیعت از چند روز ناخوش و بے مزه است و اشتها

سلمه اللہ تعالی طبیعت از چند روز ناخوش و بے مزه است و اشتها

مطلق ندارد اگر برای دو ساعت تشریف آرند رفع عوارضات بیماری

مطلق ندارد اگر برای دو ساعت تشریف آرند رفع عوارضات بیماری

سنته بعد ملاحظهٔ نبض انچه تجویز شود بکار برده و در صورتی که بسبب

سنته بعد ملاحظهٔ نبض انچه تجویز شود بکار برده و در صورتی که بسبب

شغل معالجه بیماران فرصت و فراغت دست نه دهد اینجانب را طلبید

شغل معالجه بیماران فرصت و فراغت دست نه دهد اینجانب را طلبید

ارند که بخدمت رسیده بمعالجه پردازد که بدون آن فضیلت مآب

ارند که بخدمت رسیده بمعالجه پردازد که بدون آن فضیلت مآب

طبیعت بدیگری رغبت نمی کنند زیاده چه صداع افزاید به محبت

طبیعت بدیگری رغبت نمی کنند زیاده چه صداع افزاید به محبت

پناه شیخ رحمت الله دوست جانی محبت پناه مودت دستگاه

پناه شیخ رحمت الله دوست جانی محبت پناه مودت دستگاه

شیخ رحمت الله بحمایت الهی بوده سلامت باشند شعر ما را ارزوی

شیخ رحمت الله بحمایت الهی بوده سلامت باشند شعر ما را ارزوی

تو در دیده خواب نیست ٭ بی روی دل فریب تو بودن صواب نیست ٭

تو در دیده خواب نیست ٭ بی روی دل فریب تو بودن صواب نیست ٭

این دوری مهجوری را کار ببر استخوان طاقت رسانیده و مفارقت

این دوری مهجوری را کار ببر استخوان طاقت رسانیده و مفارقت

ضروری خواب از دیده و آرام از دل این شوریده و رمیده

ضروری خواب از دیده و آرام از دل این شوریده و رمیده

یکسر بیرون کشیده شعر درد ما را نیست درمان الغیاث ٭ هجر ما را

یکسر بیرون کشیده شعر درد ما را نیست درمان الغیاث ٭ هجر ما را

نیست پایان الغیاث ٭ درین صورت اگر این تشنه کامان و

نیست پایان الغیاث ٭ درین صورت اگر این تشنه کامان و

خشک زبانان فراق را بزلال وصال و آب حیوان دیدار شیرین

خشک زبانان فراق را بزلال وصال و آب حیوان دیدار شیرین

کام ساز ندزهی عیش زندگانی خیال فلاح و بهبود مهجوران در سر
کام ساز ندزهی عیش زندگانی خیال فلاح و بهبود مهجوران در سر

داشته ازین رعایت درنگذرند زیاده بجز تاکید مواصلت چه برطرازد
داشته ازین رعایت درنگذرند زیاده بجز تاکید مواصلت چه برطرازد

به محبت پناه دوستی آگاه میر عبدالله محب یکرنگ دوست
به محبت پناه دوستی آگاه میر عبدالله محب یکرنگ دوست

با فرهنگ دوستی آگاه میر عبدالله سلامت باشند دست استماع نوید
با فرهنگ دوستی آگاه میر عبدالله سلامت باشند دست استماع نوید

آمدن ایشان از سفر و رسیدن بوطن این مهجور را از ورطهٔ
آمدن ایشان از سفر و رسیدن بوطن این مهجور را از ورطهٔ

اضطراب برکشید و خاطر را مالامال مسرت بی اندازه گردانید
اضطراب برکشید و خاطر را مالامال مسرت بی اندازه گردانید

مباهجه و بشاشتی که طفیل گوشش دست داد قلم از بیانش
مباهجه و بشاشتی که طفیل گوشش دست داد قلم از بیانش

خط عجز می کشد لاکن چه کند که دیده بیدن و دیدار جمال تسلی نگراید
خط عجز می کشد لاکن چه کند که دیده بیدن و دیدار جمال تسلی نگراید

و حسب حالش اینکه سخن درست نه گویم بخت توانم دیدش
و حسب حالش اینکه سخن درست نه گویم بخت توانم دیدش

که میخورند حریفان و من نظاره کنم * چو چنگ گوش استماع

که میخورند حریفان و من نظاره کنم * چو چنگ گوش استماع

خبر فرحت اثر ذخیرهٔ مسرت اندوخت لازم که دیدهٔ حرمان

خبر فرحت اثر ذخیرهٔ مسرت اندوخت لازم که که دیدهٔ حرمان

کشیده را نیز بنور دیدار خود منور سازند زیاده چه نگارش رود

کشیده را نیز بنور دیدار خود منور سازند زیاده چه نگارش رود

رقیمهٔ شوهر بجانب زن شمع فانوس عصمت و ناموس بجرم

رقیمهٔ شوهر بجانب زن شمع فانوس عصمت و ناموس بجرم

حریم حمایت کریم باشند هندویهای مبلغ کثیر میرسند و هنوز

حریم حمایت کریم باشند هندوی های مبلغ کثیر میرسند و هنوز

شکایات بمیان است و نوکران شاگرد پیشه و ڈیوڑهی بان بعدم

شکایات بمیان است و نوکران شاگرد پیشه و ڈیوڑهی بان بعدم

یافت مواجب خود نالان نه معدن و دفینه بر آمده که زر بخروار ها

یافت مواجب خود نالان نه معدن و دفینه بر آمده که زر بخروار ها

فرستند و اکسیر کیمیا بدست آمده که خاک را زر گردانند خرج بموجب

فرستند و اکسیر کیمیا بدست آمده که خاک را زر گردانند خرج بموجب

دخل باید تا از عهدهٔ آن بر آید هندوی مبلغ یک صد روپیه دیگر

دخل باید تا از عهدهٔ آن بر آید هندوی مبلغ یک صد روپیه دیگر

فرستاده شد خواهد رسید ماهانه در ماهه داران باید رسانید تا نوکران
فرستاده شد خواهد رسید ماهانه در ماهه داران باید رسانید تا نوکران

بیدل نه بوده بیکار و بار خود هوشیار باشند کشتیان را تقید رود که بر
بیدل نه بوده بیکار و بار خود هوشیار باشند کشتیان را تقید رود که بر

ڈیوڑھی همه شب بیدار باشند و از احوال جزو کل خانه نویسان باشند
ڈیوڑھی همه شب بیدار باشند و از احوال جزو کل خانه نویسان باشند

که موجب دلجمعی گردد زیاده چه برنگار در رقیمهٔ شوهر بیچاره زن
که موجب دلجمعی گردد زیاده چه برنگار در رقیمهٔ شوهر بیچاره زن

اهل خانه مونس یگانه همراز و نیاز بجمایت بی انباز باشند خط
اهل خانه مونس یگانه همراز و نیاز بجمایت بی انباز باشند خط

خیریت رسید مضمون من وعن دریافت گردید مرقوم بود که شادی
خیریت رسید مضمون من وعن دریافت گردید مرقوم بود که شادی

کدخدای برخوردار سعادت کیش محمد درویش که بیجانه خیراندیش
کدخدای برخوردار سعادت کیش محمد درویش که بیجانه خیراندیش

قرار یافته ولا بیشی و اسباب آن از صد یکی و از بسیار اندکی صورت
قرار یافته ولا بیشی و اسباب آن از صد یکی و از بسیار اندکی صورت

نه بسته وطرف ثانی مجوز لشهر ربیع الآخر بدریافت این
نه بسته وطرف ثانی مجوز لشهر ربیع الآخر بدریافت این

خاطر گل کامرانی بر چیده صورتش این ست که اسباب ان مهیا
خاطر گل کامرانی بر چیده صورتش این ست که اسباب ان مهیا

وموجود ونظر بر اسباب حق سبحانه تعالی داشته مضطرب نباشند
وموجود ونظر بر اسباب حق سبحانه تعالی داشته مضطرب نباشند

این جانب هم بعد یک ماه مبلغ تنخواه بوصول اورده میرسد همه اسباب
این جانب هم بعد یک ماه مبلغ تنخواه بوصول اورده میرسد همه اسباب

بسهولت و آسانی سرانجام خواهد یافت اگر دست دهد درخت انبه باید
بسهولت و آسانی سرانجام خواهد یافت اگر دست دهد درخت انبه باید

خرید که همه درکار خواهد شد وپیوسته نویان حالات باشند زیاده
خرید که همه درکار خواهد شد وپیوسته نویان حالات باشند زیاده

خیریت ست بمهربانان دوستان لاله بخشی رام واصلیا فی
خیریت ست بمهربانان دوستان لاله بخشی رام واصلیا فی

نویس کچهری کرور بریلی لاله صاحب مهربان لاله بخشی رام سلمه
نویس کچهری کرور بریلی لاله صاحب مهربان لاله بخشی رام سلمه

الله تعالی اخوت پناه میر ناصر علی ومیر قادر علی از سال گذشته موضع
الله تعالی اخوت پناه میر ناصر علی ومیر قادر علی از سال گذشته موضع

موندیا وسیحولیا وخضرپور متعلقه نظام پور از حضور به تشخیص خود دارند
موندیا وسیحولیا وخضرپور متعلقه نظام پور از حضور به تشخیص خود دارند

چون پیشکاری کچهری که دروکاغذ واصلباقی تعلق آن مهربان شنیدند
چون پیشکاری کچهری که دروکاغذ واصلباقی تعلق آن مهربان شنیدند

بکمال مسرت وابتهاج عکس کامرانی در آئینهٔ خیال دیدند از چند روز
بکمال مسرت وابتهاج عکس کامرانی در آئینهٔ خیال دیدند از چند روز

جمع واصلباقی مواضع خود آمد ورفت کچهری دارند چون مبلغ مشار الیها
جمع واصلباقی مواضع خود آمد ورفت کچهری دارند چون مبلغ مشار الیها

دام دام در سرکار رسیدند از روی واجبی واصلباقی بمومی الیها درست کرده
دام دام در سرکار رسیدند از روی واجبی واصلباقی بمومی الیها درست کرده

رخصت سازند در صورت هیچ کار سرکار است زیاده چه نویسد بدیوان
رخصت سازند در صورت هیچ کار سرکار است زیاده چه نویسد بدیوان

پرگنه بریلی کروری جیلی دیوان صاحب مهربان کرمفرمای غریبان سلامت
پرگنه بریلی کروری جیلی دیوان صاحب مهربان کرمفرمای غریبان سلامت

خدمت دیوانی پرگنه بریلی بر احبا مبارک باد شکرانه آن که حق تعالی آن
خدمت دیوانی پرگنه بریلی بر احبا مبارک باد شکرانه آن که حق تعالی آن

مهربان را بر غربا و نوع شرفا تسلط گردانیده تسلط کار شان بر خود دانند
مهربان را بر غربا و نوع شرفا تسلط گردانیده تسلط کار شان بر خود دانند

سادات و دیگر شرفا بکاه خود حیران و سرگردان اند کسی نمی پرسد
سادات و دیگر شرفا بکاه خود حیران و سرگردان اند کسی نمی پرسد

کیبستند و چون گردیده توکے بشنوی ناله داد خواه بیکسان

نزدی کلهٔ خوانگاه خدارا حاضر و ناظر دانسته این همه نعمای

عطاے او فهمیده مخلوقش را راضی و شاکر دارند دو بامداد

گر آید کسی بخدمت شاه سوم هر آئینه درو ے کند بلطف نگاه

آنکه در کار خویش بی پروا از درویش دولت و کار فرمای اعتبار

رانشاید امروز بر یکی و فردا بر دیگری مصرعه مراعات صدکن

برای یکی زیاده چه بر طراز و بمهربان دوستان دوستی

آگاه حافظ سید فیض الله مخلص نواز اخلاص پیرا از سلامت

ایمائیکه در تصفیه هدیه کلام الله رفت دریافت گردید بالیقین قرآن

هنوز در فریب مشتریان ست گفتارش سخن پردازی وزبان درازی
هنوز در فریب مشتریان ست گفتارش سخن پردازی وزبان درازی

وگردارش روبه بازی وحیله سازی روبروکامش صلاح آمیز در غیبت
وگردارش روبه بازی وحیله سازی روبروکامش صلاح آمیز در غیبت

پیامش فساد انگیز تر لهذا هنوز بسبب ناچاری انفصال نیافت انشا
پیامش فساد انگیز تر لهذا هنوز بسبب ناچاری انفصال نیافت انشا

الله تعالی بشرط خیریت در صورت بیعش بدست مشتری نخواهد رفت
الله تعالی بشرط خیریت در صورت بیعش بدست مشتری نخواهد رفت

خاطر جمع داشته مبلغ هدیه اش موجود ومهیا دارند هرگاه که بصلاح
خاطر جمع داشته مبلغ هدیه اش موجود ومهیا دارند هرگاه که بصلاح

خواهد آمد تقابض البدلین خواهد شد زیاده چه بقلم آید به یار
خواهد آمد تقابض البدلین خواهد شد زیاده چه بقلم آید به یار

دلنواز که در فراقش دل از دست رفته بلبیت بلبیم
دلنواز که در فراقش دل از دست رفته بلبیت بلبیم

رسیده جانم تو بیا که زنده مانم زبس ازان که من نمانم بچه کار خواهی
رسیده جانم تو بیا که زنده مانم زبس ازان که من نمانم بچه کار خواهی

آمد جان من جانان من شاه من سلطان من سلامت صدف
آمد جان من جانان من شاه من سلطان من سلامت صدف

دیدۂ این بیقرار روز بانتظار آن یار گہربار و شب باشتیاق

دیدۂ این بیقرار روز بانتظار آن یار گہربار و شب باشتیاق

دیدار ستارہ شمار اگر قطرۂ زلال وصال جمال آن شیرین مقال

دیدار ستارہ شمار اگر قطرۂ زلال وصال جمال آن شیرین مقال

بکام این تشنہ کام ریزد موجب زندگانی و حیات جاودانی ست

بکام این تشنہ کام ریزد موجب زندگانی و حیات جاودانی ست

والا جان قطرہ وار گوشۂ لب بمو آویختہ در چشم زدن مے چکد

والا جان قطرہ وار گوشۂ لب بمو آویختہ در چشم زدن مے چکد

ے کششی کہ عشق دارد نہ گذاردت بدینسان ؎ بہ جنازہ گر نیایی

ے کششی کہ عشق دارد نہ گذاردت بدینسان ؎ بہ جنازہ گر نیایی

بمزار خواہی آمد ؎ زیادہ طاقت گفتگو ندارد والسلام بدوستی

بمزار خواہی آمد ؎ زیادہ طاقت گفتگو ندارد والسلام بدوستی

در شکایت عدم رسی خط ے نہال دوستی بنشان کہ

در شکایت عدم رسی خط ے نہال دوستی بنشان کہ

آخر آن بہار آرد ؎ نشاء دشمنی بفگن کہ انجامش خمار آرد ؎

آخر آن بہار آرد ؎ نشاء دشمنی بفگن کہ انجامش خمار آرد ؎

مشفقا مکرما کرم فرما سلامت دوحۂ دوستی در مزرعۂ دل نشاندن

مشفقا مکرما کرم فرما سلامت دوحۂ دوستی در مزرعۂ دل نشاندن

وازآبپاشی آنهارا اقلام بازالیتادن چه بار آرد چاه باید که
وازآبپاشی آنهارا اقلام بازالیتادن چه بار آرد چاه باید که

تاشاخ وبرگش تازگی یابد درصورت فراموشی به بی آبی میکوشی
تاشاخ وبرگش تازگی یابد درصورت فراموشی به بی آبی میکوشی

چنین نباید تا بسر سبزیش خلل نیاید ازدبیر گلدستهٔ مکاتبات حمایل
چنین نباید تا بسر سبزیش خلل نیاید ازدبیر گلدستهٔ مکاتبات حمایل

بردوش نگردیده حمل آن بچه توان کرد اگر بر تغافل وتساهل فرود آرد
بردوش نگردیده حمل آن بچه توان کرد اگر بر تغافل وتساهل فرود آرد

بهاردوستی ممنوع ست واگر بر فراموشی نشاند این هم در محبت معنوی
بهاردوستی ممنوع ست واگر بر فراموشی نشاند این هم در محبت معنوی

نامسموع پس درین صورت تخمش به خاک انداختن چه ضرورت
نامسموع پس درین صورت تخمش به خاک انداختن چه ضرورت

تبارگیش کوشش والا همه باد فراموش زیاده چه برطرازد به سخن
تبارگیش کوشش والا همه باد فراموش زیاده چه برطرازد به سخن

ساز سخنی آگاه میر کریم الله سنبهلی سخن ساز ادوست نواز اسلامت
ساز سخنی آگاه میر کریم الله سنبهلی سخن ساز ادوست نواز اسلامت

به نوردخامهٔ تیزآهنگ درمسافت شرح شوق پای لنگ ناچار ازین
به نوردخامهٔ تیزآهنگ درمسافت شرح شوق پای لنگ ناچار ازین

داعیه برکناره بوده مدعا نگارست که تیر سخن بآماج رسانیدن و پیکانش
داعیه برکناره بوده مدعا نگارست که تیر سخن بآماج رسانیدن و پیکانش

نگاهداشتن کار سرسری نتوان دانست تلاش معاش بوسه به پیغام فرستادن
نگاهداشتن کار سرسری نتوان دانست تلاش معاش بوسه به پیغام فرستادن

که از و نه کام جان شیرین و نه لب و دهان نمکین بل این معنی حسرت ازا
که از و نه کام جان شیرین و نه لب و دهان نمکین بل این معنی حسرت ازا

و تاسف افزای روزگار بر اهل روزگار عشوه گر و کرشمه نماست اگر روزگار
و تاسف افزای روزگار بر اهل روزگار عشوه گر و کرشمه نماست اگر روزگار

پیشینگان و رنگ نیز نگاهش پیکان سنجیده از جا برنه خیزند علاج شان
پیشینگان و رنگ نیز نگاهش پیکان سنجیده از جا برنه خیزند علاج شان

بیرون از بیان ست و زخم آنان بے درمان در صورت موجود روزگار
بیرون از بیان ست و زخم آنان بے درمان در صورت موجود روزگار

قدم پیش نمی افتد پس تلاش زبانی بے معنی اگر آنید بهره بردارند و
قدم پیش نمی افتد پس تلاش زبانی بے معنی اگر آنید بهره بردارند و

اگر نیابند چه بهر ازند زیاده خیر به محبت منش میر محمد علی استظهار
اگر نیابند چه بهر ازند زیاده خیر به محبت منش میر محمد علی استظهار

اخلاص شعار اسلامت عبارت آرائی نوابے و دارائی ست که شایان
اخلاص شعار اسلامت عبارت آرائی نوابے و دارائی ست که شایان

این فن جز تن زیب و شکم بدن ندانند سخن شایسته کار دست یافتگان

این فن جز تن زیب و شکم بدن ندانند سخن شایسته کار دست یافتگان

فکر بائسته ایشان خاکسار را درین معنی بدنام کردند سوای پوستین ندارد

فکر بائسته ایشان خاکسار را درین معنی بدنام کردند سوای پوستین ندارد

استخوان بندی را پی محکم باید هر که بپوست نرسد استخوان بندی الفاظش

استخوان بندی را پی محکم باید هر که بپوست نرسد استخوان بندی الفاظش

کارد باستخوان ست آینده چنین نباید که در زمرهٔ اهل این فن خجالت

کارد باستخوان ست آینده چنین نباید که در زمرهٔ اهل این فن خجالت

بیفزاید زیاده چه طراز د تهنیت شادی کتخدائی بدوستی نوکتخدا

بیفزاید زیاده چه طراز د تهنیت شادی کتخدائی بدوستی نوکتخدا

شمع افروز کاشانهٔ محبت و نور افزای محفل مودت سلامت باستماع

شمع افروز کاشانهٔ محبت و نور افزای محفل مودت سلامت باستماع

نوید شادی کتخدای آن سرو آزاد گلشن اخلاص دامن دامن گل مسرت

نوید شادی کتخدای آن سرو آزاد گلشن اخلاص دامن دامن گل مسرت

وانبساط فراندوخت وچراغ نشاط در محفل دلها افروخت باد بهاری وراق

وانبساط فراندوخت وچراغ نشاط در محفل دلها افروخت باد بهاری وراق

درختان دف نواز و نقاره رعد بلند آواز غزلخوانان چمن بکسر بصداے

درختان دف نواز و نقاره رعد بلند آواز غزلخوانان چمن بکسر بصداے

نغمهٔ شادی و مبارکبادی پرداختند و مجلسیانِ گلشن غلغلِ شادی بگردون
نغمهٔ شادی و مبارکبادی پرداختند و مجلسیانِ گلشن غلغلِ شادی بگردون

انداختند الله تعالی مبارک و همایون کناد و قران السعدین را به نتایج
انداختند الله تعالی مبارک و همایون کناد و قران السعدین را به نتایج

ثمرات عیش و عشرت مثمر و بیربار گرداناد امید که همواره نوید شادی
ثمرات عیش و عشرت مثمر و بیربار گرداناد امید که همواره نوید شادی

توالد و تناسل مسرت بخش دوستان باشند که بموجب انفراغِ خاطر ایشان
توالد و تناسل مسرت بخش دوستان باشند که بموجب انفراغِ خاطر ایشان

تواند بود زیاده ابرام نرفت تهنیت شادی کتخدائی خان
تواند بود زیاده ابرام نرفت تهنیت شادی کتخدائی خان

مهربان خلقت نشان شهباز خان سلامت بساعتی که نیرینِ سعدین
مهربان خلقت نشان شهباز خان سلامت بساعتی که نیرینِ سعدین

همقرین بودند عروسِ دولت و مخدره اقبال بمنصهٔ شبستانِ آن
همقرین بودند عروسِ دولت و مخدره اقبال بمنصهٔ شبستانِ آن

مهربان جلوه گر شده باستماعِ این نوید بشاشتِ جاوید که هم آغوش
مهربان جلوه گر شده باستماعِ این نوید بشاشتِ جاوید که هم آغوش

عروسِ مسرت و انبساط گشت الله تعالی مبارک و همایون کناد و آینده
عروسِ مسرت و انبساط گشت الله تعالی مبارک و همایون کناد و آینده

به نتیجهٔ سعادت کامیاب گردانا و دوست بشاشت طلب را بهوارهٔ حصول
به نتیجهٔ سعادت کامیاب گردانا و دوست بشاشت طلب را بهوارهٔ حصول

مرام همی شادی آمود داشته بدولت عظمی رسانا د برب العباد تهنیت
مرام همی شادی آمود داشته بدولت عظمی رسانا د برب العباد تهنیت

تولد فرزند سعادتمند میدوستی مهربان دوستان فیض رسان یاران
تولد فرزند سعادتمند میدوستی مهربان دوستان فیض رسان یاران

سلامت بعد شرح شوق مواصلت صوری که نتایج بهین رهروان
سلامت بعد شرح شوق مواصلت صوری که نتایج بهین رهروان

منازل اشتیاق ست مشهود ضمیر منیر باد بشنیدن مژدهٔ تولد فرزند
منازل اشتیاق ست مشهود ضمیر منیر باد بشنیدن مژدهٔ تولد فرزند

ارجمند سعادت پیوند ۵ ماهروی مشکبوی دلکشی جانفزائی
ارجمند سعادت پیوند ۵ ماهروی مشکبوی دلکشی جانفزائی

دل فریبی مهوشی که بساعت سعید قدم فرخنده بعالم ظهور نهاده و ابواب
دل فریبی مهوشی که بساعت سعید قدم فرخنده بعالم ظهور نهاده و ابواب

انبساط بیرروی دلها گشاد و نوید طلبان را و دوستان را بشاشت
انبساط بیرروی دلها گشاد و نوید طلبان را و دوستان را بشاشت

زیاده بحصول انجامید و محبان را بجا قل فرخی و فیروزی کشید الهی
زیاده بحصول انجامید و محبان را بجا قل فرخی و فیروزی کشید الهی

تعالی مبارک و همایون داشته بعمر طبیعی و زندگانی جاودانی رسانا دو بر جمیع محبان

تعالی مبارک و همایون داشته بعمر طبیعی و زندگانی جاودانی رسانا دو بر جمیع محبان

و دوستان این روز سعادت اندوز روزی باد امید که همبرین آیین

و دوستان این روز سعادت اندوز روزی باد امید که همبرین آیین

همواره بنوید شادیها خاطر مخلصان را شاد نموده باشند زیاده عمر باد تهنیت تولد

همواره بنوید شادیها خاطر مخلصان را شاد نموده باشند زیاده عمر باد تهنیت تولد

فرزند بمیر صاحب مشفق مصرعه سحرم دولت بیدار ببالین آمد

فرزند بمیر صاحب مشفق مصرعه سحرم دولت بیدار ببالین آمد

میر صاحب مشفق فیض رسان من سلامت اصغارفت که در ساعت سعید نهال

میر صاحب مشفق فیض رسان من سلامت اصغارفت که در ساعت سعید نهال

با ثمر از نسیم تولد در چمن جهان چمید و نوید خواهان را از روائح مراد دماغ

با ثمر از نسیم تولد در چمن جهان چمید و نوید خواهان را از روائح مراد دماغ

تازه گردانید و خاطر محبان چون گل خندان بخنده در آمد باغبان حقیقی

تازه گردانید و خاطر محبان چون گل خندان بخنده در آمد باغبان حقیقی

آبیاری فضل خود سرسبز و خندان داشته قیام آن تا چمن امکان

آبیاری فضل خود سرسبز و خندان داشته قیام آن تا چمن امکان

راست و درست دارا د و پیوسته بدین وتیره اخلاص پرستان را باصفا

راست و درست دارا د و پیوسته بدین وتیره اخلاص پرستان را باصفا

مژده هاے دولت شادان و فرحان داشته کامروای عالمیان گرداناد و بمنه
مژده هاے دولت شادان و فرحان داشته کامروای عالمیان گرداناد و بمنه

وکماله کرمه تهنیت شادی ختنهٔ فرزند بدوستی دوستیگان من
وکماله کرمه تهنیت شادی ختنهٔ فرزند بدوستی دوستیگان من

محبت نشان من سلامت بعد اشتیاق ملاقات که اهم مطالب ساکنان
محبت نشان من سلامت بعد اشتیاق ملاقات که اهم مطالب ساکنان

ششش جهات است مطالعه باد و در ساعتیکه خاطر از همه خیالات تفکرات
ششش جهات است مطالعه باد و در ساعتیکه خاطر از همه خیالات تفکرات

یکسو بود و دل را دولت انبساط موبمو استماع یافت که شادی ختنهٔ برخوردار
یکسو بود و دل را دولت انبساط موبمو استماع یافت که شادی ختنهٔ برخوردار

سعادت اطوار محمد اکرام که سنت الاسلام و طریقهٔ دار السلام ست
سعادت اطوار محمد اکرام که سنت الاسلام و طریقهٔ دار السلام ست

در آوان حمیده صورت بست دل را مسرتی و نشاطی که رو داد از شرح
در آوان حمیده صورت بست دل را مسرتی و نشاطی که رو داد از شرح

ولسیط قلم بیرون و افزون ست و پیالهٔ چشم تمنای حجام بگوهر مراد و نقد آرزو
ولسیط قلم بیرون و افزون ست و پیالهٔ چشم تمنای حجام بگوهر مراد و نقد آرزو

برآمود اهل احتیاج را بفراغت و سیرچشمی رو نمود الله تعالی باستماع دیگر
برآمود اهل احتیاج را بفراغت و سیرچشمی رو نمود الله تعالی باستماع دیگر

شادیها مسرور گردانا زیاده چه تهنیت خدمت پرگنه بخان مهربان
شادیها مسرور گردانا و زیاده چه تهنیت خدمت پرگنه بخان مهربان ما
غلام رسول خان صاحب خانصاحب مهربان کرمفرمای دوستان سلمه
غلام رسول خان صاحب خانصاحب مهربان کرمفرمای دوستان سلمه
الله تعالی درین وقت بهجت رخت که در وضیع و شریف رامسرتی و بهجتی چهره
الله تعالی درین وقت بهجت رخت که در وضیع و شریف رامسرتی و بهجتی چهره
کشا ست مسموع شد که خدمت پرگنه رچپا از سرکار بنام آن مهربان قرار یافت
کشا ست مسموع شد که خدمت پرگنه رچپا از سرکار بنام آن مهربان قرار یافت
بلکه کارندهای ایشان در پرگنه مذکور رفته بکار و بار مرجوعه خود پرداختند
بلکه کارندهای ایشان در پرگنه مذکور رفته بکار و بار مرجوعه خود پرداختند
و نذر و پیشکش چنانچه معمول عاملان ست بر گرفتند بمجرد استماع این نوید
و نذر و پیشکش چنانچه معمول عاملان ست بر گرفتند بمجرد استماع این نوید
خاطر منتظر بحدی مسرت اندوخت که در احاطهٔ تحریر نمی گنجد مبارک و همایون
خاطر منتظر بحدی مسرت اندوخت که در احاطهٔ تحریر نمی گنجد مبارک و همایون
بادو روز بروز مراتب و خدمات افزون شواد یقین که همواره بنوید خدمات
بادو روز بروز مراتب و خدمات افزون شواد یقین که همواره بنوید خدمات
مسرور نموده باشند که موجب خورسندی طبیعت ازان منظور زیاده خیریت ست
مسرور نموده باشند که موجب خورسندی طبیعت ازان منظور زیاده خیریت ست

تهنیت خدمت سالاری پٹالن بخانصاحب خانصاحب
تهنیت خدمت سالاری پٹالن بہ خانصاحب خانصاحب

مشفق مهربان محمد کاظم خان جیو سلمہ اللہ تعالی درینولا بشاشت نمای
مشفق مهربان محمد کاظم خان جیو سلمہ اللہ تعالی درینولا بشاشت نمای

اخبار فرحت آثار رسید کہ خدمت سالاری پٹالن از حضور مهاراجہ بهادر
اخبار فرحت آثار رسید کہ خدمت سالاری پٹالن از حضور مهاراجہ بهادر

بنام آن مشفق قرار یافت و الوش بنام شیخ غلام احمد و تهور خان مقرر گشتہ
بنام آن مشفق قرار یافت و الوش بنام شیخ غلام احمد و تهور خان مقرر گشتہ

و مهاراج برحال آن تفقد مآل برحسب خوبی آن مهربان اند چنانچہ همراه
و مهاراج برحال آن تفقد مآل برحسب خوبی آن مهربان اند چنانچہ همراه

رکاب راے سنبهو ناتهہ تشریف می آرند این نوید موجب انبساط ظاهر و
رکاب راے سنبهو ناتهہ تشریف می آرند این نوید موجب انبساط ظاهر و

باطن شد و از بس نشاط از پوست برآمد او تعالی آن مجسم مروت را
باطن شد و از بس نشاط از پوست برآمد او تعالی آن مجسم مروت را

بمراتب اعلی رسانیده کامروای غریبان گرداناد و قریب بیست جوانان
بمراتب اعلی رسانیده کامروای غریبان گرداناد و قریب بیست جوانان

سپاه پیشہ کار آزموده برادری اینجانب بیکار اند و بشنیدن این خبر
سپاه پیشہ کار آزموده برادری اینجانب بیکار اند و بشنیدن این خبر

فرحت اثر شادان و فرحان اگر در سلسلهٔ بیان صورت روزگار مومی الیهم
فرحت اثر شادان و فرحان اگر در سلسلهٔ بیان صورت روزگار مومی الیهم

اسلوب پذیرد از همه بهتر خیال این معنی از خاطر نرود زیاده بس و باقی هوس
اسلوب پذیرد از همه بهتر خیال این معنی از خاطر نرود زیاده بس و باقی هوس

تهنیت عید سعید بدوستی که جانی بیش خنجر مژگانش
تهنیت عید سعید بدوستی که جانی بیش خنجر مژگانش

قربان ست مشفق مهربان زندگانی بخش دوستان سلامت باشند
قربان ست مشفق مهربان زندگانی بخش دوستان سلامت باشند

قدوم میمنت لزوم عید الضحی بر همه احبا مبارک باد از انجا که ملاقات
قدوم میمنت لزوم عید الضحی بر همه احبا مبارک باد از انجا که ملاقات

دوستان حج اکبر ست اگر به تهیهٔ اسباب اتصال پردازند و غبار ملال
دوستان حج اکبر ست اگر به تهیهٔ اسباب اتصال پردازند و غبار ملال

از دل مهجوران بر دارند سجدات شکر بدرگاه رب جلیل بگذارد که بعد
از دل مهجوران بر دارند سجدات شکر بدرگاه رب جلیل بگذارد که بعد

ارزوی یک سال این روز بدولت افروز سعادت اندوز روزی گردیده
ارزوی یک سال این روز بدولت افروز سعادت اندوز روزی گردیده

مبارک باد زیاده چه بر نگارد تهنیت تولد فرزند دلبند و تعزیت
مبارک باد زیاده چه بر نگارد تهنیت تولد فرزند دلبند و تعزیت

آن به دوستی نوشته شد خان من دوست یگان من محبت

آن به دوستی نوشته شد خان من دوست یگان من محبت

نشان من سلامت مسرتی و نشاطی مالامال باستماع نوید تولد فرزند

نشان من سلامت مسرتی و نشاطی مالامال باستماع نوید تولد فرزند

دلبند آن سعادت مند بر دلها رو نمود ابواب خرمی بر دوستان یک دل و یک

دلبند آن سعادت مند بر دلها رو نمود ابواب خرمی بر دوستان یک دل و یک

حال گشود مردم به تمام نشاط از جامه بیرون آمدند و بهجت و انبساط

حال گشود مردم به تمام نشاط از جامه بیرون آمدند و بهجت و انبساط

بنیاد نهادند که گل خندان در گلشن سعادت خندیده و سرو چمان در چمن

بنیاد نهادند که گل خندان در گلشن سعادت خندیده و سرو چمان در چمن

دولت جهیده در عین این نشاط ستاره نحوست بر آمد و هوای انقلاب

دولت جهیده در عین این نشاط ستاره نحوست بر آمد و هوای انقلاب

زمانه دگرگون وزید که بیک ناگاه صرصر حوادث ممات آن نرگس

زمانه دگرگون وزید که بیک ناگاه صرصر حوادث ممات آن نرگس

شهلا و لاله حمرا را برگ بریخت و یکبارگی ابواب خرمی مسدود گردانید

شهلا و لاله حمرا را برگ بریخت و یکبارگی ابواب خرمی مسدود گردانید

و مسرت و شادی بشدت غم متبدل گشت ٥ عیش دنیا را بقای نیست

و مسرت و شادی بشدت غم متبدل گشت ٥ عیش دنیا را بقای نیست

دیدی غنچه را ز یک تبسم کرد عمری در پریشانی گذشت و درین غم جگر دوز

دیدی غنچه را ز یک تبسم کرد عمری در پریشانی گذشت و درین غم جگر دوز

جگر پاره پاره شد هرچند دوستان ولی بانگشت تسلی ایمای بصبر می کردند

جگر پاره پاره شد هرچند دوستان ولی بانگشت تسلی ایمای بصبر می کردند

فایده نمی کرد ساکن نمی شود بلکه آب چشم من و این درد ابتلا

فایده نمی کرد ساکن نمی شود بلکه آب چشم من و این درد ابتلا

به تسلی فزون شود و این غم جگر سوز را کدام زبان بیان نماید

به تسلی فزون شود و این غم جگر سوز را کدام زبان بیان نماید

ندیدست چشم زمانه بهم و نه آن گونه شادی نه این گونه غم ناچار بصبر

ندیدست چشم زمانه بهم و نه آن گونه شادی نه این گونه غم ناچار بصبر

گرائید الله تعالی باز نعم البدل آن بهین نتیجه دودمان محبت را سرافراز

گرائید الله تعالی باز نعم البدل آن بهین نتیجه دودمان محبت را سرافراز

گرداند بهرحال صابر و شاکر باشند زیاده چه بیان نماید در تعزیت

گرداند بهرحال صابر و شاکر باشند زیاده چه بیان نماید در تعزیت

اهل خانه بدوستی نگارش رفت محب جانی و دوست

اهل خانه بدوستی نگارش رفت محب جانی و دوست

جاودانی سلامت هوای زمانه نوع دگر وزیده که چشم دوستان

جاودانی سلامت هوای زمانه نوع دگر وزیده که چشم دوستان

گاہے روی شادی ندیدہ اہل زمانہ در گرد غم اندو ارباب روزگار گرفتار
گاہے روی شادی ندیدہ اہل زمانہ در گرد غم اندو ارباب روزگار گرفتار

الم اقبال بہجت و بشاشت از جہان برخاست و دولت مسرت از
الم اقبال بہجت و بشاشت از جہان برخاست و دولت مسرت از

عالمیان روی برتافت درین روزہای ماتم فزا خبر واقعۂ ہائلہ اہلیخانہ
عالمیان روی برتافت درین روزہای ماتم فزا خبر واقعۂ ہائلہ اہلیخانہ

آن یگانۂ زمانہ مسموع شد خاطر در گرداب غم و ہم گردید شادی این
آن یگانۂ زمانہ مسموع شد خاطر در گرداب غم و ہم گردید شادی این

جہان خال خالست و غم جہان جہان رباعی دیروز بی گلاب
جہان خال خالست و غم جہان جہان رباعی دیروز بی گلاب

میگردیدم ز پژمردہ گلی بروی آتش دیدم گفتم کہ چہ کردہ ترا
میگردیدم ز پژمردہ گلی بروی آتش دیدم گفتم کہ چہ کردہ ترا

می سوزند گفتا کہ درین چمن دمی خندیدم آخر الامر بہ صبر گرائید
می سوزند گفتا کہ درین چمن دمی خندیدم آخر الامر بہ صبر گرائید

ایشان ہم برضای الہی صابر و شاکر باشند زیادہ چہ والسلام فقط
ایشان ہم برضای الہی صابر و شاکر باشند زیادہ چہ والسلام فقط

در تعزیت پدر بہ دوستی نگارش رفت مہربان من
در تعزیت پدر بہ دوستی نگارش رفت مہربان من

کرمفرمای من سلامت خبر واقعهٔ جانکاه پدر بزرگوار آن یگانهٔ روزگار دوستان
کرمفرمای من سلامت خبر واقعهٔ جانکاه پدر بزرگوار آن یگانهٔ روزگار دوستان
را در چاه غم انداخت و محبان را در زندان الم محبوس ساخت حیات
را در چاه غم انداخت و محبان را در زندان الم محبوس ساخت حیات
سکرات ممات گردیده در زندگانی تلخ افتاده از نجات روز در چشم
سکرات ممات گردیده در زندگانی تلخ افتاده از نجات روز در چشم
شب دیجور است و دلها از ذائقهٔ زندگانی بس دور ٥ چه در بر دل غم
شب دیجور است و دلها از ذائقهٔ زندگانی بس دور ٥ چه در بر دل غم
جانکاه نه گشاده ٭ چه سیل درد بر دل راه نه کشاده ٭ چون راه روان منازل
جانکاه نه گشاده ٭ چه سیل درد بر دل راه نه کشاده ٭ چون راه روان منازل
حدوث و امکان را همین شاهراه در پیش است بجز صبر و شکیبائی چاره
حدوث و امکان را همین شاهراه در پیش است بجز صبر و شکیبائی چاره
ندید بصبر گرائید ٥ ای دل صبور باش بر آفات روزگار ٭ نیکو شود
ندید بصبر گرائید ٥ ای دل صبور باش بر آفات روزگار ٭ نیکو شود
بصبر سر انجام کار تو ٭ ایشان هم راه صبر پیش گیرند و کمر صبر مستحکم بر میان
بصبر سر انجام کار تو ٭ ایشان هم راه صبر پیش گیرند و کمر صبر مستحکم بر میان
دل بسته بفاتحه و درود آن مسافر ملک بقا را یاد نمایند زیاده چه نگارش رود
دل بسته بفاتحه و درود آن مسافر ملک بقا را یاد نمایند زیاده چه نگارش رود

در تعزیت والده بدوستی ارقام رفته ۵ پیر گردون
در تعزیت والده بدوستی ارقام رفته ۵ پیر گردون

روز و شب اندر صدای ماتم است ؕ غم فراوان درد افزون اندرو
روز و شب اندر صدای ماتم است ؕ غم فراوان درد افزون اندرو

شادی کم ست ؕ محب بیریا دوست باصفا سلامت زمانه به از دست ایام
شادی کم ست ؕ محب بیریا دوست باصفا سلامت زمانه به از دست ایام

جهانیان گشاده و زمانیان را در حاشیهٔ ماتم نشانده باستماع خبر واقعهٔ جانگداز
جهانیان گشاده و زمانیان را در حاشیهٔ ماتم نشانده باستماع خبر واقعهٔ جانگداز

که والدهٔ ماجدهٔ آن مهربان ازین سرای فانی رخت اقامت بر بست
که والدهٔ ماجدهٔ آن مهربان ازین سرای فانی رخت اقامت بر بست

داغ غم مفارقت ست بر سینهٔ ایشان نهاده دوستانرا آب سرشک از
داغ غم مفارقت ست بر سینهٔ ایشان نهاده دوستانرا آب سرشک از

سرگذشت و محبان را طوفان غم درد او دنیا نه جاے شادی ست
سرگذشت و محبان را طوفان غم درد او دنیا نه جاے شادی ست

نه محل سکونت و آبادی بل سرای ست شب گذاران و سفینهٔ الیست
نه محل سکونت و آبادی بل سرای ست شب گذاران و سفینهٔ الیست

هردم روان فلاح و بهبود از جهان بر داشته اند و اهل جهان را
هردم روان فلاح و بهبود از جهان بر داشته اند و اهل جهان را

در گروش تپش و سوز انداخته اند اگرچه این غم نه آن غم ست
در گروش تپش و سوز انداخته اند اگرچه این غم نه آن غم ست

که از خاطر فروشود و این ماتم نه آن ماتم ست که از دلها فرارود لیکن
که از خاطر فروشود و این ماتم نه آن ماتم ست که از دلها فرارود لیکن

بهر حال نظر بر بے ثباتی این مکان گذران داشته هر دم برضای الهی
بهر حال نظر بر بے ثباتی این مکان گذران داشته هر دم برضای الهی

صابر و شاکر باید شد و پس ماندها را بدلداری و دلجوئی تسکین خاطر
صابر و شاکر باید شد و پس ماندها را بدلداری و دلجوئی تسکین خاطر

باید داد زیاده چه برطرازد
باید داد زیاده چه برطرازد

قسم سوم بطرف ادنیٰ
قسم سوم بطرف ادنیٰ

به برادر عزیز القدر از جان بهتر اقبال آهنگ فتح جنگ
به برادر عزیز القدر از جان بهتر اقبال آهنگ فتح جنگ

برادر عزیز القدر بجان برابر بعافیت باشند بعد شوق ملاقات بهجت آیات
برادر عزیز القدر بجان برابر بعافیت باشند بعد شوق ملاقات بهجت آیات

مطالعه باد قبل ازین برای خرید اسپ نوشته بودند هر چند در پیچ تلاش
مطالعه باد قبل ازین برای خرید اسپ نوشته بودند هر چند در پیچ تلاش

نمود تیسیر نیامد چون خیال آن ناخن بدل بود درینولا سوداگران ده
نمود تیسیر نیامد چون خیال آن ناخن بدل بود درینولا سوداگران ده

راس اسپ از هر دوار آورده اند منجمله آن یک راس اسپ
راس اسپ از هر دوار آورده اند منجمله آن یک راس اسپ

سمند با عضا درست و از قدم حیثیت هر عضو از اعضا مجبولی دیگر ست
سمند با عضا درست و از قدم حیثیت هر عضو از اعضا مجبولی دیگر ست

بقیمت دو صد روپیه قرار یافت چابک سواران را طلبیده ملاحظه
بقیمت دو صد روپیه قرار یافت چابک سواران را طلبیده ملاحظه

کرانده قیمتش استفسار کرد که بچند باید خرید گفتند که در مالیت از
کرانده قیمتش استفسار کرد که بچند باید خرید گفتند که در مالیت از

دو صد روپیه کم شود درین صورت اگر مبلغ قیمت آن ارسال
دو صد روپیه کم شود درین صورت اگر مبلغ قیمت آن ارسال

دارند خریده فرستاده شود ان شاء الله تعالی در سواری خوش خواهد کرد درین
دارند خریده فرستاده شود ان شاء الله تعالی در سواری خوش خواهد کرد درین

امر هرچه صلاح باشد بر نگارند زیاده بقلم نیامد به برادر خورد نگارش
امر هرچه صلاح باشد بر نگارند زیاده بقلم نیامد به برادر خورد نگارش

رفت عزیز القدر گرامی منش شنیده شد که زراعت موضع بختا پور
رفت عزیز القدر گرامی منش شنیده شد که زراعت موضع بختا پور

سقیم ست لازم که مساحت موضع مذکور برعایت سازند و تسلی و دلا
سقیم ست لازم که مساحت موضع مذکور برعایت سازند و تسلی و دلاسا

اسامیان بمقدور نمایند چنان نشود که در صورت سختی مساحت گنکو
اسامیان بمقدور نمایند چنان نشود که در صورت سختی مساحت گنکو

رعایا فراری شود و آینده دہیہ ویران گردد در رعایت رعایا آبادی موضع
رعایا فراری شود و آینده دہیہ ویران گردد در رعایت رعایا آبادی موضع

مذکور ست ہریکی را خوش دل و راضی دارند و اسامیان نادار و بمقدار را
مذکور ست ہریکی را خوش دل و راضی دارند و اسامیان نادار و بمقدار را

به تخم و تقاوی دست گیرند که در افزونی چین وتیرود بجان کوشند
به تخم و تقاوی دست گیرند که در افزونی چین وتیرود بجان کوشند

و گوبندا نامی اسامی که در فاضل پور گریخته نشسته است نامبرده را
و گوبندا نامی اسامی که در فاضل پور گریخته نشسته است نامبرده را

بدلداری و استمالت آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تمرد ورزد
بدلداری و استمالت آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تمرد ورزد

همچنان برنگارند که دستک از سرکار فرستاده شود مفصل باید نگاشت
همچنان برنگارند که دستک از سرکار فرستاده شود مفصل باید نگاشت

زیاده چه به برادر عزیز القدر نوشته شد عزیز من عزیز از جان سلمه
زیاده چه به برادر عزیز القدر نوشته شد عزیز من عزیز از جان سلمه

در بنولا نورخان افغان ناحق به تهمتِ خونِ شخصی گرفتار شده و هرگز خون
در بنولا نورخان افغان ناحق به تهمتِ خونِ شخصی گرفتار شده و هرگز خون

بذمهٔ مشار الیه ثابت نمی شود لازم که به سعی و سفارش در مخلصی مومی الیه
بذمهٔ مشار الیه ثابت نمی شود لازم که به سعی و سفارش در مخلصی مومی الیه

بمقدور خود دریغ ندارند ه سعی بهر راحتِ همسایگان کردن خوش ست و
بمقدور خود دریغ ندارند ه سعی بهر راحتِ همسایگان کردن خوش ست و

بشنود گوش از برای خوابِ چشم افسانه ها ؛ بلکه ضمانِ او درین مقدمه
بشنود گوش از برای خوابِ چشم افسانه ها ؛ بلکه ضمانِ او درین مقدمه

بر خود دارند که خان مذکور شخصی متدین و امین ست و گاهی از مشار الیه
بر خود دارند که خان مذکور شخصی متدین و امین ست و گاهی از مشار الیه

این قسم حرکت بظهور نیامده بدخواهانش از فیلسوفی خود گرفتارش
این قسم حرکت بظهور نیامده بدخواهانش از فیلسوفی خود گرفتارش

کرده اند قطع نظر از رعایتِ حقِ جار و نفع همسایه و رفع در سعی
کرده اند قطع نظر از رعایتِ حقِ جار و نفع همسایه و رفع در سعی

لله ثواب عند الله متحقق و ثابت ست بهر صورت سعی ضرور زیاده بس
لله ثواب عند الله متحقق و ثابت ست بهر صورت سعی ضرور زیاده بس

به برادر بجان برابر ارقام پذیرفت برادر بجان برابر گرامی قدر
به برادر بجان برابر ارقام پذیرفت برادر بجان برابر گرامی قدر

محفوظ باشند مسرت نامهٔ سرور افزا مشعر بر طلب خرچ موصول مطالعه
محفوظ باشند مسرت نامهٔ سرور افزا مشعر بر طلب خرچ موصول مطالعه

گردید بر کوائف مندرجهٔ آن کماهی آگاهی رفت صورتش این
گردید بر کوائف مندرجهٔ آن کماهی اگاهی رفت صورتش این

است که برات تنخواه این جانب با همه سواران حضوری به پرگنات
است که برات تنخواه این جانب با همه سواران حضوری به پرگنات

شده هر قدر که زر وصول می شود به خرچ روزمره می آید آنقدر خرچ
شده هر قدر که زر وصول می شود به خرچ روزمره می اید آنقدر خرچ

وفا نمی کند که بایشان فرستاده شود ان شاء الله تعالی عنقریب وقت
وفا نمی کند که بایشان فرستاده شود انشاء الله تعالی عنقریب وقت

حساب و بیباقی خرچ بوجه احسن فرستاده خواهد شد خاطر جمع نموده
حساب و بیباقی خرچ بوجه احسن فرستاده خواهد شد خاطر جمع نموده

از نگارش کیفیت حالات خود مسرور باشند زیاده چه نویسه
از نگارش کیفیت حالات خود مسرور باشند زیاده چه نویسه

به برادر عزیز القدر عزیز از جان برادر عزیز القدر بهتر از جان
به برادر عزیز القدر عزیز از جان برادر عزیز القدر بهتر از جان

بحفظ حمایت ایزد منان باشند بعد اشتیاق ملاقات که ثمرهٔ زندگانی
بحفظ حمایت ایزد منان باشند بعد اشتیاق ملاقات که ثمرهٔ زندگانی

زمرهٔ انسان وران منظور مشهود ضمیر منیر باد دو دسته کاغذ کشمیری

زمرهٔ انسان وران منظور مشهود ضمیر منیر باد دو دسته کاغذ کشمیری

مُهر دار مرسولهٔ ایشان رسیده رقم دوستی بر صفحهٔ خاطر کشید تدبیر ترقیم

مُهر دار مرسولهٔ ایشان رسیده رقم دوستی بر صفحهٔ خاطر کشید تدبیر ترقیم

قرآن شریف پیش نهاد خاطر ست وقت آمدن خود دو دستهٔ دیگر

قرآن شریف پیش نهاد خاطر ست وقت آمدن خود دو دستهٔ دیگر

بهمین قسم همراه باید آورد و از تحایف آنجا نیز مسرور باید ساخت

بهمین قسم همراه باید آورد و از تحایف آنجا نیز مسرور باید ساخت

زیاده چه بر طراز د به گرامی قدر الف خان نگارش رفت

زیاده چه بر طراز د به گرامی قدر الف خان نگارش رفت

عزیز القدر گرامی منش الف خان بعافیت باشند مسرت نامهٔ بهجت

عزیز القدر گرامی منش الف خان بعافیت باشند مسرت نامهٔ بهجت

انتما معه هنڈوی مبلغ بست روپیه بدو قطعهٔ مرسولهٔ ایشان رسید مسرت

انتما معه هنڈوی مبلغ بست روپیه بدو قطعهٔ مرسولهٔ ایشان رسید مسرت

را باعث گشت مبلغ مذکور از دوکان ساهوکار بوصول آورده بخانهٔ

را باعث گشت مبلغ مذکور از دوکان ساهوکار بوصول آورده بخانهٔ

ایشان رسانیده شد بنا بر اطلاع بقلم آمد و آنکه در مقدمهٔ رسیدن

ایشان رسانیده شد بنا بر اطلاع بقلم آمد و آنکه در مقدمهٔ رسیدن

برخوردار فیض علی به لکهنؤ و استقامت مشار الیه بمدرسهٔ مولوی حسن صاحب
برخوردار فیض علی به لکهنؤ و استقامت مشار الیه بمدرسهٔ مولوی حسن صاحب

نزد جعفر علی مرقوم قلم دوستی رقم بود دریافت گردید صورتش این است
نزد جعفر علی مرقوم قلم دوستی رقم بود دریافت گردید صورتش این ست

که برخوردار مذکور بجوش خشک مغزی و شامت خود بی اطلاع و بی رخصت
که برخوردار مذکور بجوش خشک مغزی و شامت خودبی اطلاع و بی رخصت

برخاسته رفت و اصلا خبر نبود که بکدام جانب راه پیش گرفته اکنون
برخاسته رفت و اصلا خبر نبود که بکدام جانب راه پیش گرفته اکنون

از خط ایشان معلوم گردید که به لکهنؤ رخت اقامت انداخته خیر
از خط ایشان معلوم گردید که به لکهنؤ رخت اقامت انداخته خیر

قسمت او همراه اوست و گردش قسمت او کو بکو میگرداند اگر
قسمت او همراه اوست و گردش قسمت او کو بکو میگرداند اگر

در انجا فهمیده بمساعی تحصیل علم گردیده فبها و الا آن نیکبخت را
در انجا فهمیده بمساعی تحصیل علم گردیده فبها و الا آن نیکبخت را

ترغیب خانه داده روانه این صوب سازند که والدین مومی الیه حد
ترغیب خانه داده روانه این صوب سازند که والدین مومی الیه حد

مفارقت آن سنگین دل حالتی دارند که در بیان نمی آید زیاده چه برنگارد
مفارقت آن سنگین دل حالتی دارند که در بیان نمی آید زیاده چه برنگارد

به فرزند جگربند نور چشم راحت جان قرهٔ باصرهٔ اقبال

به فرزند جگربند نور چشم راحت جان قرهٔ باصرهٔ اقبال

غرهٔ ناصیهٔ حمائد افعال در کنف حمایت ایزد متعال باشند بعد

غرهٔ ناصیهٔ حمائد افعال در کنف حمایت ایزد متعال باشند بعد

دعوات ترقی عمر و حیات مشهود باد صلای عام ست که در نیولا در سرکار

دعوات ترقی عمر و حیات مشهود باد صلای عام ست که در نیولا در سرکار

ناظم الملک کپتهر بموجب حکم محکم شبگان عالی نگاه داشت زمرهٔ سواران

ناظم الملک کپتهر بموجب حکم محکم شبگان عالی نگاه داشت زمرهٔ سواران

رولکار ست لهذا می نگارد که اسپ سمند و شرنگ که بخانه ایستاده اند

رولکار ست لهذا می نگارد که اسپ سمند و شرنگ که بخانه ایستاده اند

بداغ رسانیده سررشتهٔ نوکری قایم نمایند و اگر نگاه داشت فرقهٔ سپاه

بداغ رسانیده سررشتهٔ نوکری قایم نمایند و اگر نگاه داشت فرقهٔ سپاه

را روز بازار ست مبلغ از بقال قرض کشیده دو اسپ دیگر خریده بداغ

را روز بازار ست مبلغ از بقال قرض کشیده دو اسپ دیگر خریده بداغ

رسانند که بتفضل مفضل حقیقی بعد مدت دراز این روز سعادت اندوز

رسانند که بتفضل مفضل حقیقی بعد مدت دراز این روز سعادت اندوز

بنظر آمده درین معنی تغافل نرود اینجانب هم در حضور سوال جواب

بنظر آمده درین معنی تغافل نرود اینجانب هم در حضور سوال جواب

چهار اسامی در پیش وارد انشاءالله تعالی آن هم صورت خواهد بست
چهار اسامی در پیش وارد انشاءالله تعالی آن هم صورت خواهد بست
پیوسته از سرگذشت آنجا نوبیان باشند زیاده چه بقلم آید به برخوردار
پیوسته از سرگذشت آنجا نوبیان باشند زیاده چه بقلم آید به برخوردار
سعادت اطوار نوشته برخوردار نور چشم لخت جگر نور بصر بعافیت
سعادت اطوار نوشته برخوردار نور چشم لخت جگر نور بصر بعافیت
باشند مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو حلقه کمان فرید آبادی و دو دسته تیر
باشند مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو حلقه کمان فرید آبادی و دو دسته تیر
خاکی از خاک تهانه مصحوب آدم سرکار وصول آورده مسرت را باعث گشت
خاکی از خاک تهانه مصحوب آدم سرکار وصول آورده مسرت را باعث گشت
از بار مهاجرت آن فرخنده پی تیر قامت حلقه کمان گردیده
از بار مهاجرت آن فرخنده پی تیر قامت حلقه کمان گردیده
در نولا انجانه نور محمد خان شادی کار خیر دختر بزرگش در ماه آینده
در نولا انجانه نور محمد خان شادی کار خیر دختر بزرگش در ماه آینده
مقرر گشته اگر به بهانه شادی موخرج رخصتیگاه طلبیده اراده
مقرر گشته اگر به بهانه شادی موخرج رخصتیگاه طلبیده اراده
این صوب بسازند غایت مستحسن است که مشارالیه امیدوار رخصت
این صوب بسازند غایت مستحسن است که مشارالیه امیدوار رخصت

در صورت توقف وعدم رخصت از جواب دست نه کشند و برخوردار

در صورت توقف وعدم رخصت از جواب دست نه کشند و برخوردار

سعادت یار را روانه سازند که بعد انفراغ شادی باز خواهد رفت

سعادت یار را روانه سازند که بعد انفراغ شادی باز خواهد رفت

زیاده چه برطرازد به برخوردار اقبال آثار نگارش رفت

زیاده چه برطرازد به برخوردار اقبال آثار نگارش رفت

نور دیدۂ اقبال همواره شادکام باشند شنیده شد که به تاثیر صحبت

نور دیدۂ اقبال همواره شادکام باشند شنیده شد که به تاثیر صحبت

ناهموار دل بردار از شعار شرفا و نجبا که آن تحصیل علم و مشق خط

ناهموار دل بردار از شعار شرفا و نجبا که آن تحصیل علم و مشق خط

باشد شده اند و مرتکب بیباکی های نکبت امتزاج که افعال پوچ

باشد شده اند و مرتکب بیباکی های نکبت امتزاج که افعال پوچ

است گردیده صحبت اوباش را دوست داشته از دولت پایدار

است گردیده صحبت اوباش را دوست داشته از دولت پایدار

مجاورت اخیار محروم ماند انجام این کار دست تغابن بدندان

مجاورت اخیار محروم ماند انجام این کار دست تغابن بدندان

گزیدن و حسرت ثمردن ست درین صورت اگر قسمت یاری ست

گزیدن و حسرت ثمردن ست درین صورت اگر قسمت یاری ست

آینده را متنبه باشند و براه راست آیند که هنوز وقت نرفته والا
آینده را متنبه باشند و براه راست آیند که هنوز وقت نرفته والا

جالیش در دل ارباب فضیلت و قابلیت نخواهد شد زیاده مختار اند
جالیش در دل ارباب فضیلت و قابلیت نخواهد شد زیاده مختار اند

به برخوردار اقبال آثار قلمی شد برخوردار کامگار دولت مدام بحفظ
به برخوردار اقبال آثار قلمی شد برخوردار کامگار دولت مدام بحفظ

حمایت ایزد دادار باشند بتاثیر روزگار ناهنجار عقدهٔ لاحل روبکار ست
حمایت ایزد دادار باشند بتاثیر روزگار ناهنجار عقدهٔ لاحل روبکار ست

که شخصی دیندار نامی در محکمهٔ قضا مستغاثی شد که مبلغ شصت روپیه
که شخصی دیندار نامی در محکمهٔ قضا مستغاثی شد که مبلغ شصت روپیه

اینجانب بذمهٔ دولت خان واجب الادا است و کاغذ سند تمسک بنام
اینجانب بذمهٔ دولت خان واجب الادا است و کاغذ سند تمسک بنام

مشار الیه بدست خود دارد چون افلاس مومی الیه بوجه احسن روشن و
مشار الیه بدست خود دارد چون افلاس مومی الیه بوجه احسن روشن و

هویدا است هر چند فهمانیده شد که دولت خان امروز بدولت گردش
هویدا است هر چند فهمانیده شد که دولت خان امروز بدولت گردش

افلاک بی دولت ست فراغت مشار الیه به بی دولتی مبدل گشته زر نداده
افلاک بی دولت ست فراغت مشار الیه به بی دولتی مبدل گشته زر نداده

که ادا نماید در دل نامبرده هیچ اثر نیست آخرش مستعد بے
که ادا نماید در دل نامبرده هیچ اثر نیست آخرش مستعد بے

حرمتی شد ناچار بحکم حکیم ضیاء الدین و لصلاح شریعت پناه مقدمه
حرمتی شد ناچار بحکم حکیم ضیاء الدین و لصلاح شریعت پناه مقدمه

مومی الیه به لضفا لضف لتصفیه یافت و قرار داد ششماهی نموده داد
مومی الیه به لضفا لضف لتصفیه یافت و قرار داد ششماهی نموده داد

حق تعالی مشار الیه را از بار گران این قرض سبکدوش سازد
حق تعالی مشار الیه را از بار گران این قرض سبکدوش سازد

زیاده چه برنگارد به برخوردار اقبال مند نگارش رفت
زیاده چه برنگارد به برخوردار اقبال مند نگارش رفت

برخوردار اقبال مند شاد کام باشند انچه بے دولتی ست که آن
برخوردار اقبال مند شاد کام باشند انچه بے دولتی ست که آن

سعادت مند با وجود فراغت سبق وطبق بے آنکه باین جانب اطلاع
سعادت مند با وجود فراغت سبق وطبق بے آنکه باین جانب اطلاع

شود روانه لکهنو گردیده این معنے بدون شامت و نحوست بخت ایشان
شود روانه لکهنو گردیده این معنے بدون شامت و نحوست بخت ایشان

متصور نیست بهرحال اگر بر سبری طالع منحوس خود راه بیگانگی در پیش گرفته
متصور نیست بهرحال اگر بر سبری طالع منحوس خود راه بیگانگی در پیش گرفته

روانه لکهنو شده آرے چه پیش آید که در انجا رسیده بدو کلمه
روانه لکهنو شده آرے چه پیش آید که در انجا رسیده بدو کلمه

حقیقت حال نه پرداخت که به حسب اتفاق آب و خورش به
حقیقت حال نه پرداخت که به حسب اتفاق آب و خورش به

لکهنو رسیدم و درینجا تحصیل علم می کنم و بخیریت هستم و همه ها
لکهنو رسیدم و درینجا تحصیل علم می کنم و بخیریت هستم و همه ها

را خاطر جمع نموده دهند این معنے ها محض از حماقت و نادانی ست
را خاطر جمع نموده دهند این معنے ها محض از حماقت و نادانی ست

خیر اگر به نوشت و خواند و حصول علم ساعی و سرگرم ست چندی
خیر اگر به نوشت و خواند و حصول علم ساعی و سرگرم ست چندی

در انجا استقامت باشد و الا بر نادانی خود مقر بوده اراده این صوب
در انجا استقامت باشد و الا بر نادانی خود مقر بوده اراده این صوب

باید ساخت که دل والدین در مهاجرت ایشان حالت سیماب دارند
باید ساخت که دل والدین در مهاجرت ایشان حالت سیماب دارند

زیاده چه برطرازد به برخوردار سعادت مشتملی قرب علی نوشته
زیاده چه برطرازد به برخوردار سعادت مشتملی قرب علی نوشته

برخوردار سعادت مشتملی میر قرب علی که بعافیت باشند چون علم و فضل
برخوردار سعادت مشتملی میر قرب علی که بعافیت باشند چون علم و فضل

شخصیت انسان ست خصوص نشانِ شرافت شرفا و نجبا قطع نظر از
شخصیت انسان ست خصوص نشانِ شرافت شرفا و نجبا قطع نظر از

اہلیت و قابلیت وجہ معیشتِ شریف با قدر و توقیر درین زمانہ ہمان
اہلیت و قابلیت وجہ معیشتِ شریف با قدر و توقیر درین زمانہ ہمان

تواند بود درین صورت لازم کہ مطالعہ کتب مروج و سبق ہر روزہ شعار
تواند بود درین صورت لازم کہ مطالعہ کتب مروج و سبق ہر روزہ شعار

خود دانند و دل را از حصولِ این دولت بے بدل بکاہلی ندہند و الا
خود دانند و دل را از حصولِ این دولت بے بدل بکاہلی ندہند و الا

دست حسرت بہم گیر مالیدن ست درین معنی مستعد و آمادہ بودہ وقت را
دست حسرت بہم گیر مالیدن ست درین معنی مستعد و آمادہ بودہ وقت را

رایگان نباید داد باقی اختیار باقی ست زیادہ خیریت ست بہ برخوردار
رایگان نباید داد باقی اختیار باقی ست زیادہ خیریت ست بہ برخوردار

تلمیذ سعادت نشان محمد زمان خان برخوردار تلمیذ عزیز سعادت
تلمیذ سعادت نشان محمد زمان خان برخوردار تلمیذ عزیز سعادت

محمد زمان خان بعافیت باشند خیریت کہ گاہے تن بہ نگارش دو کلمہ
محمد زمان خان بعافیت باشند خیریت کہ گاہے تن بہ نگارش دو کلمہ

خیریت و سلام و پیغام ندادند این معنے یاد از فرو گذاشت
خیریت و سلام و پیغام ندادند این معنے یاد از فرو گذاشت

ادب و علم و عدم مزاولت نوشتن و خواند و کار قلم میدهد در صورت
ادب و علم و عدم مزاولت نوشتن و خواند و کار قلم میدهد در صورت

تصدیق این مقال در حق ایشان سم قاتل است لازم که آینده
تصدیق این مقال در حق ایشان سم قاتل است لازم که آینده

را در سعی هر چه تمامتر کوشیده نگارش خیریت نامجات مسرور نموده
را در سعی هر چه تمامتر کوشیده نگارش خیریت نامجات مسرور نموده

باشند که موجب بهبود ایشان ست و خورسندی این جانب بفور
باشند که موجب بهبود ایشان ست و خورسندی این جانب بفور

این معنی رسیده به تحصیل علم و مشق و مسوده که زیور انسان ست
این معنی رسیده به تحصیل علم و مشق و مسوده که زیور انسان ست

ساعی و سرگرم باشند زیاده اختیار باقیست به برخوردار تلمیذ پر تمیز
ساعی و سرگرم باشند زیاده اختیار باقیست به برخوردار تلمیذ پر تمیز

نگاشته برخوردار جان عمر بآغوش حمایت ایزد منان باشند
نگاشته برخوردار جان عمر بآغوش حمایت ایزد منان باشند

گوش زد گردید که آن نور چشم در مشقت تحصیل علم و مشق خط شبانه
گوش زد گردید که آن نور چشم در مشقت تحصیل علم و مشق خط شبانه

روز و مزاولت مسوده که جمال آبروی انسان ست تقلا و زی
روز و مزاولت مسوده که جمال آبروی انسان ست تقلا و زی

مردمک دیدهٔ سعادت و اقبال بهاؤ لال بحفظ و امان باشند بعد از دعای
مردمک دیدهٔ سعادت و اقبال بهاؤ لال بحفظ و امان باشند بعد از دعای

ازدیاد بهروزی مطالعه نمایند چون ایشان ارادهٔ اصلاح مسودات ازین
ازدیاد بهروزی مطالعه نمایند چون ایشان ارادهٔ اصلاح مسودات ازین

جانب دارند اولی و اصلح اگرچه بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر
جانب دارند اولی و اصلح اگرچه بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر

فراغت ندارد که باصلاح خود پردازد تا باصلاح دیگران چه رسد لاکن چون
فراغت ندارد که باصلاح خود پردازد تا باصلاح دیگران چه رسد لاکن چون

بعلت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر اگر گاه گاهے باستصلاح آیند باصلاح
بعلت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر اگر گاه گاهے باستصلاح آیند باصلاح

آن برخوردار دست نخواهد کشید صلاح آنکه بے تامل این خانه را خانهٔ
آن برخوردار دست نخواهد کشید صلاح آنکه بے تامل این خانه را خانهٔ

خود دانسته ارادهٔ این معنے مصمم دارند و در مشق شبانه روز ساعی و سرگرم
خود دانسته ارادهٔ این معنے مصمم دارند و در مشق شبانه روز ساعی و سرگرم

باشند زیاده چه برطرازد بمصدر تحسین لاله چترسین نگارش رفت
باشند زیاده چه برطرازد بمصدر تحسین لاله چترسین نگارش رفت

لاله روکش نافرمان مصدر تحسین لاله چترسین محفوظ باشند بفضل
لاله روکش نافرمان مصدر تحسین لاله چترسین محفوظ باشند بفضل

مفضل حقیقی ایشان بر مسند حکومت و دیوانی صاحب اختیاری تعلقه نوابگنج

مفضل حقیقی ایشان بر مسند حکومت و دیوانی صاحب اختیاری تعلقه نوابگنج

متمکن گشتند لازم که با ذات و دیگر مشرفان حتی المقدور در سلوک و مروت

متمکن گشتند لازم که با ذات و دیگر مشرفان حتی المقدور در سلوک و مروت

بیرون نه شوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا و رعایا

بیرون نه شوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا و رعایا

نه شود خصوص سادات موصوف احدی از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص

نه شود خصوص سادات موصوف احدی از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص

آئمه داران موضع سهولیا و موندیا و خضرپور از متعلقان و برادران

آئمه داران موضع سهولیا و موندیا و خضرپور از متعلقان و برادران

این جانب اند آنچه در حق شان الیهم رعایت و حق گذاری خواهد فرمود

این جانب اند آنچه در حق شان الیهم رعایت و حق گذاری خواهد فرمود

هم درباب این جانب تصور نمایند و پیوسته دعای غریبان گرفته باشند

هم درباب این جانب تصور نمایند و پیوسته دعای غریبان گرفته باشند

زیاده چه به برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نهاد رام پرشاد

زیاده چه به برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نهاد رام پرشاد

ثمره شجره مراد رام پرشاد محفوظ باشند بعد دعای از دیار جمعیت فواد

ثمره شجره مراد رام پرشاد محفوظ باشند بعد دعای از دیار جمعیت فواد

مرد مکرم دیدۂ سعادت و اقبال بہاؤ لال بحفظ و امان باشند بعد از دعای

مرد مکرم دیدۂ سعادت و اقبال بہاؤلال بحفظ و امان باشند بعد از دعای

از دیاد بہروزی مطالعہ نمایند چون ایشان ارادۂ صلاح مسودات ازین

از دیاد بہروزی مطالعہ نمایند چون ایشان ارادۂ صلاح مسودات ازین

جانب دارند اولے و اصلح اگرچہ بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر

جانب دارند اولے و اصلح اگرچہ بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر

فراغت ندارد کہ بصلاح خود پردازد تا بصلاح دیگران چہ رسد لاکن چون

فراغت ندارد کہ بصلاح خود پردازد تا بصلاح دیگران چہ رسد لاکن چون

بعلت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر اگر گاہ گاہے باستصلاح آیند بصلاح

بعلت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر اگر گاہ گاہے باستصلاح آیند بصلاح

آن برخوردار دست نخواہد کشید صلاح آنکہ بے تامل این خانہ را خانۂ

آن برخوردار دست نخواہد کشید صلاح آنکہ بے تامل این خانہ را خانۂ

خود دانستہ ارادۂ این معنے مصمم دارند و در مشق شبانہ روز ساعی و سرگرم

خود دانستہ ارادۂ این معنے مصمم دارند و در مشق شبانہ روز ساعی و سرگرم

باشند زیادہ چہ برطرازد مصدر تحسین لالہ چتر سین نگارش رفت

باشند زیادہ چہ برطرازد مصدر تحسین لالہ چتر سین نگارش رفت

لالہ روکش نافرمان مصدر تحسین لالہ چتر سین محفوظ باشند بفضل

لالہ روکش نافرمان مصدر تحسین لالہ چتر سین محفوظ باشند بفضل

مفضل حقیقی ایشان بر مسند حکومت و دیوانی صاحب اختیاری تعلقه نوابگنج

مفضل حقیقی ایشان بر مسند حکومت و دیوانی صاحب اختیاری تعلقه نوابگنج

متمکن گشتند لازم که با دات و دیگر شرفا حتی المقدور در سلوک و مروت

متمکن گشتند لازم که با دات و دیگر شرفا حتی المقدور در سلوک و مروت

بیرون نه شوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا و

بیرون نه شوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا و

نه شود خصوص سادات موصوف احدی از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص

نه شود خصوص سادات موصوف احدی از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص

آئمه داران موضع سهولیا و موندیا و خضرپور از متعلقان و برادران

آئمه داران موضع سهولیا و موندیا و خضرپور از متعلقان و برادران

این جانب اند آنچه در حق شما ایشان رعایت و حق گذاری خواهد فرمود

این جانب اند آنچه در حق شما ایشان رعایت و حق گذاری خواهد فرمود

هم در باب این جانب تصور نمایند و پیوسته دعای غریبان گرفته باشند

هم در باب این جانب تصور نمایند و پیوسته دعای غریبان گرفته باشند

زیاده چه به برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نهاد رام پرشاد

زیاده چه به برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نهاد رام پرشاد

ثمره شجره مراد رام پرشاد محفوظ باشند بعد دعای ازدیاد جمعیت فواد

ثمره شجره مراد رام پرشاد محفوظ باشند بعد دعای ازدیاد جمعیت فواد

در میدان قرطاس جولان داده این فہم بسر برند درین معنی دست
در میدان قرطاس جولان داده این فہم بسر برند درین معنی دست

نه کشیده بنگارش حالات مسرور سازند زیاده چه نویسد به برخوردار تلمیذ
نه کشیده بنگارش حالات مسرور سازند زیاده چه نویسد به برخوردار تلمیذ

سعادت آمال موہن لال نور دیدۂ اقبال لاله موہن لال
سعادت آمال موہن لال نور دیدۂ اقبال لاله موہن لال

محفوظ باشند چون ایشان بکار و بار ریگنه سلیم نور مسلط شدند خاطر لغایت
محفوظ باشند چون ایشان بکار و بار ریگنه سلیم نور مسلط شدند خاطر لغایت

مسرور شد اولتعالی جمعیت روز بروز گنا و جنگی خان یکی از دوستان و
مسرور شد اولتعالی جمعیت روز بروز گنا و جنگی خان یکی از دوستان و

متوسلان خود ست نزد ایشان میرسد لازم که مشار الیه را در زمرۂ پیاده هاے
متوسلان خود ست نزد ایشان میرسد لازم که مشار الیه را در زمرۂ پیاده هاے

سرکار نوکر داشته بیش خود دارند که مومی الیه مرد کار آمدنی ست و بالفرض
سرکار نوکر داشته بیش خود دارند که مومی الیه مرد کار آمدنی ست و بالفرض

والتقدیر نوکران سرکار بمقدار التعداد شده باشند و زیاده گنجایش نباشد
والتقدیر نوکران سرکار بمقدار التعداد شده باشند و زیاده گنجایش نباشد

دستکا و جیبی نامبرده ناغه نباشد که بوجه قوت معیشت ضروریه اوقات
دستکا و جیبی نامبرده ناغه نباشد که بوجه قوت معیشت ضروریه اوقات

مستعار خود دلبر برد درین معنی حرف و حکایت بمیان نیارند زیاده چه نویسد
مستعار خود دلبر برد درین معنی حرف و حکایت بمیان نیارند زیاده چه نویسد

به برخوردار گرامی قدر غلام حیدر برخوردار گرامی قدر غلام حیدر
به برخوردار گرامی قدر غلام حیدر برخوردار گرامی قدر غلام حیدر

بحفظ آلهی باشند بعد ادعیهٔ وافیه ترقی درجات عمر و حیات مطالعه باد
بحفظ آلهی باشند بعد ادعیهٔ وافیه ترقی درجات عمر و حیات مطالعه باد

عواطف ایشان بخدمت اخوی میر امام علی صاحب مصحوب جنگی خان رسانیده
عواطف ایشان بخدمت اخوی میر امام علی صاحب مصحوب جنگی خان رسانیده

شد نامبرده جوابش آورده بایشان رسیده باشد در خط اینجانب تقید فرمایش
شد نامبرده جوابش آورده بایشان رسیده باشد در خط اینجانب تقید فرمایش

نقل نسخهٔ منتخب بوستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید که بگرامی نامهٔ که
نقل نسخهٔ منتخب بوستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید که بگرامی نامهٔ که

نامزد ایشان است هم ایمای رفته باشد اگر از امورات دنیوی فراغت
نامزد ایشان است هم ایمای رفته باشد اگر از امورات دنیوی فراغت

عاید حال آن سعادت آمال است کاغذ و روشنائی خریده فرستاده شود منتظر
عاید حال آن سعادت آمال است کاغذ و روشنائی خریده فرستاده شود منتظر

جواب زیاده خیریت به برخوردار والاتمیز سعادت آمال بهاءولال
جواب زیاده خیریت به برخوردار والاتمیز سعادت آمال بهاءولال

طالع و رهبری فضل آلهی بجان میکوشند و صحبت با علما و صلحا ورزیدن

طالع و رهبری فضل آلهی بجان میکوشند و صحبت با علما و صلحا ورزیدن

قابل میدارند و باثر صحبت صالحان طبیعت راغب و مائل ست الحق

قابل میدارند و باثر صحبت صالحان طبیعت راغب و مائل ست الحق

مصرعه صحبت نیکان به نیکان سودمند ♣ لازم که همبرین اطوار

مصرعه صحبت نیکان به نیکان سودمند ♣ لازم که همبرین اطوار

به تحصیل علم و نوشت و خواند خاطر را خورسند و دل را مسرور نموده باشند

به تحصیل علم و نوشت و خواند خاطر را خورسند و دل را مسرور نموده باشند

الله تعالی به عمر دراز و دولت ازدیاد رساناد زیاده لبس به برخوردار

الله تعالی به عمر دراز و دولت ازدیاد رساناد زیاده لبس به برخوردار

تلمیذ سعادت پذیر برخوردار کامگار سعادت آثار زیر سایهٔ سائیان

تلمیذ سعادت پذیر برخوردار کامگار سعادت آثار زیر سایهٔ سائیان

عاطفت آلهی باشند ازان روزی که اتفاق روانگی ایشان برامیدوار

عاطفت آلهی باشند ازان روزی که اتفاق روانگی ایشان برامیدوار

افتاده و دل بلهو و لعب درداده اوقات عزیز را بلا و بالی میگذرانند و باز

افتاده و دل بلهو و لعب درداده اوقات عزیز را بلا و بالی میگذرانند و باز

گنجیفه را سبق کتاب میدانند و گاهی بگارش خیریت نه داختند

گنجیفه را سبق کتاب میدانند و گاهی بگارش خیریت نه داختند

عدم نگارش حالات دلالت بر بازی ها دارد و الا از کار نیک که
عدم نگارش حالات دلالت بر بازی ها دارد و الا از کار نیک که

دل بردارد این معنے ها از خام طبعی ست آخوش شود آن زیان ست
دل بردارد این معنے ها از خام طبعی ست آخوش شود آن زیان ست

و نفع آن نقصان باز چون وقت از دست رفته تأسف خوردن و حسرت
و نفع آن نقصان باز چون وقت از دست رفته تأسف خوردن و حسرت

نمودن سود ندارد اگر هوش داری بسعادت کوش و الا دین غفلت
نمودن سود ندارد اگر هوش داری بسعادت کوش و الا دین غفلت

دست خالی در آغوش ست باقی مختار اند زیاده چه به تلمیذ سعادت
دست خالی در آغوش ست باقی مختار اند زیاده چه به تلمیذ سعادت

پیرای جهانجن رای برخوردار سعادت پیرای جهانجن رای
پیرای جهانجن رای برخوردار سعادت پیرای جهانجن رای

محفوظ باد چند راه است که نقل انشای قماش نثار هنوز نه شده
محفوظ باد چند راه است که نقل انشای قماش نثار هنوز نه شده

معلوم نیست که تشنگی خامهٔ زند جولانی سست پی ست یا غافلش بسبب
معلوم نیست که تشنگی خامهٔ زند جولانی سست پی ست یا غافلش بسبب

سستی عروق دست بدست نیست لازم که شبدیز خامه را تازیانهٔ اما ل
سستی عروق دست بدست نیست لازم که شبدیز خامه را تازیانهٔ اما ل

مطالعه باد حلقهٔ کمان نور کار ساخت استاد ارسال آن برخوردار بین گیرودار

مطالعه باد حلقهٔ کمان نور کار ساخت استاد ارسال آن برخوردار بین گیرودار

انتظار رسید زهی کمان پرکار رنگ دار که گوشهٔ خاطر را رشک بهار گردانید

انتظار رسید زهی کمان پرکار رنگ دار که گوشهٔ خاطر را رشک بهار گردانید

خانه آباد چون کارخانه اوستاد ازل بریک رنگ نباشد بدست رسی خود دست

خانه آباد چون کارخانه اوستاد ازل بریک رنگ نباشد بدست رسی خود دست

تنگ چشمی ست وریشهٔ تخم محبت ودلها دوانیدن جای خود در دل اهل دلان

تنگ چشمی ست وریشهٔ تخم محبت ودلها دوانیدن جای خود در دل اهل دلان

نمودن ۵ هر که شد محرم دل درحرم یار بماند ٭ وانکه این کار ندانست

نمودن ۵ هر که شد محرم دل درحرم یار بماند ٭ وانکه این کار ندانست

دران کار بماند ٭ لازم که همبرین آئین فراخ دل کشاده پیشانی باید شد

دران کار بماند ٭ لازم که همبرین آئین فراخ دل کشاده پیشانی باید شد

که بموجب فراخ دستی ست زیاده چه برنگارد بهمشیرهٔ عزیزه خرد نگارش

که بموجب فراخ دستی ست زیاده چه برنگارد بهمشیرهٔ عزیزه خرد نگارش

رفتن همشیرهٔ عزیزهٔ عفیفه بعافیت باشند مبلغ ده روپیه برای خرج ضروریات

رفتن همشیرهٔ عزیزهٔ عفیفه بعافیت باشند مبلغ ده روپیه برای خرج ضروریات

ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسید نقش رسید نقش برنگارند و خاطر

ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسید نقش رسید نقش برنگارند و خاطر

بمحبت سابق خوانی واطاعت تلافی مسرور دارند اینجانب هم جلد میرسد
بمحبت سابق خوانی واطاعت تلافی مسرور دارند اینجانب هم جلد میرسد
خاطر جمع دارند و تلاوت قرآن شریف را عزیز جان پندارند و دل
خاطر جمع دارند و تلاوت قرآن شریف را عزیز جان پندارند و دل
را مایل به تلاوت قرآن مجید دارند و نولبان حالات باشند ـ
را مایل به تلاوت قرآن مجید دارند و نولبان حالات باشند ـ
بهمشیرهٔ عزیزه نگارش رفت همشیرهٔ عزیزه از جان برگزیده
بهمشیرهٔ عزیزه نگارش رفت همشیرهٔ عزیزه از جان برگزیده
شاد کام باشند برخوردار رحم علی در لکهنو استقامت میدارند و بدستور
شاد کام باشند برخوردار رحم علی در لکهنو استقامت میدارند و بدستور
معمول در مدرسه بطالب علمی مشغول اند جاگیر هم بقدر گذران از
معمول در مدرسه بطالب علمی مشغول اند جاگیر هم بقدر گذران از
پارچها و نان مقرر گشته از جانب برخوردار فکر و اضطرار بخاطر
پارچها و نان مقرر گشته از جانب برخوردار فکر و اضطرار بخاطر
نگذرد به تقیید نگارش رفته که در طالب علمی اسباب معیشت هم از سرکار
نگذرد به تقیید نگارش رفته که در طالب علمی اسباب معیشت هم از سرکار
پیدا کنند که وجه معیشت و قوت نثر قادر تحریر و املا گشت چون
پیدا کنند که وجه معیشت و قوت نثر قادر تحریر و املا گشت چون

برخوردار سلیقه شعار بکار و بار خود هوشیار ست ساعی هر دو کار خواهد شد

زیاده چه برطرازد به برخورداری نور چشمی صبیبه نگارش رفت

نور چشمی راحت جانی بجابت ابنودی باشند یکجلد قرآن مجید بخط

لاهوری بهدیه مبلغ بسبت وپنج روپیه بر حسب استدعای آن نور چشم

بدست آورده جهت تلاوت ایشان فرستاده شد خواهد رسید اغلب که

مطالعه آن مسرور بوده به تلاوت شبانه روز باشند و منجمله ناغه نباشد

که موجب سعادت و بهبود اهل اسلام همین ست و پیوسته نویدا

حالات باشند زیاده نگارش نرفت به برخورداری نور چشمی

قلمی شد برخورداری نور چشمی بعافیت باشند بعد دعای درازی

و دیده بوسی مطالعه نماید شنیده شد که بتوفیق ایزدی ختم قرآن شریف
و دیده بوسی مطالعه نماید شنیده شد که بتوفیق ایزدی ختم قرآن شریف
نموده اند و بمشق و محنت بسیار خط نسخ قرآنی بهم رسانیده اند خاطر مسرت
نموده اند و بمشق و محنت بسیار خط نسخ قرآنی بهم رسانیده اند خاطر مسرت
اندوخت یقین که درین معنی سعی دریغ ندارند و این جانب عنقریب
اندوخت یقین که درین معنی سعی دریغ ندارند و این جانب عنقریب
رسیده شادی نشره بوجه احسن می نماید خاطر جمع داشته در تلاوت
رسیده شادی نشره بوجه احسن می نماید خاطر جمع داشته در تلاوت
قرآن و مشق خط قرآنی تغافل و اهمال نباید کرد که عین خوشی اینجانب
قرآن و مشق خط قرآنی تغافل و اهمال نباید کرد که عین خوشی اینجانب
ست برای مثوبات اخروی بقدر یک سیپاره تلاوت نموده باشند زیاده
ست برای مثوبات اخروی بقدر یک سیپاره تلاوت نموده باشند زیاده
عمر دراز باد بدوستی نگارش رفت محب بدل و دوست دل
عمر دراز باد بدوستی نگارش رفت محب بدل و دوست دل
بی فیت باشند یک معلم قابل و اخوند ناظم که در خطوط متعدده خوشنویس
بی فیت باشند یک معلم قابل و اخوند ناظم که در خطوط متعدده خوشنویس
و در کتاب دانی و مسوده نویسی یکتا و در مراتب تعلیم برخورداران
و در کتاب دانی و مسوده نویسی یکتا و در مراتب تعلیم برخورداران

فایق باشند بتلاش تمام و تفحص کمال بهم رسانیده همراه خود آرند
فایق باشند بتلاش تمام و تفحص کمال بهم رسانیده همراه خود آرند

و مواجب درماهه بر حسب قابلیت و علم قرار خواهد یافت و از دقایق
و مواجب درماهه بر حسب قابلیت و علم قرار خواهد یافت و از دقایق

خدمت و خاطرجوئی اخوند موصوف دقیقه فروگذاشت نخواهد شد و در
خدمت و خاطرجوئی اخوند موصوف دقیقه فروگذاشت نخواهد شد و در

صورت تعلیم برخورداران و کتاب خوانی و مسوده دانی طفلانی خدمتی
صورت تعلیم برخورداران و کتاب خوانی و مسوده دانی طفلانی خدمتی

که شایان اوستادان عالی قدر باشد بظهور خواهد آمد زیاده چه بقلم آید
که شایان اوستادان عالی قدر باشد بظهور خواهد آمد زیاده چه بقلم آید

به دوستی نگارش رفت خلاصهٔ دوستان عزیز القدر بایزید خان
به دوستی نگارش رفت خلاصهٔ دوستان عزیز القدر بایزید خان

بعافیت باشند دریافت شد که کشتهای نیشکر موضع رام نگر بسبب خشکی
بعافیت باشند دریافت شد که کشتهای نیشکر موضع رام نگر بسبب خشکی

و بی آبی خشک می شود و برباد می رود لازم که کهتهٔ غلهٔ کودرم کشاده
و بی آبی خشک می شود و برباد می رود لازم که کهتهٔ غلهٔ کودرم کشاده

به مزدوران داده به نیشکر آب دهند بزمینی که از دریا آب رسد نهر
به مزدوران داده به نیشکر آب دهند بزمینی که از دریا آب رسد نهر

کنذانیده از دریا رسانند وبجائیکه آب دریا لیاقت رسائی ندارد چاهها
کنذانیده از دریا رسانند وبجائیکه آب دریا لیاقت رسائی ندارد چاهها

کنذانیده آب باید داد چنان نشود که بسبب بی آبی نیشکر برباد رود
کنذانیده آب باید داد چنان نشود که بسبب بی آبی نیشکر برباد رود

بنوکر نوشته شد ستوده صفات محمد حیات محفوظ باشند چون کاروبار
بنوکر نوشته شد ستوده صفات محمد حیات محفوظ باشند چون کاروبار

شادی درپیش ست خود را درین جا رسانند و دو آثار پخته شیپاری و دسته آماده
شادی درپیش ست خود را درین جا رسانند و دو آثار پخته شیپاری و دسته آماده

شکر سفید همراه آرند وقبل از رسیدن خود نرخ بادام و خرما و دیگر میوه جات
شکر سفید همراه آرند وقبل از رسیدن خود نرخ بادام و خرما و دیگر میوه جات

تحقیق کرده خبر باین جانب رسانند که موجب آن مبلغ قیمتش فرستاده
تحقیق کرده خبر باین جانب رسانند که موجب آن مبلغ قیمتش فرستاده

هرچه درکار باشد طلب داشته شود زیاده نگارش نرفت به نوکر
هرچه درکار باشد طلب داشته شود زیاده نگارش نرفت به نوکر

شاگرد پیشه نوشته شد زبدة القران عبدالرحمن محفوظ باشند
شاگرد پیشه نوشته شد زبدة القران عبدالرحمن محفوظ باشند

کاغذ واصلباقی خریف موضع هرهرپور و جمعبندی فصل ربیع جلد درست
کاغذ واصلباقی خریف موضع هرهرپور و جمعبندی فصل ربیع جلد درست

گروه ارسال دارند و دوگاو میش اگر زاده باشند و شیر دهند نزد
اینجانب باید رسانند و در نیولا پروانهٔ ملک آراضی پنجاه بیگه پخته از
حضور بنام شیخ ثناء الله ورود یافته لهذا امشار الیه میرسند لازم که آراضی
بنجر افتاده از جای نیک بیموده و چک لسته دهند و عذر بمیان نیارند زیاده
چه نولیسد بنوکر خالساماں نگارش رقت خانه پرداز کارخانهٔ
آرا العل محمد خان ساماں محفوظ باشند هنڈوی مبلغ دو صد روپیه
بردوکان بهگوانداس ساهوکار میرسد لازم که چهٹهه روز حصول مبلغ
هنڈوی بصلاح لاله هردیال متصدی بنوکران مدهند و در خدمت و
جان دهی باموارت مرجوعه دریغ ندارند و احوال فصل خریف

موضع متعلقهٔ خود بر نگارند که بچه صورت است و جهت دریافت احوال
موضع متعلقهٔ خود بر نگارند که بچه صورت است و جهت دریافت احوال

و تسلی رعایا مردم بموضع فرستاده باشند ازین معنی غافل نبوده نویسان
و تسلی رعایا مردم بموضع فرستاده باشند ازین معنی غافل نبوده نویسان

احوال باشند زیاده چه بنوکر نگارش رفت اعتقاد دوستان و
احوال باشند زیاده چه بنوکر نگارش رفت اعتقاد دوستان و

مخلصان محفوظ باشند چهار من پخته غلهٔ برنج هنس راج استعمالی
مخلصان محفوظ باشند چهار من پخته غلهٔ برنج هنس راج استعمالی

و یک من پخته روغن زرد در کارست لهذا اجیگرا او آدم معه مبلغ بست و
و یک من پخته روغن زرد در کارست لهذا اجیگرا او آدم معه مبلغ بست و

پنج روپیه میرسد لازم که برنج و روغن زرد از پیلی بهیت خریده بارکرانده
پنج روپیه میرسد لازم که برنج و روغن زرد از پیلی بهیت خریده بارکرانده

روانه این صوب سازند و چهار عدد چارپایی و چهار جفت نعلین
روانه این صوب سازند و چهار عدد چارپایی و چهار جفت نعلین

چوبی نیز خریده باید فرستاد و پیوسته نویسان حالات باشند به نوکر
چوبی نیز خریده باید فرستاد و پیوسته نویسان حالات باشند به نوکر

نوشته شد اعتقاد دوستان بغفور خان بعافیت باشند چون ایام
نوشته شد اعتقاد دوستان بغفور خان بعافیت باشند چون ایام

چنین وتردد دست لازم که برعایت تقیدات تردد روداد اسامی نادار
چنین وتردد دست لازم که برعایت تقیدات تردد روداد اسامی نادار

ونیے مقدور را بہ تخم وتقاوی خبرگیران باشند ودر افزونی زراعت
ونیے مقدور را بہ تخم وتقاوی خبرگیران باشند ودر افزونی زراعت

وچنین کاہل بجان کوشند وکار بہوشیاری نمودہ ہریک را رضامند دارند کہ
وچنین کاہل بجان کوشند وکار بہوشیاری نمودہ ہریک را رضامند دارند کہ

رعایا مثل فرزندان ہست مگر سرکش ومتمرد البشرط سرکشی سرزنش نمایند
رعایا مثل فرزندان ہست مگر سرکش ومتمرد البشرط سرکشی سرزنش نمایند

وگوشمال دہند کہ از تمرد باز آید چنان نشود کہ تردد بے تردد گردد زیادہ تاکید
وگوشمال دہند کہ از تمرد باز آید چنان نشود کہ تردد بے تردد گردد زیادہ تاکید

دانند بہ نوکر خدمتگار شاگرد پیشہ معتمد الخدمت نور محمد معلوم نمایند
دانند بہ نوکر خدمتگار شاگرد پیشہ معتمد الخدمت نور محمد معلوم نمایند

ایشان را برائے افزونی زراعت وتقید چنین وتردد فرستادہ شد
ایشان را برائے افزونی زراعت وتقید چنین وتردد فرستادہ شد

چون ایشان بسیر ولاؤابالی میگذرانند این معنی در حق ایشان سم
چون ایشان بسیر ولاؤابالی میگذرانند این معنی در حق ایشان سم

است فائدہ نخواہد بخشید لازم کہ در کار وبار مرجوعہ خود ہوشیار باشند
است فائدہ نخواہد بخشید لازم کہ در کار وبار مرجوعہ خود ہوشیار باشند

واگر نتوانند بجای شما کسی دیگر فرستاده شود درین باب قدغن دانسته حسب المسطور
واگر نتوانند بجای شما کسی دیگر فرستاده شود درین باب قدغن دانسته حسب المسطور

بعمل آرند منوکر شاگرد پیشه قلمی شد معتمد الخدمت رسول خان معلوم نمایند
بعمل آرند منوکر شاگرد پیشه قلمی شد معتمد الخدمت رسول خان معلوم نمایند

که مساحت موضع رسول پور بهوشیاری و دانای باید ساخت که زراعت
که مساحت موضع رسول پور بهوشیاری و دانای باید ساخت که زراعت

سرسبز و غله بسیار و موضع آباد و بیش قرار است چنان نشود که بطمع رغبت
سرسبز و غله بسیار و موضع آباد و بیش قرار است چنان نشود که بطمع رغبت

نموده مال سرکار ضائع نمایند درصورت تغلب و فروگذاشت کشت و زراعت
نموده مال سرکار ضائع نمایند درصورت تغلب و فروگذاشت کشت و زراعت

باز پیمایش خواهد شد و خجالت و پشیمانی عاید حال طامع خواهد گردید خبر
باز پیمایش خواهد شد و خجالت و پشیمانی عاید حال طامع خواهد گردید خبر

شرط است گر بغفلت و ذهولت نگردند درین باب تاکید دانسته حسب المسطور
شرط است گر بغفلت و ذهولت نگردند درین باب تاکید دانسته حسب المسطور

بعمل آرند زیاده چه بر نگارند منوکر شاگرد پیشه نوشته شد اخلاص
بعمل آرند زیاده چه بر نگارند منوکر شاگرد پیشه نوشته شد اخلاص

آثار بهوانی زنار دار محفوظ باد مبلغ دو صد روپیه مصحوب گوبند کهار نزد
آثار بهوانی زنار دار محفوظ باد مبلغ دو صد روپیه مصحوب گوبند کهار نزد

آن اخلاص آثار فرستاده شد لازم که پارچه سفید جهونه و ڈوریه و چارخانه

آن اخلاص آثار فرستاده شد لازم که پارچه سفید جهونه و ڈوریه و چارخانه

وغیره باریک پوشاکی قسم اول خریده همراه آرند جهت خرچ خانه ضرور است

وغیره باریک پوشاکی قسم اول خریده همراه آرند جهت خرچ خانه ضرور است

وچیٹهی دستک راهداری مهر چبوتره سائر هم میرسد در راه مزاحمت

وچیٹهی دستک راهداری مهر چبوتره سائر هم میرسد در راه مزاحمت

نخواهد شد درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند به شاگرد

نخواهد شد درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند به شاگرد

پیشه نوشته شد غوت آثاری لاله بهاری محفوظ باشند مبلغ سه صد

پیشه نوشته شد غوت آثاری لاله بهاری محفوظ باشند مبلغ سه صد

روپیه را برای خرچ سرکار غله درکار لازم که از موضع غله بگیرند درینجا

روپیه را برای خرچ سرکار غله درکار لازم که از موضع غله بگیرند درینجا

داخل نموده خواهد شد و شحنه‌ها بر خرمن هر یک از اسامی نشانند و یک

داخل نموده خواهد شد و شحنه‌ها بر خرمن هر یک از اسامی نشانند و یک

دانه بدون چیٹهی مهر اینجانب برداشته نه برند چون غله طیار شود وزن

دانه بدون چیٹهی مهر اینجانب برداشته نه برند چون غله طیار شود وزن

کرده یکجا نگاه دارند و اندازه وزن برنگارند که چه قدر غله طیار گردید

کرده یکجا نگاه دارند و اندازه وزن برنگارند که چه قدر غله طیار گردید

درین باب تاکید دانسته حسب المرقوم بعمل آرند لیشاگرد پیشه نوشته شد
درین باب تاکید دانسته حسب المرقوم بعمل آرند لیشاگرد پیشه نوشته شد

روشن خدمتگار معلوم نمایند ایشان رخصت بست روز لضرورت شادی
روشن خدمتگار معلوم نمایند ایشان رخصت بست روز لضرورت شادی

گرفته روانهٔ خانهٔ خود شدند چون عرصهٔ دو ماه گذشت شاید که قصد نوکری
گرفته روانهٔ خانهٔ خود شدند چون عرصهٔ دو ماه گذشت شاید که قصد نوکری

نیست آرام خانه خوش آمد والا چه پیش آمد که این عرصه طول کشید
نیست آرام خانه خوش آمد والا چه پیش آمد که این عرصه طول کشید

جلد تر خود را رسانند و یا استعفای نوکری دهند درین صورت دو ماهه
جلد تر خود را رسانند و یا استعفای نوکری دهند درین صورت دو ماهه

وضعات ضابطهٔ سرکار داده خواهد شد زیاده تاکید اکید دانند و حسب المسطور
وضعات ضابطهٔ سرکار داده خواهد شد زیاده تاکید اکید دانند و حسب المسطور

بعمل آرند بحفاظت نشان دولت خان ڈیوڑہی بان
بعمل آرند بحفاظت نشان دولت خان ڈیوڑہی بان

حفاظت نشان دولت خان ڈیوڑہی بان محفوظ باد از ڈیوڑہی
حفاظت نشان دولت خان ڈیوڑہی بان محفوظ باد از ڈیوڑہے

چنان ہوشیار باشند که احدے از مستورات و عورات بیرون
چنان ہوشیار باشند که احدے از مستورات و عورات بیرون

پا درون خانه نگذارند و پرستاران سواے اصیل و دایه بر دروازه
پا درون خانه نگذارند و پرستاران سواے اصیل و دایه بر دروازه
نیایند و اگر یکی از پرستاران بدر خواهد رفت ذمهٔ ایشان ست
نیایند و اگر یکی از پرستاران بدر خواهد رفت ذمهٔ ایشان ست
ازان دولتخواه فهمیده خواهد شد این معنے ذمهٔ خود شناخته
ازان دولتخواه فهمیده خواهد شد این معنے ذمهٔ خود شناخته
دقیقه از دقایق هوشیاری فروگذاشت نه شود و مبلغ هفت روپیه
دقیقه از دقایق هوشیاری فروگذاشت نه شود و مبلغ هفت روپیه
در مواجب ماهانهٔ ایشان فرستاده شد از کلو آدم بگیرند و از حالات
در مواجب ماهانهٔ ایشان فرستاده شد از کلو آدم بگیرند و از حالات
سرگذشت خانه من و عن نوشته باشند درین باب تاکید مزید دانند
سرگذشت خانه من و عن نوشته باشند درین باب تاکید مزید دانند
به ناظر نوشته شد نظارت پناه مقبول ناظر معلوم نمایند چون
به ناظر نوشته شد نظارت پناه مقبول ناظر معلوم نمایند چون
ایشان را بر ڈیوڑهی معین داشته لازم که کاروبار ڈیوڑهی
ایشان را بر ڈیوڑهی معین داشته لازم که کاروبار ڈیوڑهی
بحفاظت و هوشیاری نمایند و از دروازه یک ساعت جدا نه شوند
بحفاظت و هوشیاری نمایند و از دروازه یک ساعت جدا نه شوند

وازتیمار اسپ وشتر از دانهٔ وکاه وخرخره غافل نه باشند محض بر نیفتاد وسایس

وازتیمار اسپ وشتر از دانهٔ وکاه وخرخره غافل نه باشند محض بر نیفتاد وسایس

وساربان نه گذارند درصورت عدم احتیاط وتیماری اسپ وشتر ذمهٔ

وساربان نه گذارند درصورت عدم احتیاط وتیماری اسپ وشتر ذمهٔ

ایشان ست از ایشان فهمیده خواهد شد درین باب تاکید دانسته

ایشان ست از ایشان فهمیده خواهد شد درین باب تاکید دانسته

حسب المرقوم بعمل آرند به دائیهٔ برخوردار منور خان دائیهٔ برخوردار

حسب المرقوم بعمل آرند به دائیهٔ برخوردار منور خان دائیهٔ برخوردار

منور خان معلوم نمایند در خاطرداری ودلجوئی برخوردار مذکور باشند

منور خان معلوم نمایند در خاطرداری ودلجوئی برخوردار مذکور باشند

وبے آرامی نور چشم جائیز ندارد ویک ساعت از وجدا نه شود که خاطر

وبے آرامی نور چشم جائیز ندارد ویک ساعت از وجدا نه شود که خاطر

طفلان نازک میباشد درصورت خاطر شکنی نور چشم قدر خود خواهد

طفلان نازک میباشد درصورت خاطر شکنی نور چشم قدر خود خواهد

شناخت ودرماهه خود از خانسامان ماه بماه گرفته باشند درین باب

شناخت ودرماهه خود از خانسامان ماه بماه گرفته باشند درین باب

قدغن دانسته حسب المسطور عمل نمایند۔

قدغن دانسته حسب المسطور عمل نمایند۔

قسم چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی صورتحال و چکنامه
قسم چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی صورتحال و چکنامه
وفارغخطی و قبض و ضامنی و سرخط و مواجب و محضر و
وفارغخطی و قبض و ضامنی و سرخط و مواجب و محضر و
پروانه وغیره — محضر چون ادای شهادت موجب سعادت
پروانه وغیره — محضر چون ادای شهادت موجب سعادت
ابدی ست و کتمان آن باعث شقاوت ازلی کما قال الله تعالے
ابدی ست و کتمان آن باعث شقاوت ازلی کما قال الله تعالے
ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه شهادت می طلبد و استشهاد
ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه شهادت می طلبد و استشهاد
بحق میخواهد ضعیف العباد سید علی ولد میر علی بن روشن علی از قوم سادات
بحق میخواهد ضعیف العباد سید علی ولد میر علی بن روشن علی از قوم سادات
ساکن حکیله بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد
ساکن حکیله بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد
از سادات عظام و مشائخ کرام و قضات دار السلام و مفتیان ذوی الاحترام
از سادات عظام و مشائخ کرام و قضات دار السلام و مفتیان ذوی الاحترام
و متولیان مسند اسلام و چودهریان و قانونگویان راسخ الکلام
و متولیان مسند اسلام و چودهریان و قانونگویان راسخ الکلام

و منتقدیانِ مدار المهام و روسای شهر جمهور آنام از خاص و عام

و منتقدیانِ مدار المهام و روسای شهر جمهور آنام از خاص و عام

بر این معنی که موضع منهرا پور و یک صد بگیه پخته اراضی املاک در سواد

بر این معنی که موضع منهرا پور و یک صد بگیه پخته اراضی املاک در سواد

موضع بینی پور متعلقه حویلی بریلی از ابا و اجداد این سائل بصورت

موضع بینی پور متعلقه حویلی بریلی از ابا و اجداد این سائل بصورت

جاگیر آل طمغا و مدد معاش موجب فرامین و پروانه جات ناظمان

جاگیر آل طمغا و مدد معاش موجب فرامین و پروانه جات ناظمان

ملک کتهیر و دیگر اسناد حکام خارج جمع سوای مال سرکار مقرر و معافی ست

ملک کتهیر و دیگر اسناد حکام خارج جمع سوای مال سرکار مقرر و معافی ست

چنانچه تا این زمان بر ان موضع و ملک مذکور قابض و متصرف ایم

چنانچه تا این زمان بر ان موضع و ملک مذکور قابض و متصرف ایم

بقضای الهی بتاریخ چهاردهم محرم محترم نیم شب در حالت خواب که

بقضای الهی بتاریخ چهاردهم محرم محترم نیم شب در حالت خواب که

هنگام غفلت و بی هوشی ست آتش بخانه این سائل در زد و از خواب

هنگام غفلت و بی هوشی ست آتش بخانه این سائل در زد و از خواب

بیدار شویم و برخیزیم آتش بالا گرفته ما و همه متعلقان جان های خود را

بیدار شویم و برخیزیم آتش بالا گرفته ما و همه متعلقان جان های خود را

لبسلامت بُردن غنیمت شمرده بیرون شدیم تمامی اسباب خانه جزوی وکلّی
لبسلامت بُردن غنیمت شمرده بیرون شدیم تمامی اسباب خانه جزوی وکلّی
طعمهٔ آتش بیدرنگ گردید کواغذِ اسناد که بخانه درصندوقچه بودند همه
طعمهٔ آتش بیدرنگ گردید کواغذِ اسناد که بخانه درصندوقچه بودند همه
باثاث البیت درسوخته وخاکستر گردید هرکس بر اثبات این حال
باثاث البیت درسوخته وخاکستر گردید هرکس بر اثبات این حال
وصدقِ این مقال آگاهی واطلاعی داشته باشد حسبة الله برین قرطاس
وصدقِ این مقال آگاهی واطلاعی داشته باشد حسبة الله برین قرطاس
گواهی ومُهر خود ثبت نماید . اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد
گواهی ومُهر خود ثبت نماید . اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد
که عندالله ماجور و عندالناس مشکور خواهد شد تحریر بتاریخ پانزدهم شهر
که عندالله ماجور و عندالناس مشکور خواهد شد تحریر بتاریخ پانزدهم شهر
ربیع الآخر سنه ۱۲۰۳ هجری مقدسه پروانه مددِ معاش حال و
ربیع الآخر سنه ۱۲۰۳ هجری مقدسه پروانه مددِ معاش حال و
استقبال متصدیانِ مهمات حال و استقبال موضع بهوان کله
استقبال متصدیانِ مهمات حال و استقبال موضع بهوان کله
تعلقه نظام پور عمله پرگنه حویلی بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه
تعلقه نظام پور عمله پرگنه حویلی بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه

بهر

دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند بوضوح پیوست که سیادت پناه حقایق

دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند بوضوح پیوست که سیادت پناه حقایق

دستگاه میر باقر علی هیچ گونه وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق

دستگاه میر باقر علی هیچ گونه وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق

مشار الیه نموده یکصد بیگه پخته آراضی مدد معاش بنام مومی الیه مقرر

مشار الیه نموده یکصد بیگه پخته آراضی مدد معاش بنام مومی الیه مقرر

و معاف کرده شد باید که زمین بنجر افتاده قابل زراعت خارج جمع سوای

و معاف کرده شد باید که زمین بنجر افتاده قابل زراعت خارج جمع سوای

مال سرکار از سواد موضع مذکور از جای نیک پیموده چک بسته تصرف

مال سرکار از سواد موضع مذکور از جاے نیک پیموده چک بسته تصرف

سیادت پناه مذکور واگذارند که حاصلات آن را فصل بفصل سال

سیادت پناه مذکور واگذارند که حاصلات آن را فصل بفصل سال

بسال سند مجدده نه طلبند درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل

بسال سند مجدده نه طلبند درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل

آرند تحریر بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۰۸ هجری پروانه

آرند۔ تحریر بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۰۸ هجری پروانه

جاگیر مدد معاش اسمی عزیز القدر رای گردهر داس کروری

جاگیر مدد معاش اسمی عزیز القدر رای گردهر داس کروری

بدانند بو منوح پیوسته که موازی پانصد بیگه پخته آراضی مدد معاش
بدانند بو منوح بیوسنت که موازی پانصد بیگیه نخته آراضی مدد معاش

خارج جمع سوای مال سرکار در موضع فاضل پور عمله پرگنه حویلی بریلی سرکار
خارج جمع سوای مال سرکار در موضع فاضل پور عمله پرگنه حویلی بریلی سرکار

بدایون مضاف صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد از قدیم الایام
بدایون مضاف صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد از قدیم الایام

بموجب فرامین و پروانه جات بنام سیادت مآب و فضیلت اکتساب
بموجب فرامین و پروانه جات بنام سیادت مآب و فضیلت اکتساب

میر عنایت علی مقرر و معاف و واگذاشت است بباید که نظر بر استحقاق
میر عنایت علی مقرر و معاف و واگذاشت است بباید که نظر بر استحقاق

مومی الیه نموده موافق معمول گذشته و پیوسته معاف نمایند و بهیچ وجه
مومی الیه نموده موافق معمول گذشته و پیوسته معاف نمایند و بهیچ وجه

مزاحمت نرسانند و سند مجدد نه طلبند و حاصلات آن را بتصرف میر
فراحمت نرسانند و سند مجدد نه طلبند و حالات آن را بتصرف میر

موصوف واگذارند که صرف معیشت خود نموده داعی خیر باشند تحریر بتاریخ
موصوف واگذارند که صرف معیشت خود نموده داعی خیر باشند تحریر بتاریخ

دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۰۳ هجری پروانه جاگیر مدد معاش
دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۰۳ هجری پروانه جاگیر مدد معاش

مشیخت پناه شیخ محمد نصیر سلمه الله تعالی یک صد بیگهه آراضی نخته از سواد موضع
مشیخت پناه شیخ محمد نصیر سلمه الله تعالی یک صد بیگهه آراضی نخته از سواد موضع

بهوانکله تعلقه نظام پور عمله حویلی پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه
بهوانکله تعلقه نظام پور عمله حویلی پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف صوبه

دار الخلافت شاهجهان آباد در وجه مدد معاش سیادت و نجابت پناه میر
دار الخلافت شاهجهان آباد در وجه مدد معاش سیادت و نجابت پناه میر

باقر علی من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مقرر و معاف نموده شد میباید
باقر علی من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مقرر و معاف نموده شد میباید

که گماشته های چودهریان و قانون گویان مع دلسکهه رای امین کوری شاه محمد
که گماشته های چودهریان و قانون گویان مع دلسکهه رای امین کوری شاه محمد

میر دیهه در انجا رفته آراضی مذکوره را از سواد موضع مذکور خارج جمع لایق
میر دیهه در انجا رفته آراضی مذکوره را از سواد موضع مذکور خارج جمع لایق

زراعت پیموده و چک بسته دهند و تتصرف مشار الیه واگذارند که سال بسال
زراعت پیموده و چک بسته دهند و تتصرف مشار الیه واگذارند که سال بسال

حاصلات آن را صرف ما یحتاج خود کرده بدعای دوام دولت ابد طراز
حاصلات آن را صرف ما یحتاج خود کرده بدعای دوام دولت ابد طراز

مواظبت نموده بخاطر جمع دریاد آلهی مشغول بوده باشند درین باب تاکید دانسته
مواظبت نموده بخاطر جمع دریاد آلهی مشغول بوده باشند درین باب تاکید دانسته

حسب المسطور بعمل آرند وسبیل مومی الیه آنکه رعایا را از حسن سلوک شاکر
حسب المسطور بعمل آرند وسبیل مومی الیه آنکه رعایا را از حسن سلوک شاکر

وراضی داشته تردد و آبادی میکرده باشند تحریر بتاریخ هشتم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱ه
وراضی داشته تردد و آبادی میکرده باشند تحریر بتاریخ هشتم شهر ذیقعد سنه ۱۲۱ه

چکنامهٔ اراضی مدد معاش باسم میر باقر علی آنچه که اراضی
چکنامهٔ اراضی مدد معاش باسم میر باقر علی آنچه که اراضی

موازی یکصد بیگهه پخته جریبی خارج جمع سوای مال سرکار از سواد موضع
موازی یکصد بیگهه پخته جریبی خارج جمع سوای مال سرکار از سواد موضع

بهوانگله متعلقه نظام پور پٹه حویلی پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف
بهوانگله متعلقه نظام پور پٹه حویلی پرگنه بریلی سرکار بدایون مضاف

صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد بموجب پروانهٔ حضور بندگان عالی
صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد بموجب پروانهٔ حضور بندگان عالی

باستصواب چودهریان و قانونگویان و بتراضی زمینداران و بوقوف
باستصواب چودهریان و قانونگویان و بتراضی زمینداران و بوقوف

میر فیض الله منصف و بال کشن خاص نویس و گنگا بشن گماشتهٔ دار القضا
میر فیض الله منصف و بال کشن خاص نویس و گنگا بشن گماشتهٔ دار القضا

و هر لال گماشتهٔ چودهریان و قانونگوی و پتواری و روشن جریب کش
و هر لال گماشتهٔ چودهریان و قانونگوی و پتواری و روشن جریب کش

واکبر نشانی بمقدار مزروعه بعرض وطول محدود بحدود اربعه مفصله فی الذیل

واکبر نشانی بمقدار مزروعه بعرض وطول محدود بحدود اربعه مفصله فی الذیل

پیمانیده و چک بست گرانده بتصرف مومی الیه واگذاشت گرانده داده شد

پیمانیده و چک بست گرانده بتصرف مومی الیه واگذاشت گرانده داده شد

که حاصلات آن در صرف مایحتاج خود نموده داعی خیر باشند

که حاصلات آن در صرف مایحتاج خود نموده داعی خیر باشند

جنوبی	غربی	شرقی
ملزق بباغ موضع مذکور	ملصق بنجا الصنه شریفه	ملحق بملک نعمت الله

جنوبی	غربی	شرقی
ملزق بباغ موضع مذکور	ملصق بنجا الصنه شریفه	ملحق بملک نعمت الله

طول	عرض	شمالی
اسما	ما	متصل بتالاب جهیل

طول	عرض	شمالی
اسما	ما	متصل بتالاب جهیل

تحریر بتاریخ چهاردهم ذیقعده سنه ۱۲۰۸ هجری مقدسه مطابق سنه ۱۲۳ جلوس والا

تحریر بتاریخ چهاردهم ذیقعده سنه ۱۲۰۸ هجری مقدسه مطابق سنه ۱۲۳ جلوس والا

پروانه اسمی داروغه عدالت عزیز القدر ابراهیم خان سلمه

پروانه اسمی داروغه عدالت عزیز القدر ابراهیم خان سلمه

بوضوح پیوست که فضائل مآب و فضیلت اکتساب مولوی نور الحق

بوضوح پیوست که فضائل مآب و فضیلت اکتساب مولوی نور الحق

بهیچ صورت وجه معیشت ندارند لهذا نظر بر استحقاق فضائل مآب مذکور

بهیچ صورت وجه معیشت ندارند لهذا نظر بر استحقاق فضائل مآب مذکور

مبلغ یک و نیم روپیه یومیه از ابتدای غرهٔ رجب المرجب سنه ۱۲۰۹ هجری برچبوتره
مبلغ یک ونیم روپیه یومیه از ابتدای غرهٔ رجب المرجب سنه ۱۲۰۹ هجری برچبوتره
عدالت چکلهٔ بریلی بنام فضیلت اکتساب مسطور مقرر نموده شد میباید که
عدالت چکلهٔ بریلی بنام فضیلت اکتساب مسطور مقرر نموده شد میباید که
از تاریخ مذکور هر روز بلا توقف بمشار الیه رسانیده باشند که وجه معیشت
از تاریخ مذکور هر روز بلا توقف بمشار الیه رسانیده باشند که وجه معیشت
و مصارف طلبه نموده بتدریس لله مشغول باشند درین باب تاکید مزید دانسته
و مصارف طلبه نموده بتدریس لله مشغول باشند درین باب تاکید مزید دانسته
حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ غرهٔ رجب المرجب سنه ۱۲۰۹ هجری مقدسه
حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ غرهٔ رجب المرجب سنه ۱۲۰۹ هجری مقدسه
تمسک مبلغ بنام لوزهی ولد کالے منگه لوزهی ولد کالے سفید باف
تمسک مبلغ بنام لوزهی ولد کالے منگه لوزهی ولد کالے سفید باف
ساکن موضع رچهولا ام چون مبلغ بست روپیه از کلو سفید باف ذمهٔ
ساکن موضع رچهولا ام چون مبلغ بست روپیه از کلو سفید باف ذمهٔ
خود واجب الادا دارم اقرار آنکه مبلغ مذکور عند الطلب ادا سازم و هیچ
خود واجب الادا دارم اقرار آنکه مبلغ مذکور عند الطلب ادا سازم و هیچ
عذر و حیله بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک و اقرارنامه
عذر و حیله بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک و اقرارنامه

نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر تاریخ بست و دوم شهر شوال سنه ۱۲
نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر تاریخ بست و دوم شهر شوال سنه ۱۲
تمسک بنام دوست محمد منکه دوست محمد ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آباد
تمسک بنام دوست محمد منکه دوست محمد ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آباد
ام چون مبلغ پنجاه روپیه از رحمت الله آهنگر بطریق قرض کشیده بصرف خود آورده
ام چون مبلغ پنجاه روپیه از رحمت الله آهنگر بطریق قرض کشیده بصرف خود آوردم
اقرار آنکه مبلغ مذکور بوعدهٔ چهار ماه بمشار الیه رسانم و ادا سازم و هیچ عذر و حیله
اقرار آنکه مبلغ مذکور بوعدهٔ چهار ماه بمشار الیه رسانم و ادا سازم و هیچ عذر و حیله
بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که عند الحاجت
بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که عند الحاجت
حجت باشد تحریر تاریخ یازدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری تمسک بنام
حجت باشد تحریر تاریخ یازدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری تمسک بنام
عبد الحکیم خان منکه عبد الحکیم خان ولد عبد الرحیم خان قوم افغان
عبد الحکیم خان منکه عبد الحکیم خان ولد عبد الرحیم خان قوم افغان
ساکن شاهجهانپور ام چون یک اسپ چهار ساله بقیمت مبلغ یک صد و
ساکن شاهجهانپور ام چون یک اسپ چهار ساله بقیمت مبلغ یک صد و
بست روپیه از نعمت خان ازبک زئی بطریق قرض گرفته ام اقرار
بست روپیه از نعمت خان ازبک زئی بطریق قرض گرفته ام اقرار

مینمایم که مبلغ قیمتش در شش ماه به شش قسط لبت روپیه ماهانه بمشار الیه
مینمایم که مبلغ قیمتش در شش ماه به شش قسط لبت روپیه ماهانه بمشار الیه
رسانم وادا سازم و هیچ عذر بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق
رسانم واداسازم وهیچ عذر بمیان نیارم بنابر آن این چند کلمه بطریق
تمسک نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر شعبان المعظم
تمسک نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲ ہجری تمسک امتیازی یادداشت آنکه چون مبلغ یک صدو
سنه ۱۲ ہجری تمسک امتیازی یادداشت آنکه چون مبلغ یک صدو
شصت روپیه از شیخ خیر الله بطریق دستگردان گرفته بصرف خود
شصت روپیه از شیخ خیر الله بطریق دستگردان گرفته بصرف خود
آورده شد انشاء الله تعالی مبلغ مذکور بوعده یک ماه بمشار الیه رسانیده
آورده شد انشاء الله تعالی مبلغ مذکور بوعده یک ماه بمشار الیه رسانیده
خلاصه خواهد شد بنابر آن این چند کلمه بطریق اقرارنامه و تمسک نوشته داده شد
خواهد شد بنابر آن این چند کلمه بطریق اقرارنامه و تمسک نوشته داده شد
که سند باشد تحریر بتاریخ ششم جمادی الآخر ۳ سنه ۱۲ ہجری مقدسه
که سند باشد تحریر بتاریخ ششم جمادی الآخر ۳ سنه ۱۲ ہجری مقدسه
تمسک رعایا به سرکار رنگه رام سنگه راجپوت ساکن موضع مرادین پور
تمسک رعایا به سرکار رنگه رام سنگه راجپوت ساکن موضع مرادین پور

ام چون مبلغ پنجاه روپیه بابت کاشت موضع مذکور مال سرکار بموجب حساب
ام چون مبلغ پنجاه روپیه بابت کاشت موضع مذکور مال سرکار بموجب حساب

واجبی بر ذمهٔ من می بر آیند اقرار می نمایم و نوشته میدهم که در عرصهٔ دو ماه
واجبی بر ذمهٔ من می بر آیند اقرار می نمایم و نوشته میدهم که در عرصهٔ دو ماه

ادا سازم و عذر و حیله بمیان نیارم و اگر در ادای مبلغ مذکور از وعدهٔ
ادا سازم و عذر و حیله بمیان نیارم و اگر در ادای مبلغ مذکور از وعدهٔ

مهلت رود پنجاه و پنج روپیه بدهم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک
مهلت رود پنجاه و پنج روپیه بدهم بنابر آن این چند کلمه بطریق تمسک

نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ سوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۸ه
نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ سوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۸ه

تمسک ضامنی سرکار از نوکر منگه شیخ فیض الله ملازم سرکار ام
تمسک ضامنی سرکار از نوکر منگه شیخ فیض الله ملازم سرکار ام

چون حاضر ضامنی باسم پیادهای ذیل که در بیرادری اعظم خان سالار
چون حاضر ضامنی باسم پیادهای ذیل که در بیرادری اعظم خان سالار

نوکر شده اند برضا و رغبت خود حاضر ضامن نوشته داده شد اقرار آنکه اگر
نوکر شده اند برضا و رغبت خود حاضر ضامن نوشته داده شد اقرار آنکه اگر

احدی از ایشان بدون رخصت و موجودات جای رود حاضر کرده دهیم
احدی از ایشان بدون رخصت و موجودات جای رود حاضر کرده دهیم

و اگر حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم ۔ نفر تمسک
و اگر حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم ۔ نفر تمسک

مال ضامنی منکه یار علی ولد رحم علی از قوم سادات ساکن بریلی ام
مال ضامنی منکه یار علی ولد رحم علی از قوم سادات ساکن بریلی ام

چون روشن علی ولد کرم علی مبلغ ہشتاد روپیہ بضامنی اینجانب از
چون روشن علی ولد کرم علی مبلغ ہشتاد روپیہ بضامنی اینجانب از

کریم الله خان قرض کشیده بتصرف خود آوردند ضمان بر این جانب است
کریم الله خان قرض کشیده بتصرف خود آوردند ضمان بر این جانب است

ان شاء الله تعالی مشار الیه بوعدهٔ سه ماه مبلغ مذکور ادا خواهند کرد و اگر بر تقدیر
ان شاء الله تعالی مشار الیه بوعدهٔ سه ماه مبلغ مذکور ادا خواهند کرد و اگر بر تقدیر

در ادای مبلغ مذکور تخلف ورزند و ادا نسازند ذمهٔ اینجانب است
در ادای مبلغ مذکور تخلف ورزند و ادا نسازند ذمهٔ اینجانب است

از عهدهٔ آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق مال ضامنی
از عهدهٔ آن جواب گویم بنا بر آن این چند کلمه بطریق مال ضامنی

نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ ہفتم رجب المرجب سنه ۱۲۸ ہجری
نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ ہفتم رجب المرجب سنه ۱۲۸ ہجری

تمسک حاضر ضامنی منکه شیخ محمد ولد شیخ احمد ساکن بریلی ام
تمسک حاضر ضامنی منکه شیخ محمد ولد شیخ احمد ساکن بریلی ام

چون نعمت الله ولد رحمت الله مبلغ پنجاه روپیه روشن شاه بذمه خود
چون نعمت الله ولد رحمت الله مبلغ پنجاه روپیه روشن شاه بذمه خود

واجب الادا دارد و وعده یکماه نموده که وام ام بموجب وعده بمشار الیه ادا
واجب الادا دارد و وعده یکماه نموده که وام ام بموجب وعده بمشار الیه ادا

سازم اینجانب ضامنی نموده که موصی الیه را بر حسب وعده حاضر سازم و اگر
سازم اینجانب ضامنی نموده که موصی الیه را بر حسب وعده حاضر سازم و اگر

حاضر نسازم از عهده آن جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی
حاضر نسازم از عهده آن جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی

نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر شعبان المعظم
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چهاردهم شهر شعبان المعظم

تمسک ضامنی از طرف وکیل منگله هر دیال وکیل سرکار احمد خان ام
تمسک ضامنی از طرف وکیل منگله هر دیال وکیل سرکار احمد خان ام

چون چهار نفر پیاده معرفت خود نوکر نگاه داشته دادم اقرار آنکه اگر احیاناً
چون چهار نفر پیاده معرفت خود نوکر نگاه داشته دادم اقرار آنکه اگر احیاناً

احدی از آنها بے رخصت سرکار رود و بسرکار دیگر نوکری نماید ذمه بنده است
احدی از آنها بے رخصت سرکار رود و بسرکار دیگر نوکری نماید ذمه بنده است

از عهده آن جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق ضامنی نوشته داده شد
از عهده آن جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق ضامنی نوشته داده شد

کہ ثانی الحال سند باشد فارغخطی سرکار باسم رام سنگہ مزارع

کہ ثانی الحال سند باشد فارغخطی سرکار باسم رام سنگہ مزارع

فارغخطی باسم رام سنگہ مزارع راجپوت آنکہ محصول کاشت ذمۂ مشار الیہ

فارغخطی باسم رام سنگہ مزارع راجپوت آنکہ محصول کاشت ذمۂ مشار الیہ

بابت سال سنہ ۱۲ فصلی معرفت مشار الیہ دام دام بیباق نمودہ شد دامی درمی

بابت سال سنہ ۱۲ فصلی معرفت مشار الیہ دام دام بیباق نمودہ شد دامی درمی

باقی نیست و نماندہ لہذا این چند کلمہ بطریق فارغخطی نوشتہ دادہ شد کہ سند

باقی نیست و نماندہ لہذا این چند کلمہ بطریق فارغخطی نوشتہ دادہ شد کہ سند

باشد تحریر بتاریخ پنجم شہر شوال المکرم سنہ ۱۲ ہجری فارغخطی نوکر بابت

باشد تحریر بتاریخ پنجم شہر شوال المکرم سنہ ۱۲ ہجری فارغخطی نوکر بابت

طلب سرکار سنگہ روشن سائیس ملازم سرکار محمد خان ایم چون

طلب سرکار سنگہ روشن سائیس ملازم سرکار محمد خان ایم چون

مبلغ طلب خود از سرکار لغایت آخر ذی الحجہ وصول آوردہ بتصرف خود

مبلغ طلب خود از سرکار لغایت آخر ذی الحجہ وصول آوردہ بتصرف خود

آوردم دامی و درمی باقی نیست و نماندہ و اگر بعد ازین دعوے نمایم

آوردم دامی و درمی باقی نیست و نماندہ و اگر بعد ازین دعوے نمایم

در شرع شریف باطل و دروغ گوئی باشم بنابر آن این چند کلمہ بطریق

در شرع شریف باطل و دروغ گوئی باشم بنابر آن این چند کلمہ بطریق

فارغخطی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ بست و نهم شهر

فارغخطی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ بست و نهم شهر

ذی الحجه سنه ۱۲ هجری فارغخطی بابت قرض منکه نعمت خان

ذی الحجه سنه ۱۲ هجری فارغخطی بابت قرض منکه نعمت خان

ولد بیرم خان قوم افغان غوری ام چون مبلغ شصت روپیه اینجانب

ولد بیرم خان قوم افغان غوری ام چون مبلغ شصت روپیه اینجانب

بر رحیم خان واجب الادا بودند آن مبلغ مذکور دام وام از مشار الیه وصول

بر رحیم خان واجب الادا بودند آن مبلغ مذکور دام وام از مشار الیه وصول

یافته بتصرف خود آوردم چنانچه دامی و درمی بذمه مومی الیه باقی نیست

یافته بتصرف خود آوردم چنانچه دامی و درمی بذمه مومی الیه باقی نیست

و نمانده اگر ثانی الحال دعوی نمایم عند الشرع باطل است بنا بر آن این

و نمانده اگر ثانی الحال دعوی نمایم عند الشرع باطل است بنا بر آن این

چند کلمه بطریق فارغخطی نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ششم

چند کلمه بطریق فارغخطی نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ششم

شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری قبض الوصول مبلغ از سرکار منکه

شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری قبض الوصول مبلغ از سرکار منکه

رحمت الله خان ولد همت خان جمعدار قوم افغان ملازم سرکار نواب

رحمت الله خان ولد همت خان جمعدار قوم افغان ملازم سرکار نواب

قبض خان بهادر رام چون مبلغ یک هزار روپیه بموجب پروانهٔ حضور در وجه

قبض خان بهادر رام چون مبلغ یک هزار روپیه بموجب پروانهٔ حضور در وجه

طلب از تحویل موجی لعل فوطه‌دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده شد

طلب از تحویل موجی لعل فوطه‌دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده شد

لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که تا فی الحال سند

لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که تا فی الحال سند

باشد تحریر بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۱۲ هجری قبض حاضری

باشد تحریر بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۱۲ هجری قبض حاضری

وصول منکه شیخ محمد شریف وغیره پیادها ملازم سرکار ایم مبلغ یک

وصول منکه شیخ محمد شریف وغیره پیادها ملازم سرکار ایم مبلغ یک

صد و بست و پنج روپیه در وجه طلب خودها باقی برآورد من ابتدای

صد و بست و پنج روپیه در وجه طلب خودها باقی برآورد من ابتدای

شعبان سنه ۱۲ هجری لغایت آخر شوال سنه الیه از تحصیل بته حویلی

شعبان سنه ۱۲ هجری لغایت آخر شوال سنه الیه از تحصیل بته حویلی

چکلهٔ بریلی از تحویل رام رتن فوطه‌دار وصول یافته در تحت و تصرف خود

چکلهٔ بریلی از تحویل رام رتن فوطه‌دار وصول یافته در تحت و تصرف خود

آوردیم بنا بر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که

آوردیم بنا بر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که

ثانی الحال سند باشد تحریر نوزدهم شوال المکرم سنه ۱۲ ہجری قبض ہنڈوی

منکه شیخ کریم الله ولد شیخ کرامت الله ام چون مبلغ یکصد و شصت روپیه

بابت ہنڈوی فرستاده نثار الله از دکان ساہو بخشی رام وصول یافته در تحت و

تصرف خود آوردم بنا بر آن این چند کلمه بصورت قبض نوشته داده شد که

سند باشد قبض یومیه داران منکه میر احمد پیرزاده یومیه دار

چکله بریلی ام انچه مبلغ دو صد روپیه را تنخواه بابت یومیه سال سنه ۱۲ ف

از سرکار بر اشرف خان تعلقه دار امیٹهی وغیره مواضع متعلقه حویلی بریلی

شده بود دام دام تمام وکمال از مشار الیه وصول یافتم لهذا این چند کلمه

بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ

سوم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ ہجری مچلکۂ وکیل منکه درگاپرشاد وکیل
سوم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ ہجری مچلکۂ وکیل منکه درگاپرشاد وکیل

ملازم سرکار خانصاحب خان محمد خان ام چون بعهدهٔ وکالت در سرکار
ملازم سرکار خانصاحب خان محمد خان ام چون بعهدهٔ وکالت در سرکار

خانصاحب موصوف نوکر شده ام اقرار آنکه اگر ثانی الحال در تحصیل چیته یا
خانصاحب موصوف نوکر شده ام اقرار آنکه اگر ثانی الحال در تحصیل چیته یا

دیگر امورات تفاوت رود بدها از عهدهٔ آن جواب گویم بنابر آن این
دیگر امورات تفاوت رود بدها از عهدهٔ آن جواب گویم بنابر آن این

چند کلمه بطریق مچلکه نوشته داده شد که بکار آید تحریر بتاریخ چهارم شهر رمضان
چند کلمه بطریق مچلکه نوشته داده شد که بکار آید تحریر بتاریخ چهارم شهر رمضان

مچلکهٔ حکم منکه نصیر الله ولد فقیر الله ام چون معامله اینجانب از شیخ
مچلکهٔ حکم منکه نصیر الله ولد فقیر الله ام چون معامله اینجانب از شیخ

رحمت الله در مقدمهٔ قرض درپیش است آنچه شیخ داؤد و میر احمد که
رحمت الله در مقدمهٔ قرض درپیش است آنچه شیخ داؤد و میر احمد که

حکم معاملهٔ مایان اند تصفیه کرده دهند و انفصال نمایند اینجانب را قبول
حکم معاملهٔ مایان اند تصفیه کرده دهند و انفصال نمایند اینجانب را قبول

است از انفصال مشار الیهما یک سر مو تجاوز نه نمایم بنابر آن این
است از انفصال مشار الیهما یک سر مو تجاوز نه نمایم بنابر آن این

اینچند کلمه بطریق مچلکه و اقرارنامه نوشته داده شد که سند باشد تحریر
این چند کلمه بطریق مچلکه و اقرارنامه نوشته داده شد که سند باشد تحریر

بتاریخ پنجم محرم محترم سنه ۱۲ ہجری - عاریت نامۂ زمین
بتاریخ پنجم محرم محترم سنه ۱۲ ہجری - عاریت نامۂ زمین

منکه نورخان ولد شایسته خان قوم افغان اودے ام چون دو بیگه
منکه نورخان ولد شایسته خان قوم افغان اودے ام چون دو بیگه

پخته آراضی سکنی در بریلی بمحله لغلبندان از محمد یار خان زمیندار
پخته آراضی سکنی در بریلی بمحله لغلبندان از محمد یار خان زمیندار

و مالک زمین بطریق عاریت برای سکونت گرفتم تا که در زمین
و مالک زمین بطریق عاریت برای سکونت گرفتم تا که در زمین

مذکور طلب دارو بگذارم و بجای دیگر سکونت دارم مگر قیمت عمله
مذکور طلب دارو بگذارم و بجای دیگر سکونت دارم مگر قیمت عمله

آنچه از روی واجبی چهار مرد آدمی مقرر نمایند بگیرم بنابر آن
آنچه از روی واجبی چهار مرد آدمی مقرر نمایند بگیرم بنابر آن

این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ
این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ

بست و چهارم محرم محترم سنه ۱۲ ہجری عاریت نامۂ حویلی
بست و چهارم محرم محترم سنه ۱۲ ہجری عاریت نامۂ حویلی

منکہ رحیم خان ولد کرم خان ساکن بریلی شہر نو ام چون حویلی

منکہ رحیم خان ولد کرم خان ساکن بریلی شہر نو ام چون حویلی

خام دو کوٹھہ مسقف بہ سقف چوب انبہ دو جفت در بند از قادر داد خان

خام دو کوٹھہ مسقف بہ سقف چوب انبہ دو جفت در بند از قادر داد خان

کہ مالک حویلی ست براے سکونت خود بطریق عاریت گرفتم ہر گاہ کہ

کہ مالک حویلی ست براے سکونت خود بطریق عاریت گرفتم ہر گاہ کہ

روزگار حسب دلخواہ میسر آید حویلی خود تیار نمایم و حویلی مذکور بمالکش بگذارم

روزگار حسب دلخواہ میسر آید حویلی خود تیار نمایم و حویلی مذکور بمالکش بگذارم

ہیچ عذر و حیلہ بمیان نیارم بنا بر آن این چند کلمہ بطریق عاریت نامہ

ہیچ عذر و حیلہ بمیان نیارم بنا بر آن این چند کلمہ بطریق عاریت نامہ

نوشتہ دادم کہ ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چہاردہم شہر ذیحجہ

نوشتہ دادم کہ ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ چہاردہم شہر ذیحجہ

آزاد نامۂ غلام در محکمۂ قضا در آمدہ اقرار صحیح شرعی

آزاد نامۂ غلام در محکمۂ قضا در آمدہ۔ اقرار صحیح شرعی

نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ احسان ولد ہدایت اللہ بدین وجہ

نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ احسان ولد ہدایت اللہ بدین وجہ

کہ شیرنگ نام غلام سبزفام طویل القامت صحیح الاعضاء

کہ شیرنگ نام غلام سبزفام طویل القامت صحیح الاعضاء

ریشں بروت آغاز که ازورثۂ پدر خاص در ملکیت آزاد نمودم وخط

ریشں بروت آغاز که ازورثۂ پدرخاص درملکیت آزاد نمودم وخط

لادعوی نوشته دادم هرجا که خواهد بطور خود بے قید ملکیت آزاد باشد وبعد

لادعوی نوشته دادم هرجا که خواهد بطور خود بےقید ملکیت آزاد باشد وبعد

من هیچکس را ازوارثان ورثۂ من بروی حقے ودعوی نیست

من هیچکس را ازوارثان ورثۂ من بروی حقے ودعوی نیست

وندارد لهذا این چند کلمه بطریق علامی نامه برائے سند نوشته دادم

وندارد لهذا این چند کلمه بطریق علامی نامه برائے سند نوشته دادم

تحریر بتاریخ دهم محرم محترم سنه ۱۲ هجری عاقنامۂ پسر ناخلف

تحریر بتاریخ دهم محرم محترم سنه ۱۲ هجری عاقنامۂ پسرناخلف

منکه رحمت ولد بدنا سفید باف ساکن بریلی ام چون از رتهوا

منکه رحمت ولد بدنا سفید باف ساکن بریلی ام چون از رتهوا

پسر کلان خود ناراض وناخوش ام وخدا ازوی راضی مباد

پسرکلان خود ناراض وناخوش ام وخدا ازوی راضی مباد

مت رالیه از فرزندی خود عاق کردم وازحقوق وورثۂ خود بیرون

مت رالیه از فرزندی خود عاق کردم وازحقوق وورثۂ خود بیرون

ساختم بعد من ورثۂ باونمی رسد اگر دعوی ورثۂ نماید باطل و

ساختم بعد من ورثۂ باونمی رسد اگر دعوی ورثۂ نماید باطل و

دروغ ست بنا بر آن این چند کلمه بطریق عاق نامه نوشته داده شد
دروغ ست بنا بر آن این چند کلمه بطریق عاق نامه نوشته داده شد

که سند باشد تحریر بتاریخ بست و پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲ هجری
که سند باشد تحریر بتاریخ بست و پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲ هجری

قبولیت تعلقه منکه شیخ امام بخش مستاجر گماشته میرزا محمد بیگ
قبولیت تعلقه منکه شیخ امام بخش مستاجر گماشته میرزا محمد بیگ

ام مواضعات تعلقه کهیل پور مقابلهٔ شش هزار و شش صد و پنجاه
ام مواضعات تعلقه کهیل پور مقابلهٔ شش هزار و شش صد و پنجاه

و سه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت بالعدد و خام من ابتدای سال
و سه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت بالعدد و خام من ابتدای سال

سنه ۱۲ فصلی لغایت آخر سنه الیه برضا و رغبت خود قبول کردم
سنه ۱۲ فصلی لغایت آخر سنه الیه برضا و رغبت خود قبول کردم

اقرار آنکه رعایا را از حسن و سلوک خود راضی و شاکر داشته
اقرار آنکه رعایا را از حسن و سلوک خود راضی و شاکر داشته

در افزونی مال سرکار و آبادی سعی موفوره بکار برم و مبلغ مذکور
در افزونی مال سرکار و آبادی سعی موفوره بکار برم و مبلغ مذکور

فصل بفصل داخل السرکار می نموده باشم اگر خدا نخواسته آفت
فصل بفصل داخل السرکار می نموده باشم اگر خدا نخواسته آفت

ارضی و سماوی رود بہ موافق بر لسیت پرگنات قرب جوار الیہ تحقیقات
ارضی و سماوی رود بہ موافق بر لسیت پرگنات قرب جوار الیہ تحقیقات

امین حضور مجری بگیرم و اگر احیاناً پاے عزل ما بین فصل یا سال
امین حضور مجری بگیرم و اگر احیاناً پاے عزل ما بین فصل یا سال

بمیان آید سہ بندی حسب الخرج مجری نمایم تحریر تاریخ پنجم ذیقعد
بمیان آید سہ بندی حسب الخرج مجری نمایم تحریر تاریخ پنجم ذیقعد

پٹہ تشخیص از سرکار قبول قرار پٹہ تشخیص باسم شیخ امام بخش
پٹہ تشخیص از سرکار قبول قرار پٹہ تشخیص باسم شیخ امام بخش

مستاجر گماشتہ مرزا محمد بیگ آنکہ مشار الیہ را مواضعات تعلقہ
مستاجر گماشتہ مرزا محمد بیگ آنکہ مشار الیہ را مواضعات تعلقہ

کہیل پور بمقابلہ مبلغ شش ہزار و شش صد و پنجاہ و سہ روپیہ جمع
کہیل پور بمقابلہ مبلغ شش ہزار و شش صد و پنجاہ و سہ روپیہ جمع

سال تمام بہمہ جہت بالعد خام معہ صرف و ابواب من ابتداے
سال تمام بہمہ جہت بالعد خام معہ صرف و ابواب من ابتداے

سال سنہ ۱۱۹۶ فصلی لغایت اخیر سنہ الیہ از سرکار مقرر و متفوض
سال سنہ ۱۱۹۶ فصلی لغایت اخیر سنہ الیہ از سرکار مقرر و متفوض

نمودہ شد می باید کہ باحسن سلوک خود رعایا را راضی و شاکر داشتہ
نمودہ شد می باید کہ باحسن سلوک خود رعایا را راضی و شاکر داشتہ

در توفیر جنس کامل کوشد و مبلغ مرقومه فصل بفصل داخل فوطه خانه
به تحویل جوگل کشور تحویل دار می نموده باشد و دامی برسند سرکار بخرج
نیارد و اگر خواهد آورد مجرا و محسوب نخواهد شد بنابر آن این چند کلمه
بطریق پته تشخیص نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ
نوزدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ هجری پته تشخیص قول قرار پته
تشخیص باسم نوازی مقدم موضع هردوا آنکه آنچه در سال سنه ۱۲ اف
بموضع مذکور چین و تردد خواهد شد انشاء الله تعالی ثانی الحال بموجب
همین پته قول قرار به عمل آورده خواهد شد بخاطر جمع درچین و تردد
سعی نماید پورج معه خرج بنجر سوای خرج نشکر پته بارهی سقه تحریر بتاریخ

نوزدہم شہر ذیحجہ سنہ ۱۲ ہجری داخلہ عامل داخلہ باسم

نوزدہم شہر ذیحجہ سنہ ۱۲ ہجری داخلہ عامل داخلہ باسم

جعفر خان عامل پرگنہ شیرکوٹ وغیرہ آنکہ مبلغ سی ہزار روپیہ

جعفر خان عامل پرگنہ شیرکوٹ وغیرہ آنکہ مبلغ سی ہزار روپیہ

بابت قسط چیت معرفت خان مشار الیہ در تحویل رام رتن

بابت قسط چیت معرفت خان مشار الیہ در تحویل رام رتن

فوطہ دار داخل خانہ سرکار گردیدہ تحریر بتاریخ پنجم شہر رجب سنہ ۱۲ھ

فوطہ دار داخل خانہ سرکار گردیدہ تحریر بتاریخ پنجم شہر رجب سنہ ۱۲ھ

داخلہ موضع داخلہ مبلغ بست و پنج روپیہ از تحصیل موضع بہاری پور

داخلہ موضع داخلہ مبلغ بست و پنج روپیہ از تحصیل موضع بہاری پور

معرفت مٹھو کوتوال داخل سیاہہ سرکار گردید تحریر فی التاریخ چہارم

معرفت مٹھو کوتوال داخل سیاہہ سرکار گردید تحریر فی التاریخ چہارم

شعبان سنہ ۱۲ ہجری سرخط مواجب اخوند مواجب باسم

شعبان سنہ ۱۲ ہجری سرخط مواجب اخوند مواجب باسم

اخوند عزت اللہ آنکہ مبلغ پنج روپیہ ہشت آنہ ماہانہ مقرر نمودہ شد

اخوند عزت اللہ آنکہ مبلغ پنج روپیہ ہشت آنہ ماہانہ مقرر نمودہ شد

میباید کہ در تعلیم پسر خوردار عزت علی و محب علی ساعی بدل باشند

میباید کہ در تعلیم پسر خوردار عزت علی و محب علی ساعی بدل باشند

و مواجب خود ماه بماه میگرفته باشند تحریر بتاریخ بیست و دوم شهر
و مواجب خود ماه بماه میگرفته باشند تحریر بتاریخ بیست و دوم شهر
ذیقعده سنه ۱۲ هجری سر خط مواجب اخوند مواجب باسم
ذیقعده سنه ۱۲ هجری سر خط مواجب اخوند مواجب باسم
اخوند شیخ عظیم الدین آنکه مبلغ چهار روپیه و هشت آنه که نصف
اخوند شیخ عظیم الدین آنکه مبلغ چهار روپیه و هشت آنه که نصف
آن مبلغ دو روپیه و چهار آنه می شود سوای خوراک و عیدی و آغازی
آن مبلغ دو روپیه و چهار آنه می شود سوای خوراک و عیدی و آغازی
و جمعگی و زمستانی در ماهه مقرر نموده شد لازم که در سعی تعلیم برخورداران
و جمعگی و زمستانی در ماهه مقرر نموده شد لازم که در سعی تعلیم برخورداران
احمد خان و محمد خان و امجد خان پرداخته باشند و ماه بماه مواجب
احمد خان و محمد خان و امجد خان پرداخته باشند و ماه بماه مواجب
خود گرفته باشند تحریر بتاریخ غره ذی الحجه سنه ۱۲ هجری سر خط
خود گرفته باشند تحریر بتاریخ غره ذی الحجه سنه ۱۲ هجری سر خط
مواجب سائیس مواجب باسم کلو سائیس آنکه مشار الیه را
مواجب سائیس مواجب باسم کلو سائیس آنکه مشار الیه را
برای خدمت و تیمارداری اسپ بدرماهه مبلغ دو روپیه سکه حالی
برای خدمت و تیمارداری اسپ بدرماهه مبلغ دو روپیه سکه حالی

سواے خوراک نوکر داشتہ شد لازم کہ از کار و بار عہدۂ خود ہشیار باشد

سواے خوراک نوکر داشتہ شد لازم کہ از کار و بار عہدۂ خود ہشیار باشد

واگر چیزے از تحویل خود گم کند جواب گوید واگر خود بے رخصت برخاستہ

واگر چیزے از تحویل خود گم کند جواب گوید واگر خود بے رخصت برخاستہ

رود دو ماہہ وضعات ضابطہ سرکار دہد تحریر بتاریخ سوم شہر ذی الحجہ

رود دو ماہہ وضعات ضابطہ سرکار دہد تحریر بتاریخ سوم شہر ذی الحجہ

سرخط مواجب گاڑیبان مواجب باسم دوسی گاڑیبان آنکہ

سرخط مواجب گاڑیبان مواجب باسم دوسی گاڑیبان آنکہ

نامبردہ را الضامنی نوکرا گاڑیبان بمواجب دو روپیہ ماہوار برچھکڑہ

نامبردہ را الضامنی نوکرا گاڑیبان بمواجب دو روپیہ ماہوار برچھکڑہ

نوکر داشتہ شد لازم کہ بکار و بار چھکڑہ و خدمت نرگاوان ہوشیار

نوکر داشتہ شد لازم کہ بکار و بار چھکڑہ و خدمت نرگاوان ہوشیار

باشد و اگر چیزے از عہدۂ خود گم کند جواب کند واگر بے رخصت

باشد و اگر چیزے از عہدۂ خود گم کند جواب کند واگر بے رخصت

برخاستہ رود دو ماہہ ضابطہ سرکار دہد تحریر بتاریخ ہفتم جمادی الآخر

برخاستہ رود دو ماہہ ضابطہ سرکار دہد تحریر بتاریخ ہفتم جمادی الآخر

دستک طلب زر از مواضع دستک باسم کملی مقدم موضع

دستک طلب زر از مواضع دستک باسم کملی مقدم موضع

اس پہد آنکه مبلغ سه صد روپیه بابت باقی فصل ربیع در سرکار
اس پہد آنکه مبلغ سه صد روپیه بابت باقی فصل ربیع در سرکار

آمده داخل سازد و مبلغ چهار آنه یومیه سوای خوراک حوالدار نورخان
آمده داخل سازد و مبلغ چهار آنه یومیه سوای خوراک حوالدار نورخان

پیاده بہادری رحیم خان جمعدار نماید تحریر بتاریخ غره ذی الحجه ۷ سنه ۱۲ ہجری
پیاده بہادری رحیم خان جمعدار نماید تحریر بتاریخ غره ذی الحجه ۷ سنه ۱۲ ہجری

ایضاً دستک باسم ہریرام مقدم موضع بہوانکله طلب زر فوطه بابت
ایضاً دستک باسم ہریرام مقدم موضع بہوانکله طلب زر فوطه بابت

باقی فصل خریف یک صد و پنجاه روپیه دوازده آنه داخل فوطه خانه سرکار
باقی فصل خریف یک صد و پنجاه روپیه دوازده آنه داخل فوطه خانه سرکار

سازد تحریر بتاریخ پنجم شهر صفر المظفر ۹ سنه ۱۲ ہجری دستک راہداری
سازد تحریر بتاریخ پنجم شهر صفر المظفر ۹ سنه ۱۲ ہجری دستک راہداری

راہداران و گذربانان طرق و شوارع بدانند یک بہنگی شکر تری
راہداران و گذربانان طرق و شوارع بدانند یک بہنگی شکر تری

و یک بہنگی برنج لشکارپور بحضور حضرت میاں صاحب میرود لازم که بعلت
و یک بہنگی برنج لشکارپور بحضور حضرت میاں صاحب میرود لازم که بعلت

محصول راہداری و زمینداری مزاحمت نرسانند و از حدود خود بسلامت
محصول راہداری و زمینداری مزاحمت نرسانند و از حدود خود بسلامت

بگذرانند درین باب قدغن بلیغ دانسته حسب المسطور لعمل آرند تحریر
بگذرانند درین باب قدغن بلیغ دانسته حسب المسطور لعمل آرند تحریر
پانزدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۲ هجری چهرهٔ سپاهی مرزا انور بیگ
پانزدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۲ هجری چهرهٔ سپاهی مرزا انور بیگ
ولد مراد بیگ بن سردار بیگ گندم رنگ فراخ پیشانی کشاده ابرو میش
ولد مراد بیگ بن سردار بیگ گندم رنگ فراخ پیشانی کشاده ابرو میش
چشم بلند بینی ریش بروت آغاز زخم سنگریزه بر پیشانی دو خال
چشم بلند بینی ریش بروت آغاز زخم سنگریزه بر پیشانی دو خال
متفرق بالای گوشهٔ عارض جانب راست خال سیاه بر بینی جانب چپ
متفرق بالای گوشهٔ عارض جانب راست خال سیاه بر بینی جانب چپ
ایضاً رحمت خان ولد عنایت خان بن روشن خان گندم رنگ
ایضاً رحمت خان ولد عنایت خان بن روشن خان گندم رنگ
فراخ پیشانی پیوسته ابرو میش چشم ریش بروت سیاه زخم شمشیر
فراخ پیشانی پیوسته ابرو میش چشم ریش بروت سیاه زخم شمشیر
بر کله جانب راست و داغ چیچک متفرقه بر پیشانی جانب چپ چهره
بر کله جانب راست و داغ چیچک متفرقه بر پیشانی جانب چپ چهره
اسپ اسپ سرنگ دو رکابه بعمر چار سال سیله چشم شاه گام
اسپ اسپ سرنگ دو رکابه بعمر چار سال سیله چشم شاه گام

داغ سنگر نیزه بر کله جانب راست و داغ سفید مثل برگ پان بر پیشانی
داغ سنگر نیزه بر کله جانب راست و داغ سفید مثل برگ پان بر پیشانی

و مقدار دو انگشت متصل شم بر پای راست و داغ بر کفل جانب چپ
و مقدار دو انگشت متصل شم بر پای راست و داغ بر کفل جانب چپ

چهرهٔ کمان چهره کمان لاهوری سبز رنگ دو تانگ بند سرخ لاهوری
چهرهٔ کمان چهره کمان لاهوری سبز رنگ دو تانگ بند سرخ لاهوری

چلهٔ ریشم سرخ و سفید بالا پیچ هلال دو رگوشه خم دار قبضه یکسان
چلهٔ ریشم سرخ و سفید بالا پیچ هلال دو رگوشه خم دار قبضه یکسان

چهرهٔ بندوق بندوق لاهوری دراز تنگ فلوس نیز کنده چوب
چهرهٔ بندوق بندوق لاهوری دراز تنگ فلوس نیز کنده چوب

چولائی میده دندان فیل دیدبان آهنی و مرئه مین بند تار سیمین
چولائی میده دندان فیل دیدبان آهنی و مرئه مین بند تار سیمین

غلاف سرخ با نالی — تحریر بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۰۸ هجری
غلاف سرخ با نالی — تحریر بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۰۸ هجری

الحمد لله که کتاب الشاهی دلکشا در مطبع جوالا پرکاش
میرٹھ واقع سیٹ بازار باهتمام لاله مهمل داس
صاحب تاجر طبع شد —
بمنه و کرمه در سنه ۱۲۸۳
م م م

این کتاب بنده سید خاکسار عاجز

محمد شاہ از کنشلہ (لوسنملہ) قوم کشیری

این ہر دو فی کتاب چہار آنہ کل قیمت آٹھ آنہ

تاریخ ۷ ماه جون سمت ۱۸۹۲ الحمد

اگر این کتاب دیگر شخص دادا کند ورنہ چشم کور شده

این ہر دو فی کتاب چہار آنہ کل قیمت آٹھ آنہ

بال محمد شاہ صاحب اگر کسی شخص دعوا کند چشم کور گردد اگر زلند سلا

کوہ منشلہ بدفتر اسکول فرل رسیده نزد بابالو محمد اکبر برسد

کمیت انشاالہ صدر بازار متصل کوراں رسیده

نزد مولوی ورازعلی شاه رسد

این کتاب چی بنده سید محمد شاه صاحب خاکسار عاجز

از کوشمله قوم کشمیر این دو فی کتاب چهار آنه کل

قیمت آٹھ آنه تاریخ ۷ ماه جون سنه ۱۸۹۲ الحمو

اگر این کتاب دیگر

دعوا کند

چشمش کور گردد